

ہفت

دستور و فرہنگ ہند

میرزا علی محمد

بها: ۲۵۰ ریال

۶۵۰۴۱۱

کتابخانه

مجموعه

کتابخانه و مرکز اسناد

موسسه فرهنگی و اجتماعی

هفت درقلمرو ادبیات جهان

مؤید شریف محلاتی

تیراژ: سه هزار جلد

چاپ: نقش جهان

شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۴۱۹ مورخ ۳۷/۱/۱۶

پیشکش بدوست نویسنده و باذوقم
هادی سیف بیاس دوستیهایش

فهرست مندرجات

- ۱ - هفت در صفات باریتعالی و قرآن.
- ۲ - هفت در مذاهب و ادیان.
- ۳ - هفت در ادب پارسی و جهان - تصوف و عرفان.
- ۴ - هفت در تاریخ.
- ۵ - هفت در هنر.
- ۶ - هفت در طبیعت.
- ۷ - هفت در امثال و حکم - بند - اصطلاحات - روانشناسی و بازی.

بسم الله الرحمن الرحيم

هفته‌ها گشتم که از هفتم کتابی پر شود
نکته‌یی چون مرکز هفت آسمان پر در شود
سر پیدایش و وجود هفت، مسأله‌یی بغرنج و پیچیده‌ای
است که سالیان متمادی در روی این مقوله بحث و تبادل نظر
شده است و هنوز کسی نتوانسته این هفت را بشکافد و ذره‌های
بوجود آورنده‌اش را که هر کدام کتابی میشود مورد مطالعه
قرار بدهد و از آنها بهره کامل برگیرد. آنچه مسلم است از
زمانهای بسیار قدیم عدد هفت در نزد همه بویژه ایرانیان گرامی
بوده و میتواند این عدد با عدد چهل رابطه بسیار نزدیک داشته
باشد. همانطور که عشق و وصال حق را در هفت مرحله و هفت
وادی، عرفای بزرگ نشان داده‌اند خود این مرحله هفت
میتواند هفت مرحله داشته باشد تا بطور کامل بر آن آگاهی
پیدا کرد.

مرحله نخست و اولین قدم، اصل حروف میباشد: یکی
«ه» که میتوان آن را هستی و بعد از آن «ف» فرسایش و بالاخره
«ت» تباهی و نابودی دانست.

موضوع دیگر اینکه رابطه بسیار عمیقی را میتوان بین
هستی و تباهی پیدا کرد، اگر بدقت روی حرف اول و حرف
یکی با آخر این کلمه دقت کنیم مشاهده خواهیم کرد که هر دو

از حروف «ت و ه» درست شده (البته جا بجا) یا اگر اینها را یکی در دو کلمه فرض کنیم و بقیه حرف آنرا شماره کنیم باز عدد هفت بدست می‌آید که میبینیم بین هستی و تباهی باز هفت مرتبه است، این مراحل را میتوان به هفت مرحله عرفانی چنین تعبیر و توصیف کرد:

(ه. س. ت. ی) - (ت. ب. ا. ه. ی).

بین هستی و تباهی هفت پر پیچ و خم است
در شروعش سایه‌یی لرزان و گاهی يك دم است
در ره دیگر تلاش و کند و کاوی بی‌امان
سومی یأس و نگون بختی و اندوه و غم است
بخت بیدار از ره چهارم بتابد از افق
همرهِش آب حیاتی خوش گوار و همدم است
شش چو مویی میشود باریك و با هجر و تعب
رهرو از جا بر کند گوید اگر بیش و کم است
ورنه در راه یمین افتد خرامان و سبک
پیش او گسترده بیند آنچه در جام جم است
«؟»

و روی سخنی ...

خدای را سپاس میگویم که سرانجام با لطف بیکرانش مرا یاوری داد که این دفتر را بپایان رسانم، کاری که ابتدایش انگیزه‌ای بود برای جستجوئی و سرانجامش گردآوری مجموعه‌ای که خواهید خواند.

با علم به گستردگی موضوع، تنها امید نگارنده پی‌گیری نکات تازه و ادامه راههای جدید است، زیرا خود اسم این پژوهش را آغاز میگذارم برای عنوان کردن بسیاری از مبهمات و بهمین دلیل انتظار یاوری دارم از علاقمندان و یارانی که باین تحقیق با نظری همانند خواست نگارنده مینگرند.

شیراز - مؤید محلاتی



هفت

در صفات باریتعالی و قرآن

لااله الاالله الحليم الكريم لااله الاالله العلي العظيم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب
العرش العظيم والحمد لله رب العالمين*.

* نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای یکتا که صاحب حلم و کرم است،
نیست خدائی سزاوار پرستش مگر خدای بی‌همتائی که بلند مرتبه و بزرگ است، پاک
و منزّه است خداوندیکه پروردگار هفت آسمان و هفت زمین است، پروردگار هر
چیزیست که در آسمانها و زمینها و مابین آنهاست و پروردگار عرش بزرگ، حمد
و ثنا مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده تمام موجودات است.

به نقل از حضرت صادق (قنوت جلالیه) کتاب فصل الخطاب
سفر سوم در شریعت صفحه ۴۴۲ تألیف حاج محمد کریمخان کرمانی.

موضوع سبع سموات و الارض نه تنها در قرآن کراراً بیان شده است بلکه حضرت
امیر مومنان علی (ع) نیز اکثر خطبه‌های خود را با این جمله آغاز کرده‌اند: «شکر
بخدائی که خالق هفت آسمان و زمین است.»

دیباچه‌ای بر عرفان مولانا (دکتر علی مقدم)

از آغاز تولد این جهان خاکی چرخ آفرینش بازیگر بسیاری
تفاوتها میشود، انسان که در توجیه این هستی‌ها، اندیشه‌ها بر بسیاری
از چراها دور میزند، هر بودنی برای خود نقش ویژه‌ای دارد و هر
نفسی حتی برده‌ان غنچه‌ای حصار این تفاوت را تنگ‌تر میکند، آدم
و حوا نشانه‌های روشن تابناک خلقت پروردگار میگردند، انسان پا
به جهان پر رمز دراز میگذارد، افسانه اندیشیدن آغاز میشود، داستان
جستجوها و کنجکاوی‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها با تولد هر انسانی

جهانی کوچک از فلسفه بودن تکرار میشود، در میان این صف طویل و گذرای، طی راه آدمها بسیاری عمر و جان خویش را بر این شناخت میگذارند، تا بدانجا که مطرح میشوند و خود آغازگر پرستشی تازه میگردند. چندانکه امام بزرگ غزالی پرده‌های ابهام را میدرد، او آدمی را بدو گونه شرح میدهد: انسانی را که می‌بیند و آسان تشخیص میدهد که نشانی از جسمی متفاوت از دیگران است و صورت ظاهرش نام مینهد، اما با این راه به قناعت نمی‌نشیند، سرگردان جستجوی راه دیگری میشود، راه شناخت صورت باطن او، روح پنهان و قاضی باطن او، شناختش از آنچه ادراک به او اجازت میدهد. انسان در برابر این وجدان و ضمیر باطن به مرزی از معرفت میرسد. پروردگار برای خویش صفاتی قائل میشود، صفاتی در بند عدد «هفت»*

* هفت در لغت بمعنی: کولی بسیار و زمین هموار، نشیب و باران زودبارنده و نیز بمعنی: از سبکی پریدن و سخن بسیار و بی‌اندیشه گفتن.

«منتهی‌الارب»

در اوستا بصورت هپت (Hapta) آمده است.

باید گفت که عدد هفت از نقطه نظر ریاضی جزء اعداد اول است و بغیر از صفر، يك و خودش بهیچ عدد قابل تقسیم نیست.

صاحب کتاب بهار عجم در مورد هفت گفته: «عدد معروف و گاه هفت گویند و اراده عدد قلیل کنند چنانچه از هفتاد و اراده عدد کثیر و چون اکثر عادات الله در خلق امور عظیمه به عدد هفت جاری شده مانند هفت آسمان و هفت زمین و هفت اختر و هفت کشور و روزهای هفته پس اطلاق آن بر مطلق عدد کثیر از جهت عظمت و بزرگی عدد مذکور باشد.»

در کتاب تفسیر نوین بنقل از صفدی صاحب کتاب «عین النبع علی طردالسبع» گفته است که: «عدد هفت جامع جمیع اصناف عدد بوده و کامل است و اضافه میکند که کمال بالاتر از تمام است و عدد شش نزد حکما عددی تام است وقتی اصل عدد را که يك است با آن جمع کنیم هفت که عدد کامل است درست میشود. آنگاه مثالهای چندی از استعمال هفت در زبان تازی در موارد مختلف می‌آورد که از جمله آنهاست: هر چیزیکه بخواهند کمال و مبالغه را در آن بفهمانند یا با آن تیمن و تبرک جویند یا آنچه را که به اصل کمال مربوط است برسانند و از این قبیل.

شاید تصریح کتب حدیث باینکه چیزی در آسمان و زمین جز به هفت خصلت وجود

نمی‌یابد نیز مشعر براهمیت و عظمت عدد نامبرده باشد.»

و این همان عددی است که در حکم چهارم از احکام ده گانه یهود «سبت» گفته میشود (سبت در لغت نخستین روز هفته است)

«سبت اسم آن روزی است که قوم یهود از تمام اعمال خود دست کشیده استراحت میکردند و این لفظ از عبرانی معرب گشته و افاده استراحت نماید. اما چون مسیح از اموات قیام فرمود مسیحیان روز خداوند سبت خود قرار دادند زیرا قیامت مسیح را بیاد میآورد و بواسطه یادآوری محبت و صفات و کار او سبب تقرب ما بوی میشود، و پر واضح است که از بدو خلقت، خداوند عالم انسان را امر فرمود بر اینکه هفت وقت خودش را برای خدمت و عبادت کردن خالق خود صرف نماید و نه تنها در قدیم الایام این روز را بسیار مراعات مینمودند و نگاه نداشتن آنرا گناهی عظیم میشمرند بلکه هیچ گناهی را بجز بت پرستی با آن برابر نمی دانستند.

حکم چهارم از احکام عشره که امر به حفظ روز سبت مینماید خرو ۸:۲۵ مبنی براینست که خداوند آن روز را تقدیس فرمود و بدینواسطه بندگان خود را نیز امر بتقدیس آن فرمود و این مطلب عموم مردم را شامل است. پس هر ذیشعوری که بخدای خالق کائنات پی برده مشیت و اراده او را فهمیده واجب است که هفت يك اوقات خود را برای پرستش و عبادت آن روح پاک وقف نماید.

فی الحقیقه مجمل گذاشتن این حکم بسیار مشکل است و باید دانست سبتی که در حکم چهارم امر شده است افاده همان امر سابق میباشد و چنانکه گفته شد که یوم راحت انسانی از ابتدای وجودش برای او مقرر گشت و خداوند آن روز را روز عبادت و روز اتمام اوامر دینی قرار داد که هم خود استراحت فرمود و هم مخلوقات خود را باستراحت کردن در آن روز مثال داد. فی الحقیقه چون بدیده عبرت و دقت ملاحظه نمائیم علانیه می بینیم که نگاه داشتن روز سبت و استراحت نمودن از جمله ضروریات بنی نوع بشر میباشد لهذا میتواند آن روز بیشتر از سایر روزها افکار خود را در حکمت و قوت خالق خود صرف نماید پس این حکم تازمانی که اساس این عالم استوار و پا برجا است مهمل نخواهد شد زیرا که بنیادش محکم و اساسش استوار است و این مطلب در میان بت پرستان نیز رواج دارد.»

قاموس کتاب مقدس (تألیف و ترجمه جیمز هاکس)

و در کتاب عهد عتیق جلد سوم و چهارم فصل چهل و چهارم (آیه بیست و چهارم) آمده است که: «...روزهای سبت مرا تقدیس نمائید.» و در فصل چهل و ششم (آیه اول) گوید: «خداوند خدا چنین میفرماید که دروازه حیاط اندرونی که بمشرق نگران است شش روزهای مشغله بسته شود و در روز سبت گشاده گردد و هم در روز غره ماه مفتوح گردد.»

و شاید اولین راه برای بازشناختن هفت راه معرفت انسان و پروردگار باشد، هفت با رابطه معنوی انسان و خدا در اندیشه ها جان

میگیرد، و انسان در مرز این عدد به تجربه ادراک خود میپردازد، بدینسان است که هفت صفات پروردگار متولد میشود: حیات - علم - سمع - بصر - کلام - ارادت - قدرت.

انسان میکوشد خود را در دنبال این صفات بنوعی تسلیم تن در دهد، او صفات پروردگار را در ترازوی اندیشه‌اش تابد آنجا می‌سنجد که برای انجام و قبول آن به صفات خود مینگرد، صفاتی که میبایست نشانگر ارادت او به پروردگار و لطف پروردگار به بندگانش باشد (خلق الله آدم علی صورته).

هفت اینبار در قالب توجیه انسان نیز تکرار میشود و مابا تکرار این صفات میپردازیم: زنده - دانا - شنوا - بینا - گویا - خواهند - توانا. وجه آغاز پر بختی برای هفت که با تولدی اینسان مبارک شروع میشود!

اما آدمی در نهایت این عبودیت، این توصیف، این سرگشتگی از حیرانی آگاهانه می‌پذیرد که در برابر توصیف پروردگار عاجزی بیش نیست، شناگری آشنا به دریا اما غریق در برابر امواج. شکسته دل جستجوگری که هر چه راه می‌پیماید، ره فزون‌تر گم کند، او به مرزی از واقعیت پا می‌نهد که دیوارهایش سدی است مقاوم هر سیلی.

بقرآن روی می‌آوریم گوش به کلام پروردگار می‌دهیم، آنجائی که سخن از این شناخت بمیان می‌آید: «اگر چنانچه درختان موجود در روی زمین جملگی قلم شود و دریا هم مرکب آنوقت هفت دریا هم به آن علاوه شود و کلمات خداوند بدینوسیله به تحریر و نگارش آید هر آینه کلام خدا تمام نخواهد شد.»*

* سوره فاتحه الكتاب که نخستین سوره قرآن است هفت قسم است و هی سبع آیات مدینه: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين. الرحمن الرحيم. مالك يوم الدين. اياك نعبدو و اياك نستعين. اهدنا الصراط المستقيم. صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم و لا الضالين.

طبقات آیات (خلیل الله صبری)

حروف غیر مصوته‌ای که از سوره اول قرآن (فاتحه) ساقط است (سواقطسبعه) نامند.

مؤلف کتاب رجاء الغفران فی مهمات القرآن در مورد فاتحة الكتاب گوید: «بیان این فرمایش اینست که چون اتفاقی است میانه امت که سوره فاتحة الكتاب هفت آیه است و در آیه شریفه ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم اراده کرده شده از سبع فاتحة الكتاب چنانی که نسبت داده شده این تفسیر به امیرالمومنین (ع) و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین و حکایت کرده اند اتفاق شیعه را بر اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره است پس به این لحاظ نزد شیعه و هر کس از عامه که بسم الله را آیه‌ای از سوره بداند باید صراط‌الذین تا ولا الضالین را یک آیه حساب کند بواسطه اینکه اگر چنین نداند فاتحة الكتاب را زیاده از هفت آیه دانسته و حال آنکه باتفاق امت فاتحة الكتاب هفت آیه هست پس کسی که آخر آیه صراط‌الذین را لفظ علیهم قرار داده تحریف کرده حد آیه را و این محدث جلیل فرموده و علیهم هست، آخر آیه نزد جمعی از گمراهان چنانکه شناختی و شاید از این قبیل است وقف ائمه علیهم السلام چنانی که ذکر کرده او را صدوق در کتاب توحید بر قول خدای تعالی.» در همین کتاب تعداد سوره‌های بلند قرآن مجید را هفت ذکر کرده و آن هفت سوره طولانی عبارتند از: سوره بقره - سوره انفال - و سوره توبه، این دوتای اخیر یک سوره محسوب شده و لذا فاصله نشده میانه آنها به بسم الله.»

در مورد سوره فاتحة الكتاب: «نزد بعضی مکی و نزد گروهی مدنی و نزد جمعی هم مکی است و هم مدنی از راه شرافت دومرتبه نازل شده یکبار در مکه معظمه در وقتی که نماز فرض شد و یکبار در مدینه در وقتی که قبل تحویل یافت و چون جزو اول هر چیز را فاتحه آن چیز می‌گویند و این سوره اول سوره‌های قرآن است لهذا مسمی شده به فاتحة الكتاب و باتفاق همه مفسرین هفت آیه هست، لیکن مطابق طریقه اهل بیت علیهم السلام که بسم الله الرحمن الرحیم جزو سوره است و یک آیه است از آن هفت آیه.» جاشیه قرآن مجید با ترجمه (کشف‌الایات)

در این رابطه اگر آدمی را سست و ناتوان می‌بینیم اما باز در تلاش یافتن راهی برای جستجوی معرفتی گامش را سریعتر در می‌یابیم، دوباره هفت را در اختیار می‌گیرد، این بار بدلیل نام خدا و شگفتا که در هفت اسم پروردگار را صدا می‌کند! و با هفت دلیل بر این نام گذاری پیروز میشود، انسان از آغاز عدد هفت را در اختیار می‌گیرد و با هفت، معیار خود و خدای خود را مستحکم میکند، تا بدانگاه که داستان خلقت آدم شروع میشود، داستانی بلند و تا به امروز

جاودانه از خلقت موجودی که بار بسیاری از گناه و ثواب را بر دوش می‌گیرد. فلسفه خلقت آدم در میان است، قصه گناه و خطا در پیش است و از همین جاست که آدم اولین ندا دهنده حضور گناه میشود! آدم با هفت برهان روبه‌پروردگار خود توبه میکند. انگاری که این هفت توبه شاهد خطاها و گنگی‌های انسان دربارگاه الهی است. در نخستین مرحله این عجز از جهل خود مینالد از نادانی که سیاهی مطلق در شناخت پروردگارش، براندیشه بارور نشده‌اش سایه افکنده و در دومین گام از تمرد شکوه سر میدهد تا از سر پیچی در برابر امر خدای خود، از آنچه خود بعدها راه خطایش خواند، خفتگی وجدان، عدم درک بیکران قدرت پروردگار. آدم این چنین اسیر به توبه می‌افتد. از این پس رگه‌های گناهِش را باز می‌یابیم، او اسیر شیطان میشود سمبلی از ناروایی و زشتی، نشانی از تابعیت شیطان، آدم وسوسه کج رفتاریها می‌گردد، در تسلیم شیطان به گمراهی می‌نشیند، این سومین خطای اوست، خطائی که جبرانش بازگشت از راه شیطان است، اما مگر به این آسانی میتوان از خطاهای او چشم پوشید؟! او را وسوسه‌ها بسیار است، وسوسه‌یاری با حوا داستان گندم و طمع انسانی، شوق در کجروی به‌رانده شدن از بهشت، تحمل لعنت فرزندان آدم. او غافل از قدرت پروردگارش به‌درگاه حق تعالی قسم میدهد، سوگندی بزرگ، سوگندی پرتین، سوگندی که در آن رگه‌های شرم را بخوبی در می‌یابیم! آدم نمیداند که محمد کیست، این ابرمرد راستین بشریت، رسولی که پیام آور بسیاری از رستگاریها برای آدم بود، اما می‌بینیم که آدم را خواب سنگینی فرا گرفته. بدرگاه خدا روی می‌نهد، پشیمان از این غفلت‌ها، گریان از این بی‌حرمتی‌ها و بدینسان است که هفت توبه آدم در برابر پروردگار با آنهمه بخشندگی لوحی هشدار دهنده بر پیشانی بشریت میشود!!

خداوند توبه‌های آدم را می‌پذیرد، بخشش را بنگر ایثار را تماشا کن!

جبرائیل مامور میشود که بر آدم نازل شود، داستان گفتگوی جبرائیل و آدم روشن کننده بسیاری از چراهاست، چرا که جبرائیل ندا میدهد آدم را، آدمی که پشیمان و نادم بتوبه افتاده، ندای جبرائیل هم مرحم است و هم هشدار. برای او معلمی میشود که راه‌رستگاری را به آدم بیاموزد، وی بیدار کننده وجدان آدم میگردد. در روایتها آمده است که جبرائیل دست آدم را گرفت و راه خانه کعبه* را نشان داد. راه افتادن، قدم بقدم بسوی خانه کعبه پیش رفتن، دوشادوش.

* «کعبه بنائی است اسرار آمیز و مناسک آن اسرار آمیزتر، نخستین بنائی است برای تربیت آدمی و اول علامتی است برای رهروان بشر (غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود) و با همه اسرار و رموزی که علماء بزرگ و محققین گذشته و امروز نوشته‌اند باید يك کلمه جامع گفت: حج، مدرسه ابراهیم است. همان مقامات توحید و معرفت و اخلاق و عمل که ابراهیم طی کرد و در آخر به منصب پیشوائی مطلق برای عموم بشر مفتخر شد و بصورت دستورات و مناسک حج برای بشر فریضه گشت از: احرام، طواف، سعی، عرفات، منی، رمی و ذبح. و در آن حق و حقیقتی که ابراهیم مکشوف و مجرد می‌دید برای آن همه چیز را بر خود حرام کرد و به اطراف آن طواف نمود و برای رسیدن به آن سعی کرد و بدستورات و نظاماتش عرفان یافت و موانع را از جلو راه پرت کرد و پسرش را برای آن قربان ساخت. بصورت خانه و مناسکی درآمد که مهبط صوری و نماینده ظاهر آن حقیقت است، تا بشر آمیخته باماده و سرشته از آب و گل را با صورت خاکی ببیند و چون مهبط و محل صوری آن را دید بتدریج بحقیقت و معنایش پی‌برد.»

مناسک حج (ترجمه سید محمود طالقانی)

* * *

«قبله یعنی خانه کعبه که در مکه قرار دارد، در تمام مساجد مسلمانان نمازگاهی که بحساب ریاضی درست محاذی قبله قرار گرفته است میسازند و آنرا محراب میگویند.»
تاریخ ادیان (علی‌اصغر حکمت)

* * *

در کتاب تاریخ ادیان آمده است که: «تنها خانه چهارگوش (مکعب) که بنای آن به ابراهیم و پسرش اسماعیل پیغمبر نسبت داده شده و از ازمه باستانی در عربستان معبد شمرده میشده است.»

و در قسمت دیگر همین کتاب ذکر گردیده: «در تواریخ و روایات اسلامی منقول است که خانه کعبه را آدم صفی پس از حبوط از بهشت بنا نهاد، بعد از طوفان نوح ویران گردید، دیگر بار ابراهیم و فرزندش اسماعیل چنانکه در قرآن وارد است آنرا تجدید نمودند (البقر ۱۲۷، ۱۲۸-۱۲۹) در قرون قبل از اسلام شهر مکه آباد و زیارتگاه قوم عرب گشت و سدان کعبه در دست اولاد اسماعیل بود.»

ابری سیاه بر پهنه آسمان می افتد، تاریکی و سیاهی همه جارا فرا میگیرد آدم در محل کعبه است، دستهای ناتوانش خطی بر تن زمین میکشد، سپس روبه منا میکند، جای مسجد را نشانه میگیرد و آنگاه با قدمهای ناتوانش روبه عرفات مینهد، مرگ روز رسیده آفتاب به غروبی غمگین تن در داده است. جبرائیل شاهد رفتار آدم است، آدم را هشدار میدهد که به گناهان خود اعتراف کند و آدم هفت مرتبه طلب بخشش مینماید، هفت، تقدس این بخشش را جاودانه میسازد. این سنت بعدها اولاد آدم را وامیدارد که در همین مکان به تبعیت از آدم به درگاه خداوندگار همچنان توبه های آدم را تکرار کند، تکرار برای یاز زنده نگاهداشتن وجدانهای خفته، توبه برای بیدار شدن از خواب غفلت هائیکه هر آینه آدم و اولادش را شامل میشود.*^۱

میتوان چنین اندیشید که راه دراز هفت دربدو آفرینش چندان خاتمه پذیر نیست که اینبار هفت را بر کلام شیطان درمیابیم.

بر درخت جبر تا کی میجھی

اختیار خویش را یکسو نهی؟

همچو آن ابلیس^۲ و ذریات او

با خدا در جنگ و اندر گفتگو

شیطان پرسشگر میشود، پرسشی در برابر پنهان نگاهداشتن خطاهایش اگر شیطان به کفر رو میآورد قصدی در خود نمائی ندارد، او را ابهام و ابهامی در پیش است!

* (۱) برای اطلاع بیشتر به کتاب علل الشرایع و تاریخ انبیاء رجوع شود.
* (۲) ابلیس. ظاهراً از کلمه یونانی دیابلس، لغویون عرب آنرا از ماده ابلاس
بمعنی نومید کردن یا کلمه اجنبی شمرده‌اند و آن نام مهتر دیوان است که پس از نفخ
روح در جسد ابوالبشر، چون از سجده آدم سرباز زد مطرود گشت. و او تا روز
رستاخیز زنده باشد و جز بندگان مخلص را اغوا تواند کرد. نظیر اهریمن دین زردشت.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

«فرهنگ دهخدا»

«گویند که ابلیس به آسمان بالا میرفت و در نقطه‌ای می‌ایستاد پس بالا رفت و
گفت: خدایا! تو، به ایوب عطای بسیار بخشیده‌ای او را در فراخی نعمت داشته‌ای و او
را به هیچ بلائی نیازموده‌ای تا دانسته شود که شکیبائی او چند است.» خداوند ابلیس را
بر ایوب مسلط گردانید و او در سجده بود، ابلیس در چهره ایوب دمید و چنین و
چنان شد. دیوارهای خانه‌اش فرو ریخت و فرزندانش کشته شدند و کره‌ها در پیکرش
جایگزین شدند و هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت کره‌ها در پیکر او آمد
و شد داشتند و مردم قریه از او دلتنگ و او را به خاک و بهای افکندند و همسرش عورت
او را با خاک می‌وشانید و او شکیبائی میکرد، بهترین شکیبائی و به هیچکس جز خداوند
شکایت سر نکرد چنانکه خداوند فرموده: «ما او را شکیبا یافتیم چه نیک بنده‌ایست ایوب
که باز گردنده و توبه‌کننده است.»

بعد از آنکه حضرت ایوب هفت سال مبتلا به کرمان بود وقتی که گریست، جبرئیل
گفت: «ای ایوب پایت را به زمین بزن» چشمه‌آبی ظاهر شد میان چشمه رفت غسل کرد
بیرون آمد کره‌ها از بدنش ریخت شفا یافت، بصورت اول برگشت، ملخ‌طلا از آسمان
بر منزلش بارید کره‌ها از درخت بالا رفتند، برگ خوردند بر خود تنیدند پيله بعمل آمد،
حریر و ابریشم را از آنها بدست آوردند.

و همچنین ذکر کرده‌اند که در ایام ابتلای ایوب جز رحمه ادراک خدمت آن
حضرت نمیکرد چنانکه مدت هفت سال به اکتساب صدقه جنابش را نفقه رساندی و هرگاه
ممکن بودی مزدوری کردی و آنچه یافتی صرف غذا و طعام آن حضرت فرمودی و
اگر زیاده ماندی به نیت صحت ایوب تصدق کردی.

در کتاب عهد عتیق (جلد سوم و چهارم) فصل دوم آیه های یازده - دوازده و
سیزده چنین مینویسد: «و هنگامیکه سه رفیق ایوب یعنی الیفز تیمانی و بلد دشوحانی
و صوفر نعمائی تمامی این بلائی که براو واقع شد شنیدند با همدیگر مقاوله نموده
هریکی از مکانش آمدند تا آنکه رفته او را تعزیت و تسلی بدهند و هنگام رفع چشم
نمودن ایشان از دور او را نشناختند و آواز خود را بلند کرده گریستند و هرکس
جامه خود را دریده خاک را بر سرشان بسوی آسمان پاشیدند و با او در روی زمین
هفت روز و هفت شب نشستند و کسی به او سخن رانی نمیکرد چون که دیدند که

در دش به زیادتی عظیم بود.»

و باز در همین کتاب (فصل پنجم) آیه های هفده تا بیست آمده است که: «اینک خوشا حال کسی که خدا او را تنبیه مینماید پس تنبیه خدای قدیر را تحقیر منما، زیرا که او مجروح میسازد و هم میندد و دستهایش زخم میزند و شفا میبخشد در شش مصیبت ترا خلاصی خواهد داد و در هفتمی ضرر بتو نخواهد رسید.» و در فصل چهل و دوم آیه های هفت تا نه اینسان نوشته: «و واقع شد بعد از اینکه خداوند این کلمات را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفز تمیمی گفت که غضبم بر تو و بر دو رفیق تو افروخته شد زیرا که در حق من آنچه که راست است مثل بندهام ایوب نگفتید، پس حال از برای خودتان هفت گوساله و هفت قوچ را بگیرید و پیش بندهام ایوب ببرید و از برای خود قربانی سوختنی را تقریب نمائید و بندهام ایوب به جهت شما استدعا خواهد نمود زیرا که دعای او را قبول خواهم کرد مبادا که الهی شما را به شما رد نمایم چونکه در حق من آنچه را که راست است مثل بندهام ایوب نگفتید.»

به ملل و نحل مینگریم، به اعتقادی که در این باب ذکر شده. شیطان به ملائکه خدا روی میکند، او دنبال واسطه است، ترس از غضب خدا سبب میشود که یارای سخن گفتن نداشته باشد لذا میپرسد که پروردگار اجازت پرسشهای شیطان را داده است؟! شیطان درمانده و پریشان به طرح چراهای ذهنی اش می پردازد؛ اولین پرسش در اطاعت از امر خدا است، پیگیری استقلالی که شیطان را وسوسه بنا روایی کرده است. او روی به خدای خود از این تکلیف پرس جو میشود با استدلالی که پروردگار نه از اطاعتش لطفی می برد و نه از نافرمانی او ضرری و آنگاه ادامه سخن میدهد، خود را ناچیز در برابر پروردگار و قدرت بیکرانیش می بیند. او را قادر بر انجام هر کاری میدانند اما در برابر می پرسد که سبب آفرینش او چیست و خداوند چرا و بر پایه چه استدلالی ویرا خلق میکند؟ شیطان دردنباله آن داستان سجده اش را از آدم پیش میکشد، حکمت این تسلیم را جویا میشود، درجائی که به سبب سرپیچی خداوند او را لعنت کرده است در شرایطی که او میبایست تنها پروردگار را سجده کند، بدنبال علت خشم خدا از این نافرمانی است. شیطان در پنجمین مرحله از

پرسشهایش اغوای آدم را پیش میکشد و اینکه چرا خدا او را به بهشت راه میدهد تا بدینوسیله آدم را براه کج رهبر شود، خداوندی که کینه شیطان را نسبت به آدم آگاه است، پروردگاری که می‌داند با تسلط شیطان بر آدم سرانجام پدیدار خواهد شد. شیطان از نا پیدائی خود سخن میراند، جائی که براحتی میتواند در اندیشه‌ها رسوخ کند بی آنکه کسی را یارای دیدنش باشد و سرانجام به این پرسش می‌نشیند که دلیل نگاهداری او تا قیامت چیست؟ شیطان از هلاک خود می‌گوید، هلاکی که بدنبالش آسودگی خیال و راحتی وجدان اولاد آدم است. او در این هفت پرسش میکوشد خود را از عذابی که شامل دیگران کرده است رهایی بخشد، سرانجام جواب حق تعالی به گوش شیطان میرسد، جوابی که شیطان را به عمق ظلمات میکشاند. جوابی بر تمامی اندیشه‌های بی‌سروته و پرمکرش. سخن خدا اینچنین است که: «ای شیطان! تو اگر مرا حکیم میدانستی هرگز چنین پرسشهایی مطرح نمی‌کردی.»

بعد ها در پاسخ پروردگار به شیطان، نقل‌ها شد، تفسیرها رفت و ما بکلام امام فخر رازی رو می‌نهمیم که گفت: «پاسخ اصلی همان جواب منحصر بفرد پروردگار است.» که در آن رازها نهفته و بیکران رمزها به چشم می‌خورد.

داریم رد پای هفت را دنبال می‌کنیم و خود نیک آگاهییم که پیدائیش را دوباره از همان آغاز بازشناسیم. تولد هفت در داستان آفرینش، هفت در کلام خدا، آدم، شیطان و اینک پای بخانه خدا می‌نهمیم و شرح هفت مرتبه سعی بین صفا و مروه را دنبال می‌کنیم. شرحی که بر اعمال ابراهیم، آن بت‌شکن، بت‌برانداز دور میزند. ابراهیم هفت را در اندیشه می‌پروراند و فلسفه وجودیش را دوباره

۱- صفا و مروه نام دوکوه است در مکه که مسافت میان آن دو چهارصد و بیست متر است و یکی از شعائر الهی در حج هفت مرتبه سعی بین آندوست. سعی میان صفا و مروه از صفا آغاز و به مروه پایان می‌پذیرد.

قصص قرآن با فرهنگ قصص (سید صدرالدین بلاغی)

تکرار می‌کند.

ابراهیم به اتفاق ساره (همسرش) و هاجر (ندیمه زنش) از مصر راهی فلسطین میشود، ابراهیم هرآنچه از مال دنیا دارد در این سفر بردوش میکشد. سرانجام این سفر ملحق شدن در میان یاران پرایمانش است. ابراهیم در این جمع كوچك زندگی را دوباره شروع میکند، ساره را غمی بزرگ در اندیشه است، او نمیتواند فرزندی برای ابراهیم بدنیا آورد. برای ابراهیمی که وفایش را میدید و بر مهرش آگاهی داشت. ساره تن به ایثاری ناباور میدهد، گذشتی که هرگز بر اندیشه زنی با حسادتی که در نهاد دارد نمی‌تواند وجود داشته باشد. او ابراهیم را وامیدارد که با هاجر، ندیمه باوفایش همبستر شود. هاجر مهربان است و مورد اعتماد. شایستگی مادر شدن برای فرزندان ابراهیم را دارد. ساره را این اندیشه درنهمان است که بوسیله این پیوند، دنیای خالی از شوق ابراهیم را گرمی‌بخشد و سکوت پرغم خانه ابراهیم را در هم بشکند. ابراهیم تابع میشود و نیک براندیشه ساره آگاه است. سرانجام این وصلت پسری است با نام اسماعیل و تولد وی نور و شادی است چه دیگر اندهی برچهره ابراهیم پدیدار نمیگردد و اما ساره یکباره زبانهای حسد در درونش شعله‌ور میشود تا بدانجا که طوفان این حسد، آرامش ابراهیم را برهم میزند. او حتی یارای دیدن اسماعیل با آنهمه خوبی و مهربانی را ندارد، تحمل مجاورت در کنار اسماعیل برای ساره غیر ممکن میشود، ساره دست بدامان ابراهیم، دوری هاجر و فرزندش را طلب میکند، دوری برای رها شدن از عذابی چنین، ابراهیم در این حادثه خدای را بگواهی میگیرد، سرانجام در پیروی از مشیت الهی، هاجر و اسماعیل را با خود به راهی تازه می‌برد، راهی که سرانجامش کعبه است، سرزمینی خالی از هر آب و علف و دانه‌ئی. توشه راه ابراهیم ظرف کوچکی از آب و طعام مختصری است. اما بزرگترین سرمایه‌اش ایمان است، شوق به‌مهر پروردگار.

ابراهیم قصد بازگشت دارد، هاجر در مانده و آشفته حال، دامان ابراهیم را میگیرد، سخن از بی‌یاوری و ترس سر میدهد، داستان آوارگی را پیش میکشد تا مگر بدین وسیله ابراهیم را از عقوبت حادثه‌ها آگاه سازد، اشک چشمان هاجر را فرا میگیرد، اشکی از ترس بی‌رحمی‌ها.

ابراهیم ساکت و پر قدرت هاجر را ندا میدهد که در برابر فرمان خدای چاره‌ای جز قبول ندارد و بدین ترتیب هاجر تن به تسلیم میدهد چرا که خدای هرگز هاجر و فرزندش را بی‌امان نخواهد گذاشت.

ابراهیم راه بازگشت را پیش میکشد، لحظه‌های وداع ابراهیم، هاجر و اسماعیل تلخترین و با شکوهترین لحظه‌های يك ترك است، بریدن از فرزند دل‌بندش، درست مثل بریدن از هستی‌ها برایش مطرح میشود. ابراهیم در این بازگشت خدا را به شهادت میگیرد، کرم و عنایت او را باز میخواند.

بشنویم از غمگانه داستان زندگی هاجر و تشنگی، گرسنگی و آوارگی؛ فریادهای پر سوزش، خشک شدن شیره جانش، تاب و توانش در تحمل اراده زندگی برای بودن خود و فرزندش. هاجر را دیگر توان دیدن نیست. او اسماعیل بیگناه را در چنگال مرگ و نابودی میدید. قطع امید کردن هاجر سر انجام تا بدان مرز میرسد که دیوانه و پریشان حال دویدن آغاز میکند. دیگر حتی ناله‌های اسماعیل را نمی‌شنود، جستجوی هاجر برای بدست آوردن آب و لقمه‌ای نان حتی در نزدیکی سنگهای صفا نیز دردی را دوا نمیکند تا اینکه چشمهای بی‌فروغ هاجر سرابی می‌بیند که بصورت چشمه آبی است. در نزدیکی‌های مروه، هاجر فاصله بین صفا تا مروه را طی میکند، افسوس که جز سراب چیزی را نمی‌یابد هاجر این رفت و برگشت را هفت بار تکرار میکند و بدینسان هفت دوباره در قدمهای هاجر تجلی‌بخش خاطره‌ای مقدس از جهاد مادری میشود

که هر نامش نشانی از محبت و عشق است. در تمامی این احوالات کودک با ناله غمگنانه خود اندوه مادر را دوچندان میکرد، بار خدایا چه دیدن پرزجری! مادر راه هر چاره‌ای برویش بسته است، نه‌یاوری نه تسکینی، علاج تنها در تسلیم در یک تسلیم پرسوز. نگاه بیگناه کودک بر سنگ و خاک بیابان نگاهی از التماس و ترحم است. در چنین لحظات بناگاه چشمه آبی زیر پای کودک جوشیدن آغاز میکند، انگاری که زمین اشک‌ریزان این مصیبت شده. هاجر دوان دوان با شادکامی عنایت خدا را دید، لطف پروردگار را تجربه کرد، بطرف کودک آمد، لبهای خشک او را از آب گوارا ترساخت نوازش مادرانه آغاز شد، اشک شوق، اشک محبت، اشک سپاس، سیلی بود بر گونه‌های آفتاب‌خورده هاجر. ابری سیاه از بالای سر هاجر رخت سفر بر بست، نسیم آمد و بوی خوشبختی پراکنده شد.

زمزم همان چشمه‌ایست که هنوز هم روندگان بسوی خانه خدا بجانبش می‌شتابند تا جرعه‌ای بنوشند و دمی به‌عافیت برسند.

دنباله داستان را به‌پاورقی وا می‌گذاریم.*

بنقل از قصص قرآن با فرهنگ قصص

(سید صدرالدین بلاغی)

* «ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسر میبرد و گهگاه بسراغ او می‌آمد. تا در یکی از سفرها، نه‌تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآن سرزمین وارد شد. زیرا او در این نوبت از طرف خدا مأمور شده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خداپرستی را بنیاد نهد از این‌رو راه حجاز پیش گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اطراف چشمه‌ها و سر منزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در کنار آب زمزم زیر درختی پر شاخ و برگ بتراشیدن تیری مشغول است.

ناگفته نماند که اسماعیل همچنان رشد و نما میکرد و قامتش افراخته میشد و آوازه‌اش در اطراف منتشر میگشت، و با دختری از قبیله «جرهم» ازدواج کرد، ولی روزگار با مرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را درهم پیچید و وی را تنها گذاشت. ابراهیم داستان مأموریت خود را با فرزند در میان نهاد و در حالی که با انگشت خویش تپه‌ای مجاور را نشان میداد، گفت ای فرزند، خدا مرا فرمان داده تا در اینجا

خانه‌ای بنیاد نهم، اسماعیل بیدرنگ اطاعت و آمادگی خود را عرضه داشت.
و بدین ترتیب بنای خانه که مطاف قلوب و مهبط فرشتگان و شمع جمع موحدان
است پایان پذیرفت.»

«موافق تورات حضرت ابراهیم در نود و نه سالگی، ساره بعد از هفت روز ازوی
حامله شد و چون مدت حمل منتفی گشت آفتاب چهره اسحاق (بسیار خنده کننده)
از ظلمت مشیمه (بچه‌دان) طلوعه اشراق آمد و بعد از هشت روز حضرت خلیل او را
مختون ساخت و چون هنگام فطام (از شیر باز گرفتن بچه) وی فرا رسید روزی که
اسحق را از شیر باز میکردند حضرت ابراهیم ضیافتی عظیم ساخت.»
ناسخ التواریخ جلد اول (ولادت اسحق)
میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر

ابراهیم خلیل‌الله از بارگاه الهی میخواهد که هر گاه خداوند
بدو فرزندی دهد او را قربانی کند. و اینک زمان قربانی کردن
اسماعیل فرا میرسد، پروردگار فرشته‌ای را مأمور این کار میکند،
در شبی که ابراهیم غنوده (بیت‌الحرام) و سپس این صدارا میشوند
که ای ابراهیم گاه قربانی کردن فرزندت هست وی را مهیا ساز،
حضرت هراسان بلند میشود، در اندیشه‌اش میگردد تجلی حق است
یا تخیل؟ و چون دیگر بار همان خواب را دید نیک بشناخت که این
نه تخیل است و در مرتبه سوم فرشته‌ای او را صدا میزند، و بدین
ترتیب بامدادان بر قربانی اسمعیل دل مینهد.

هاجر را وظیفه دیگریست. او با همه مهر و محبت مادری
چسان دل‌بندش را در آغوش قربانگاه میسپارد!! هاجر زیباترین لباس
را بر اسماعیل می‌پوشاند، سرش را شانه میکند و بر او عطرمی‌افشاند،
انگاری میخواهد دامادیش را تماشا کند.

اسماعیل با اینکه بیش از ده بهار از سنش نگذشته با خوشحالی
تمام قربانی شدن را پذیراست، تا جائیکه پدرش را به تعجیل و امیدارد
و ابراهیم را هشدار میدهد که مرا روی بر زمین نه تا مبادا لطف
پدري ترا از هدفی که داری فروگذارد، لحظه سختیست، چشمان

ابراهیم اشکبار این حادثه است، آتش بجانش شعله در افکنده و میگوید: «الهی این فرزند منست و آرایش دل من و روشنائی دیده من مرا در فراق وی صابر و شاکر بدار» آنگاه کارد را بر گلوی اسماعیل آشنا میسازد، ابراهیم در شگفت میماند، اسماعیل در این قربانی سهمی عظیم دارد چه از آنچه پیش آمده راضیست.

کوشش ابراهیم بجائی نمیرسد، حتی زانویش را هم بیاری می‌طلبد، تأثیری ندارد، ابراهیم بخشم می‌آید و متحیر کارد را بر زمین میزند، ناگاه متوجه سروش غیبی می‌گردد.

اینجاست که قربانی قبول می‌افتد، يك قربانی بزرگ. آنگاه گوسفندی را می‌بیند که از سوی فرشته خداوند از کوه سرازیر میشود. ابراهیم بیدرنگ هفت سنگ برداشته و بدو پرتاب می‌نماید، گوسفند گریزان این واقعه است و در جائی دیگر هفت سنگ دیگر، و در مرتبه سوم هفت سنگ دیگر می‌اندازد و اینبار است که ابراهیم گوسفند را گرفته و راهی قربانگاه میشود.*

* «اگرچه جمعی از نقله اخبار و نگارندگان آثار که هم تاریخ توره گواه حال و شاهد مقال ایشانست برآند که ذبیح حضرت اسحق بود نه اسماعیل اما با روایت امام جعفر صادق (ع) که در حق اسماعیل ناطق است و حدیث خیرالانام که میفرماید «انا ابن الذبیحین» جای شبهه نماند که ذبیح خلیل اسماعیل است زیرا که ذبیح نخست از اجداد خاتم الانبیاء جز اسماعیل نتواند بود و ذبیح ثانی عبدالله است.»

ناسخ التواریخ جلد اول (قربانی اسماعیل) میرزاتقی‌خان سپهر
در کتاب جامع عباسی (کیفیت خانه کعبه) در بیان آداب وداع خانه کعبه ده‌امر را ذکر کرده که اولین آن: هفت شرط طواف وداع باشد.

به‌پی‌گیری هفت در سایر مراحل می‌پردازیم و از پس این داستان به قرآن روی می‌آوریم. کتابی که مشعلدار راه سعادت انسانها شد. مقدس کتابی که کلام خدا را به بندگانش رسانید.

در شناخت مقام قرآن اگرچه تا بحال سخن‌ها بسیار آمده اما باید گفت در مجموع هفت قسم کتاب روشنگر قرآن شده‌اند*. در هفت مرحله میتوان به جستجوی قرآن رفت: نخست در علم قرائت.

پس از آن در شناخت لغات قرآن و آنگاه درباره جملات قرآن. در مرحله بعدی شرحی در خصوص سوره‌هاست و پنجمین مرحله هنر احکام شریعه است که غالباً اسم آنرا (آیات الاحکام) گذاشته‌اند. بعد از آن باید نامی از کتابهائی برد که در تقسیم مطالب قرآن است و دست‌آخر کتبی در تحریف قرآن.

از قرآن یاد کردیم از هفت قسم کتبی که در شرح آن نوشته شده است و اینبار بسوی هفت ندا در قرآن می‌رویم.

قرآن با هفت ندا نظرها را به معرفت خدا جلب میکند. نداهای قرآن در بند هفت روشن کننده دل هر بیدار دلی است و حکم قاطعی برای بتاریکی نشستگان. به نداهای قرآن گوش فرا میدهیم و اینبار نیز خشم و مهر خدائیش را در می‌یابیم:

در آغاز قرآن ندایش را به ایمان آوردگان میدهد، گروه رستگاران خوب خدا، آنانی که با بودن خود به داستان آفرینش و نزدیکی انسان و خدا رنگ دیگری بخشیدند. و آنگاه قرآن، کافران را خطاب میکند، آنانی که جهل را پیشه ساختند، گروه انسانهاییکه خوبی را دیدند ولی کوردل به سیاهی خو گرفتند. این ندائی است به امت سرگردان یهود، امتی که مهر خدا را نادیده گرفتند و خشم پروردگار را پذیرا گشتند. دیگر بار روی بانسان میکند، آدم را ندا میدهد، اشرف مخلوقات را، انسانی که با تکاملی از اندیشه و شعور بالاترین مدار را در افسانه آفرینش ایجاد میکند. بندگان شاکر خدا، فرزندان آدم و از آن پس ندای خدا شامل پیامبران میشود: ابراهیم و داود را، و کسانیکه با آوردن کتابی، امت خود را با نام خدا آشنا کردند، با راه پروردگار، با معرفت و بزرگی خدا. هفت ندای قرآن هر کدام کلامی مقدس و هشدار دهنده است.

* در کتاب مشکول بنقل از غزالی آمده است:

«غزالی در بعضی از رساله‌های خود گفته که واجب است بر کسی که خواهد تفسیر قرآن کند اینکه انظر کند در آن از هفت جهت: اول از جهت لغت و جواهر

الفاظ. دویم از جهت استعاره‌ها و کنایه‌ها. سیم از جهت نحو. چهارم از جهت ترکیب الفاظ مفرد و جملها و احوال مفرد و جمله بنحویکه بیان شده در علم معانی. پنجم از جهت عادت و طریقه عربان در مثلثاتیکه میزنند و گفتگوهائیکه میکنند. ششم از جهت رمزهاییکه حکیمان الهی دارا میباشد. هفتم از جهت کلام صوفیه و مفسده‌ها که ایشانرا میباشد.»

در کتاب تفسیر اتقان فی علوم القرآن آمده است:
«الفاظ و هو سبعة انواع الغریب المعرب المجاز المشترك المترادف والاستعارة التشبيه.» (الفاظ هفت نوع است: غریب، معرب، مجاز، مشترك، مترادف، استعاره، تشبیه.)

هفت سبع

«مراد هفت حصه قرآن مجید که آنرا هفت منزل گویند، بجهت آنکه قاریان سلف در یکگفته ختم قرآن مجید مقرر نموده‌اند. دیگر آنکه قرآن مشتمل بر هفت موضوع است:

وعد - وعید - وعظ - قصص - امر - نهی - ادعیه.»

فرهنگ دکتر معین

سعدی:

اگر خود هفت سبع از بر بخوانی چو آشتی ا ب ت ندانی

نظامی:

زین سحر سحر گهی که رانم مجموعه هفت سبع خوانم

ماده ملك نیز به هفت معنی آمده است:
قدرت - غنی - حکم - خداوند و دارا - ضبط و حفظ - قیوم و اساس - عدل و وسط.

«ائمه الاسماء - (ع. پیشواهای نامها) هفت اسم اول خداوند که «اسماء الهی» نامیده میشوند و عبارتند از: حی، عالم، مرید، قادر، سمیع، بصیر و متکلم. این هفت

محمد رسول خدا، قرآن را با لهجه‌های گوناگون به مردم می‌آموزد، لهجه‌هایی که سرانجام باز در عدد هفت خاتمه می‌پذیرد، این قرائت هفتگانه را هفت نفر بر زبان می‌آورند، رسول خدا میداند که کلام معجز قرآن را میان قومی با لهجه‌های گوناگون بردن کار آسانی نیست چرا که اگر برای آن معیاری قائل نشود چه بسا به معانی آن راه نخواهند یافت و بدنبال همین شگرد محمد است که حدیث هفت نوع نازل میشود.

سیوطی در «اتقان» با ارائه سی و پنج قول و تطبیق آن با قرائت هفتگانه آنرا خطائی بزرگ میداند، وی گستردگی را بیشتر می‌بیند، این روا نیست که قرآن را تنها با هفت قرائت بخوانیم. شگفتا که چرا در هفت؟! لاجرم جای مکث دارد.

تاریخ روایات قرآن نشان میدهد که در زمان حیات رسول خدا آیات هرگز به تألیف درنیامد، زیرا عمر پیغمبر کفاف چنین امری را نداد. اما پس از حضرت محمد ابوبکر تن به چنین کاری بزرگ و خطیر میدهد. ابوبکر یاران فهمیده و فاضل را جمع میکند با آنان به‌شور و مشورت می‌نشیند، و در پایان، قرآن در مجموعه گردآوری میشود، عثمان با پوشیدن جامه خلافت دستور تجدید نظر در تألیف قرآن را میدهد، و اینبار با سبک نوینی تحریر میشود. زمان جهانگیری اسلام فرا میرسد، دین جدید با پیام صلح و دوستی و معنویت بزرگ خود به اقصی نقاط جهان راه می‌یابد و اینبار تفاوت در لهجه‌های اقوام گوناگون حتی آنانیکه بر زبان عرب آشنائی نداشتند اشکالات متعددی ایجاد میکند. عثمان برای ازمیان بردن این موانع و مشکلات، جمعی ذیصلاحیت را مأمور بررسی صحیح‌ترین متن قرآن میکند، این جمع همگی بر حفظ و ضبط آن صاحب بینش و جهان بینی ویژه‌ای هستند. ریاست این جمع را زید

بر عهده میگیرد، آنان چهار یا شش یا هفت جلد از قرآن های تألیف شده را نزد عثمان می‌برند، عثمان هر يك از آنان را به هفت نقطه میفرستد: مکه، مدینه، کوفه، شام، یمن، بحرین و نسخه‌ای نیز در مکانی که خود میزیست پیش خود نگاه میدارد و سپس دستور میدهد تمامی نسخ متفرقه قرآن را بسوزانند و همه مسلمانان تابع همان چند نسخه باشند. هفت قرآن به هفت شهر و بسیار جای پرش که باز چرا هفت شهر؟! در ادامه راه هفت، نگاه کنید به نفوذ عدد هفت که عیناً در زیر نگاشته میگردد:

در مقدمه کتاب تفسیر نوین (جلد اول) چنین آمده است: «علت پیدایش قرائتهای مختلف میان شیعه و سنی اختلاف است.

علمای تسنن معتقدند که قرآن با همین قرائتها نازل شده است و حدیث معروف (قرآن بر هفت حرف نازل شده است) را مربوط بهمین موضوع دانسته، میگویند یعنی بر هفت لغت و لهجه و قرائت. و عقیده دارند که پیغمبر قرآن را با همین قرائت بیاموخت و موارد بسیاری را نقل میکنند که بین اصحاب اختلاف میشد و حضور حضرت شرفیاب میشدند و او قرائت طرفین را می‌شنید و آنها را تصویب میکرد و بهر کدام میفرمود همینطور نازل شده است.

اما علماء امامیه رضوان‌اله علیهم نزول قرآن بر هفت حرف را مربوط بقرائت نمیدانند و در انتساب قرائت مختلف پیغمبر و در روایاتی که اهل سنت در این باره نقل کرده‌اند اشکال میکنند، جز اینکه قرائت های معروف را مردود نمیشمارند.»

در همین مقدمه کتاب در خصوص نظم و ترکیب قرآن میگوید:

«قرآن از همه جهت عجیب و ممتاز و فرد است و یکی از آن جهات موضوع نظم این کتاب آسمانی است که با وضع حیرت‌آوری مطالب متنوع و مختلف را از وعظ و نصیحت و برهان و استدلال و اصول عقاید و معارف الهی و فروع احکام و تواریخ و قصص، حقوق و سیاست، نظامات و قوانین مدنی و جزائی، اخلاق و آداب و صدها موضوعات و مسائل و مطالب بطوری بهم میامیزد و خواننده‌اش را در سیر و سیاحتی عجیب قرار میدهد که پی در پی مناظری جاذب و جالب و متنوع را با دیده دل مشاهده میکند و هیچگاه ملول و کسل نمیشود و در جمیع این مواضع همان شیوایی و گیرائی و بلاغت اعجاز آمیزش محفوظ است در صورتیکه هر موضوعی قلمی میخواهد و اساتید انشاء هفت‌گونه قلم نام میبرند.

۱ - قلم نامه‌نگاری و تقاضا و ترسل.

۲ - قلم پند و اندرز و توصیه.

- ۳ - قلم تاریخ و سیر.
 ۴ - قلم تصنیف و تألیف.
 ۵ - قلم وضع قوانین و حقوق.
 ۶ - قلم شعر و محسنات بدیعه و امتیاز و بیان.
 ۷ - قلم رموز و اسرار و لغز و چیستان.

* * *

هفت شرط معجزه

در کتاب رجاء الغفران فی مهمات القرآن در تعریف معجزه و شرایط آن چنین آمده است: «معجزه در لغت بمعنی بسیار عاجز کننده است زیرا که اسم فاعل است از عجز و (ها) از برای مبالغه هست و در اصطلاح عبارتست از تصدیق فعلی خدا در دعوی نبوت یا امت. علامه مجلسی قدس سره فرموده: معجزه امری است که ظاهر شود و خلاف عادت از مدعی امر نبوت یا امت نزد کوشش منکرین بروجهی که دلالت کند بر صدق او و ممکن نباشد ایشان را معارضه کردن او و فرموده که از برای معجزه هفت شرط است: اول اینکه فعل خدا باشد یا قائم مقام فعل باشد از تروک چنانی که بگوید معجزه من اینست که دست میگذارم بر سرم و شما قدرت بر آن ندارید. ثانی اینکه خارق عادت باشد. سیم اینکه متعذر باشد معارضه او پس خارج میشود سحر و شعبده یعنی بواسطه اینکه امکان معارضه در آنها هست. چهارم اینکه مقرون به توحیدی باشد یعنی طلب کردن از مردم به اینکه اگر نتواند مثلش بیاورند و شرط نیست تصریح بتوحیدی بلکه کفایت میکند قرائن احوال. پنجم اینکه موافق باشد مر دعوی را پس اگر بگوید معجزه من چنین است و بجا آورد خالق دیگر را دلالت نمیکند بر صدق او چنانکه نقل شده از فعل مسیلمه اینکه او آب دهن افکند در چاه از جهت اینکه زیاد شود آب او پس فرو رفت و خشکیده شد. ششم اینکه آنچه ظاهر میسازد مکذب او نباشد چنانی که گاو وحشی را به سخن در آورد و بگوید او دروغگو است. هفتم اینکه معجزه متقدم بر دعوی نباشد بلکه مقارن باشد او را یا متاخر باشد بزمان اندکی. لیکن مخفی نماناد مسامحه اطلاق شرط بر مجموع این هفت امر و جامع بودن تعریف اول تمام آنها را وبعد از آنی که معلوم گردید که معجزه فعل خدا است و تکلفی از عبد نسبت به او نیست.»

* * *

هفت مبین

(۱) انا نحن نحي الموتى و نكتب ما قدمو و آثارهم و كل شيء احصيناه في امام مبین. (۲) و ما علينا الا البلاغ المبین (۳) انی اذآلفی ضلال مبین. (۴) و اذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا للذين آمنوا نطعم من لويشأ الله اطعمه ان اتم

الافی ضلال مبین. (۵) الم اعهد اليکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشيطان انه لکم عدومبین. (۶) و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الاذکر و قرآن مبین. (۷) اولم یرالانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین.

قرآن - سوره یاسین آیه های ۱۱-۱۶-۲۳-۴۷-۶۵-۶۹-۷۷

هفت معنی صلوة وسطی

لفظ وسطی گاهی مجازاً مانند سایر مشتقات از ماده وسط اطلاق میشود بر خوب بهمنتهای خوبی و شاید مدرک این اطلاق حدیث معروف «خیر الامور اوسطها» است و هفت قول مفسرین در تعیین صلوة وسطی اینست:

اول مراد از صلوة وسطی بجا آوردن نماز بطور کمال است. دوم مراد هیأت مجموعه پنج نماز است، سوم نماز صبح - چهارم نماز ظهر که اول نماز هاست. پنجم نماز عصر که دشوارترین نمازهاست از جهت وقت زیرا غالباً وقت عصر مغفول عنه میشود و از نظرها می رود و خدا بآن قسم یاد کرده در سوره والعصر بنا بر تفسیرش بنماز عصر. ششم نماز مغرب بجهت اینکه در وسط نمازها واقع شده بحسب وقت و بحسب عدد رکعات. هفتم نماز عشاء، متوسط است میان دو نمازی که در سفر، قصر نخواهد که مغرب و صبح باشد. پس وسطی یا بمعنی وسط بودن است یا در وقت و یا در عدد وسطا بمعنی بهتر بودنست بهتری معنوی یا ظاهری که پر مشقت باشد پس احتمال چهار مفهوم و هفت مصداق دارد و حاصل ضربش بیست و هشت است. عدد حروف یا اجزاء اسم اعظم که مجهول الهویه و صلوة وسطی نیز برای این احتمالات متعارضه مجهول الهویه است.»

«مالک یوم الدین (فرمانده روز جزا) - خدا اکتفا فرموده در جانب قهر بهمین اندازه که وعده و وعید را در بر دارد، هم لطف و هم تهدید. اما چون بیشتر گنهکارند و در یوم الدین محکوم به عذاب اند لذا این کلمه تهدید و قهر شمرده میشود. و اضافه مالک بیوم یا اضافه بسوی مفعولست و یا اضافه بظرف و مفعول مالک باطلاق واگذار شده که احتمال عموم دارد یعنی مالک الاشیاء فی یوم الدین برای آنکه آن روز بر همه ظاهر میشود. مالک بودن خدا همه چیز را و انحصار مالکیت حقیقیه باو. و یوم عهد ظهور سلطنت دائمه است نه عهد حدود سلطنت و لذا قابل تحدید است والا سلطنت خدا محدود بهیچ یک از معانی آتیه لفظ یوم نیست و یوم الدین را جز بخدا نتوان نسبت داد از جهت اقامه و حکم و انجام آنروز و یوم در لغت عرب به هفت معنی میآید و باید بقرینه معین شود:

اول جنگ بزرگ و ایام العرب یعنی جنگهای بزرگی که عرب باهم نموده اند و

اگر تعیین جنگ را بخواهند یوم را اضافه بمکان جنگ مینمایند و یا بسبب حدوث جنگ.

دوم حادثه بزرگ گویند (یوم لك و یوم عليك) یعنی هر کسی را دو نوع حادثه هست اقبال و ادبار (یوم عظیم).

سوم نعمت و این وقتی است که اضافه شود بسوی منعم مانند ایام الله در قرآن که در قاموس تفسیر به نعم الله شده و یا بسوی جنس نعمت که اضافه بیاینه باشد.

چهارم عهد و عصر و دوره هستی شخصی یا صفتی ر واقعه (ایام نوشیروان) - (ایام کیان). ایام مرض، ایام صحت، ایام شباب همه اینها بمعنی عهد است.

پنجم مرتبه، نشأت، عالم، سنخ وجود، نحوه وجود و ایام الله با این معنی متناسبتر از نعم الله است بمذاق عرفا و صاحب قاموس چون در خط عرفان نبود تفسیر بنعم الله نمود. و عرفا شش روز آفرینش را بمعنی شش مرتبه میگیرند یعنی آسمان و زمین که مراد همه مراتب وجود و ممکناتست در شش مرتبه قرار یافته و اگر وجود مطلق و حقیقه الحقایق را هم عالمی جدا قرار دهند هفت عالم میشود.

ششم زمانی خاص محدود مقابل هفته و ماه و سال که از طلوع خورشید تا طلوع دیگرش باشد (تقریباً بیست و چهار ساعت).

هفتم مقابل شب که عرب (نهار) گوید. و آن قسمت هواست که میانه طلوع و غروب آفتابست.

تفسیر کیوان (شیخ عباس کیوان قزوینی)

هفت بطن

«هفت مفهوم که برای آیات قرآنی قایلند. در حدیث نبوی است:
ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة البطن.
در مثنوی مولوی در تفسیر این حدیث آمده:

حرف قرآن را بدان که ظاهرست
زیر ظاهر باطنی پس قاهرست
زیر آن باطن یکی بطن سوم
که درو گردد خرد ها جمله گم
بطن چهارم از نبی خود کس ندید
جز خدای بی نظیر بی ندید
همچنین تا هفت بطن ای بوالکرم
میشمر تو زین حدیث معتصم

و نیز مراحل تولد تا مرگ:
صلب پدر - رحم - نطفه - علقه - مزقه - استخوان - جان -

* * *

«بطرق شیعه و سنی از پیغمبر ص نقل شده که فرمود: قرآن روی هفت حرف نازل شده:

..... امر (فرمان)، نهی، ترغیب (بشارت)، ترهیب (اتوار)، جدل، قصص، مثل. درپاره دیگر هفت حرف را این طور تفسیر کرده: زجر - امر - حلال - حرام - محکم - متشابه - مثل.

دریک روایت از امیرالمؤمنین ع نقل شده: خداوند قرآن را به هفت قسم نازل نمود که هر یک از آنها در رتبه خود کافی و شافی بود. هیچ کوتاهی و نقصی ندارند. آن هفت قسم اینهاست: امر، ترغیب، ترهیب، جدل، مثل، قصص.

پرواضح است که از مجموع این روایات روشن میشود که منظور از هفت حرف، اقسام مختلف خطاب و بیانی است که قرآن شریف روی آنها نازل شده، آری این هفت قسم مختلف در عین حال وحدت داشته و مجموعاً بسوی خدا دعوت و به صراط مستقیم رهبری می نمایند.

ترجمه تفسیرالمیزان تألیف آقای حاج سیدمحمد حسین طباطبائی (جزء سوم - سورۀ آل عمران - آیه ۹۵۷) - صفحه ۱۴۱.

* * *

هفت آیه

(سبع المثانی) سوره فاتحه که هفت آیه است و یا هفت سوره اول قرآن: هی من القرآن اما سورة الفاتحه و اما السبع السور الاولى و يقال «طاف بالبيت سبعاً» ای سبع مرات.

* * *

هفت سلام (هفت سین سلام)

سلام قولاً من رب الرحيم - سلام علی ابراهيم - سلام نوح فی العالمين - سلام علی موسی و هارون - سلام علی الیاسین - سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین - سلام هی حتی مطلع الفجر.

* * *

هفت رکن نماز

نیت - تکبیرة الاحرام - سجود - قیام - رکوع - تشهد - سلام.

* * *

هفت تهلیل

هفت بار تهلیل در سعی (از اعمال حج)، پس از ایستادن در صفا، هفت بار تکبیر گویند و هفت بار تهلیل خدا کنند.

* * *

هفت قبله

مکه - مدینه - نجف - کربلا - کاظمین - سامره - مشهد.

* * *

هفت قلعه خیبر

کتیبه - ناعم - شق - قموس - نطاة - وطیح - سلام.

* * *

هفت خلیفه

هفت موضع از بدن که در وقت سجده بزمین میرسد: پیشانی - دو کف دست - دو زانو - دوسر انگشت شست پا.
و همچنین بمعنی: روح حیوانی - عقل - باصره - سامعه - ذائقه - شامه - لامسه میباشد.

* * *

هفت الوان

طعامهای گوناگون رنگارنگ. و طعامی که از آسمان بر حضرت عیسی نازل شد: نان - نمک - ماهی - سرکه - عسل - روغن - تره.

* * *

قراء هفتگانه

قراء معروف قرآن در زمان پیامبر هفت تن بودند:
حضرت امیرالمومنین علی (ع) - ابی بن کعب - زید بن ثابت - ابن مسعود -
عثمان بن عفان - ابوالدرداء - ابوموسی اشعری.

* * *

هفت پیر (قراء سبعه)

ابن عامر دمشقی - ابن کثیر مکی - ابو عمرو بصری - حمزه کوفی - عاصم
کوفی - کسائی کوفی - نافع مدنی - (قرن دوم میزیسته‌اند) «
ایرج میرزا:

همه طلاب او دارای طبعند نه تنها پیرو قراء سبعند

* * *

هفت در حروف (تجوید قرآن)

«بدانکه حرف آوازی است که بر مخرج تکیه کرده و مبدأش از شش است و
مخرج حرف موضعی است که آن حرف از آن موضع بیرون آید و طریق شناختن وی
آنستکه آن حرف را ساکن گردانند و همزه بر سر وی افزایند و تلفظ کنند پس هر
موضعی که آنحرف بر آن موضع قرار گیرد آن موضع مخرج آن حرف باشد و صفت
حرف عبارتست از عارضی که حرف بآن ممتاز شود از حرف دیگر اگرچه متحد باشد
در مخرج مثل اطلاق و انفتاح، و تجوید در لغت خوب کردن است و در اصطلاح ادا
کردن هر حرف را از مخرج که مخصوص اوست با صفاتی که مخصوص اند بآن حرف
تا ممتاز شوند حروف متقاربه که نزدیکند با هم در مخرج مثل: ت و ث و س و حروف
متجانسه که متحدند در مخرج و متغایرند در صفت مانند: ت، ط و هر کدام از حروف
را صفاتی است از جمله این حروف هم قسم آن دارای هفت صفت است بشرح زیر:

حرف ب = جهر - شدت - انفتاح - استفال - غلغله - ضغط - زلق.

حرف ث = همس - رخاوة - انفتاح - استفال - صمت - سکون.

حرف ج = جهر - شدت - انفتاح - استفال - غلغله - ضغط - صمت.

حرف ح = همس - رخاوة - انفتاح - استفال - سکون - صمت - حرز.

حرف د = جهر - شدت - انفتاح - استفال - غلغله - ضغط - صمت.

حرف ز = جهر - رخاوة - انفتاح - استفال - صغیر - صمت - سکون.

حرف س = همس - رخاوة - انفتاح - استفال - صغیر - صمت - سکون.

حرف ش = همس - رخاوة - انفتاح - استفال - تفسی - سکون - صمت.

حرف ص = همس - رخاوة - اطلاق - استعلا - صغیر - صمت - سکون.
 حرف ض = جهر - اطلاق - شدت - استعلا - استطاعت - سکون - صمت.
 حرف ط = جهر - اطلاق - شدت - استعلا - غلغله - ضغط - صمت.
 حرف ف = همس - رخاوة - انفتاح - استعلا - استفال - نفخ - سکون - زلق.
 حرف ق = جهر - شدت - انفتاح - استعلا - غلغله - صمت - ضغط.
 حرف ل = جهر - بین الشدت - والرخاوة - انفتاح - استفال - سکون - زلق.
 حرف ن = جهر - بین الشدت - والرخاوة - انفتاح - استفال - سکون - زلق.
 حرف ه = همس - رخاوة - انفتاح - استفال - سکون - صمت - خفا.
 قرآن حسینی یا تفسیر مولوی (در بیان تجوید)
 «محمد بن علی بن محمد الحسینی»

هفت حرف

بیست و هشت حرف الفبا را به چهار بخش (هریک شامل هفت حرف) بنا بر انتساب
 آنها بعناصر اربعه (آخشیج) تقسیم کنند:
 «آبی» ج - ز - ک - س - ق - ث - ظ . (مکسور)
 «آتشی» ا - ه - ط - م - ف - ش - ذ. (مرفوع)
 «خاکی» د - ح - ل - ع - ر - خ - غ. (مجزوم)
 «بادی» ب - و - ی - ن - ص - ت - ض. (منصوب)

هفت فعل قلوب

حسبت - ظنت - زعمت - وجدت - رأیت - علمت - خلت.

هفت وجوه صرف

صحيح - مثال - مضاعف - لفيف - ناقص - مهموز - اجوف.

هفت حرف استعلا

خ - ص - ض - ط - ظ - ع - ق.

* * *

هفت قلم (خطوط سبعة)

ثلث - محقق - توفیق - ریحان - رقاع - نسخ - تعلیق.

* * *

هفت خط

(خطوط جام جم) خط جور - خط بغداد - خط بصره - خط ازرق - خط اشك - خط فرودینه - خط کاسه‌سر. و نیز کنایه از آدم منقلب هم هست (مار هفت خط بودن).

ادیب الممالک فرهانی:

هفت خط داشت جام جمشیدی هر یکی در صفا جو آینه

* * *

هفت عوامل قیاسی

بطوریکه علمای علم نحو بیان کرده‌اند عوامل بردو قسم است: لفظی و معنوی، و لفظی خود بر دو قسم است: سماعی و قیاسی. عوامل قیاسی ۹۱ است و عوامل قیاسی هفت نوع میباشد:

فعل - مصدر - اسم فاعل - اسم مفعول - صفت مشبیه - مضاف - تمیز.

* * *

هفت مردان (رجال هفتگانه)

مردان خدا که شامل هفت دسته‌اند: اقطاب - ابدال - اخیار - اوتاد - غوث - نقباء - نجباء.
نظامی:

گردن کش هفت چرخ گردان محراب دعای هفت مردان
و نیز اشاره به حضرت رسول - خلفای اربعه - و حسین.

* * *

هفت فرشته ایام هفته

اورباییل - جسد یاییل - شماییل - رفااییل - عناییل - جبراییل - عزرائیل.

* * *

هفت پادشاه جن

مذهب - مره - احمر - برقان - شمورش - ابیض - میموم.

* * *

هفتوت

لغزش - خطا - قصور - تقصیر - سهو - جرم - گناه.

* * *

هفت سلطان (هفت سین سلطان)

سلطان خراسان (ع) - سلطان ابراهیم ادهم - سلطان بایزید بسطامی - سلطان ابوسعید ابالخیر - سلطان سنجر - سلطان اسماعیل سامانی - سلطان محمود غزنوی.

* * *

هفت چیز در حال نماز از شیطان است:

وسواس - چرت زدن - روی از قبله برگرداندن - خون دماغ - خمیازه خارش بدن - با چیزی بازی کردن (گروهی شك و اشتباه را هم ضمیمه کرده اند).

* * *

هفت کوه

کوه قاف - کوه دماوند - کوه سرانندیب - کوه گلستان - کوه درند - کوه ازکیان - کوه چین.

این هفت کوه نزد مسلمانان است و در شاهنامه نیز ذکر هفت کوه آمده است: چو رخش اندر آمد بدان هفت کوه بدان نره دیوان گروها گروه

* * *

هفت قلعه خبیبر

کوره قباد شهر ارغان (ارجان) است، قبادین فیروز پدر نوشیروان بنا کرده و بروزگار فترت خراب گشت و در نواحی آن هفت قلعه معتبر وجود دارد بنامهای: قلعه تنبور - قلعه دزکلاب - قلعه فرامرز - قلعه مهیروان - قلعه زیدان - قلعه آبشیرین - قلعه دیراب.

هفت

در مذاهب و ادیان

هفت و رگه‌های پیدای آن را دریافتیم و اینک این پرسش مطرح میشود که آیا عدد هفت جایگاهی همانند اسلام در سایر مذاهب نفوذ داشته است؟!

در این باب گفتنی‌ها بسیار است، باید گفت که هفت در نزد تمامی اقوام هند و اروپائی نیز مقدس بوده است، چندانکه در اعتقاد هندبهای تابع آئین برهما در می‌یابیم که انسان هفت بار میمیرد، و یا آنکه عروس و داماد میبایست هفت قدم باثفاق بردارند. در «ریک‌ودا» آمده است که هفت اسب، همه‌گاه گردونه خورشید را میکشند.

به‌زردشت روی میکنیم، پیامبری راستین با سرودی آکنده از انسان دوستی و انسان‌سازی. زردشت را اعتقاد به هفت امشاسپند یا فرشتگان محبوب در گاه اهورا مزدا می‌بینیم، هفت فرشتگانی که هر کدام نشانه‌ای از خوبی و باروری و رستگاری هستند.

تورات* نیز هفت را بعنوان عددی تمام و کامل می‌داند.

* کلمه تورات در لغت عبری بمعنی شریعت یا ناموس است. تورات اصلی موسی قرن‌ها پیش از نزول قرآن در جنگهای فلسطین از میان رفته است. گروهی از محققین و دانشمندان اروپا معتقدند که نسخه تورات اصلی پس از وفات موسی در صندوق شهادت بوده و علماء بنی‌اسرائیل بر حسب وصیت موسی در هر هفت سال یکبار آنرا بیرون می‌آورده‌اند و بر بنی اسرائیل میخواندند.»

قصص قرآن با فرهنگ قصص تألیف سید صدرالدین بلاغی

«برای یهودیان مقدور نبود که پس از بازگشت خویش یک دولت نظامی تأسیس

کنند، چه نه افراد کافی داشتند و نه آن اندازه ثروت که بتوانند بچنین کاری برخیزند. و از طرف دیگر، چون نیازمند نوعی از سازمان اداری بودند که در عین اعتراف بسیادت ایرانیان وسیله آن باشد که وحدت ملی و نظم و سامان حفظ شود، کاهنان در صدد برآمدند که قوانینی وضع کنند که مانند قوانین یوشیا براحدیث و سنن علمای دین و اوامر الهی متکی باشد. در سال ۴۴۴ ق. م عزرا که یکی از کاهنان دانشمند بود یهودیان را برای اجتماع باشکوهی دعوت کرد، و از صبحگاه تا نیمروز «سفر شریعت موسی» را برایشان فرو خواند. در مدت هفت روز وی ولایوانی که دستیار او بودند محتویات آن طومارها را برای مردم تلاوت کردند، و چون خواندن آن را پایان رسانیدند، کاهنان و پیشوایان قوم سوگند یاد کردند که بآن دستورات و شرایع گردن نهند و آنرا راهنمای قانونی و اخلاقی خویش سازند و تا ابد فرمانبردار آن باشند.»

تاریخ تمدن جلد اول — مشرق‌زمین گاهوار تمدن — فصل دوازدهم — سفر شریعت (ویل دورانت — ترجمه احمد آرام)

و نیز در همین کتاب و همین فصل آمده است که: «از قوم یهود خواسته شده بود که هر هفت سال یک‌بار بندگان عبرانی را آزاد کنند و از وامی که بدیگران داده‌اند درگذرند.»

* * *

کتاب مقدس عهد عتیق (سفر پیدایش — باب اول — آیه‌های یک تا سی و یک و باب دوم آیه‌های یک تا پنج):

«در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت و خدا گفت روشنائی بشود و روشنائی شد و خدا روشنائی را دید که نیکوست و خدا روشنائی را از تاریکی جدا ساخت و خدا روشنائی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و شام و صبح بود روزی اول. و خدا گفت فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند و خدا فلک را بساخت و آبهای زیرفلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد و چنین شد و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوم. و خدا گفت آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد و خدا گفت زمین نباتات برویاند علفیکه تخم بیاورد و درخت میوه که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین و چنین شد و زمین نباتات را رویانید علفیکه موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه‌ایکه تخمش در آن موافق جنس خود باشد و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود روزی سیم. و خدا گفت نیره‌ها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنائی دهند و چنین شد و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنائی دهند و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنائی را از تاریکی جدا کنند و خدا دید که نیکوست و شام بود و صبح بود روزی چهارم و خدا گفت آبها به‌انبوه

جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلك آسمان پرواز کنند پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست و خدا آنها را برکت داده و گفت بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند و شام بود و صبح بود روزی پنجم و خدا گفت زمین جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها و چنین شد، پس خدا حیوانات زمین را باجناس آنها بساخت و بهایم را باجناس آنها و حشرات زمین را باجناس آنها و خدا دید که نیکوست و خدا گفت آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتیکه بر زمین میخزند حکومت نماید پس خدا آدم را بصورت خود آفرید او را بصورت خدا آفرید ایشانرا نر و ماده آفرید و خدا ایشانرا برکت داد و خدا بدیشان گفت بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمائید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتیکه بر زمین میخزند حکومت کنید و خدا گفت همانا همه علفهای تخم داریکه بر روی تمام زمین است و همه درختهاییکه در آنها میوه درخت تخم دار است بشما دادم تا برای شما خوراک باشد و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است هر علف سبز را برای خوراک آدم و چنین شد و خدا هر چه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود روز ششم.

و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت پس خدا روز هفتم را مبارك خواند و آنرا تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت. این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزیکه بیهوه خدا زمین و آسمانها را به ساخت.

در کتاب عهد عتیق جلد سوم و چهارم (مزامیر داوود) مزمور یازدهم. چهاردهم پنجاه و چهارم و شصت و هفتم مشتمل بر هفت آیه است.

در فصل ششم (امثال سلیمان) آیه های شانزده تا نوزده آمده است که:

«خداوند این شش چیز را بغض مینماید بلکه هفت چیز است که جان او اکراه میدارد: چشمهای بلند و زبان دروغگو و دستهایی که خون بی گناه میریزند و قلب تدبیرات فاسد چین و پای هائی که خصوص دویدن بزبان کاری شتابنده اند و شاهد دروغی که متکلم بکذب است و فتنه انگیز در میان برادران.

و در همین فصل (آیه های سی و سی و یک) میگوید: «دزد را اغماز نمیکنند اگر چه از گرسنگی جهت سیر نمودن جانش بدزدد و لکن اگر یافت شود هفت مقابله عوض باید بدهد بلکه همگی مایملک خانه خود را باید ادا نماید.

فصل بیست و هفتم (آیه های شانزده تا بیست و هشت) مینویسد:

«کاهل در نظر خود از هفت کسی که دلیل عاقلانه میگوید دانشمندتر است: کسی

که وقت گردش نمودن بمجاده که نسبت بخودش ندارد مخلوط است مثل کسی است که شك را بگوشش میگیرد چنانی که مجنونی اخگرها و تیرها و آلات مرگ را می اندازد. همچنین است کسی که دوست خود را فریب میدهد و میگوید که آیا ملاحظه نمی‌نمایم. آتش از عدم هیزم منطقی و مجادله از عدم سخن‌چین ساکت میشود. زغال از برای اخگرها و هیزم از برای آتش و مرد فتنه‌انگیز از برای افروختن ستیزه به‌کار می‌آید. سخنان نام‌باشتیاق بلعیده میشوند و تا جوف شکم فرو می‌روند. لبهای گرم و دل فاسد مثل ریم نقره‌ئی که برسفال اندوده میشود. بغض‌کننده با لبهای خود نیرنگ می‌نماید اما درونش حیل را جمع میکند. وقتی که سخن خود را لطیف مینماید باو باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است. کسی که حقد را به‌حیله می‌پوشاند فسادش در جمعیت منکشف میشود. حفر‌کننده چاه بآن می‌افتد و کسی که سنگ را به‌بالا میاندازد آن باو برمیگردد. زبان دروغگو مظلومانش را بغض می‌نماید و دهان چاپلوس را به‌هلاکت رساننده خواهد بود.

و نیز در فصل سی و یکم (آیه بیست و شش) همین کتاب گوید:

«و در روزی که خداوند شکستگی خود را بسته صدمه جراحات ایشان را به‌خواهد نمود نور ماه مثل نور آفتاب شده و ضیاء شمس هفت مقابله مثل ضیاء هفت روز خواهد گردید.»

در کتاب عهد عتیق جلد سوم و چهارم (تورات) فصل چهل و پنجم (حزقیل - آیه های هیجده تا بیست و پنجم) گفته است که: «خداوند خدا چنین میفرماید که در روز اول ماه نخستین گوساله بی‌عیبی را گرفته مقام مقدس را ظاهر خواهی نمود و کاهن از خون قربانی رفع گناهی گرفته برستونهای خانه و بچهار گوشه لبه مذبح و بر ستونهای دروازه حیاط اندرونی بمالد. و در روز هفتم ماه از برای هر کس گمراه ساده دل بدین منوال عمل نما تا آنکه خانه را کفاره نمائید و در روز چهاردهم ماه نخستین عید فصیح شما که عید هفت روزه است باشد نان فطیری خورده شود و در همان روز آن سرور جهت خود و جهت تمامی خلق زمین گوساله رفع گناهی را حاضر سازد و در هفت روزه عید هفت گوساله و هفت قوچ بی‌عیبی را از راه قربانی سوختنی بخداوند یوماً فیوماً در آن هفت روز حاضر نماید و هم جهت قربانی رفع گناهی هر روزه از بزها تکه‌ئی را و از برای گوساله هدیه آردی یک ایفاه و از برای قوچ یک ایفاه و از برای هر ایفاه یک هین لوغن حاضر نماید و در روز پانزدهم ماه هفتم وقت عید هفت روزه موافق این چیزها عمل نماید یعنی موافق قوانین قربانی رفع گناهی و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغنی.»

و نیز آمده است که: «چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد و بر سر چاهی بنشست و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده آبخورها را پر کردند تا گله پدر خویش را سیراب کنند.»

در مذهب یهود، موسی در فرامین دهگانه‌اش منع کار را در روز هفتم هر هفته می‌دهد و شاید بتوان پنداشت در این روز و عدد روز فلسفه‌ای بوده است که پیامبر یهود را وادار به منع کار کرده‌است، و نیز در روز هفتم*^۱ ماه محرم نیز کلیم‌الله میشود.

روایت کشتی نوح را بروایتی جانورانی که با نوح در کشتی داخل شدند هفت هفت بودند تا بدینوسیله نسلی در جهان از آنان باقی بماند. «و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.» در اینجا نظری به عقاید پیروان مهرپرستی می‌اندازیم. پیروان مهرپرستی به هفت درجه یا طبقه تقسیم شده‌اند و برای آنکه بمقامی والاتر راه یابند ناگزیرند تن به عبادات و ریاضت‌هایی بدهند. چندانکه چشمها را بسته و دستها را باروده ماکیان بهم می‌پیوستند و از گودالی مملو از آب می‌جهیدند تا نجات دهنده‌ای آنان را از این گرداب برهاند. این درجات دارای مقامهایی بودند و تحمل رنجهایی که مهرپرستان آنان را با نامهای: کلاغ، پنهان، سرباز، شیر، پارسی، آفتابگاه و پدر یاد میکردند.

مسیحیت نیز هفت را گرامی میدارد و آئین مسیح هفت معجزه از سی و سه معجزه را در انجیل یوحنا ذکر میکند.

یوحنا ی لاهوتی در راز و نیازهای خود هفت کلیسا را مورد خطاب قرار میدهد، در عالم خواب و بی‌خبری هفت روح و هفت مهر و هفت صورت و بره‌ای مذبوح که دارای هفت شاخ و هفت چشم بود می‌بیند و هفت پیاله زرین را در رویا پیش روی مجسم میکند و سرانجام در همین عوالم بی‌خبری هفت فرشته را می‌بیند که به آنان هفت کرنا داده شده است.

بدنبال این روایت، انجیل متی نیز ما را به شگفتی وامیدارد!! در انجیل متی از هفت روح پلید سخن رانده میشود. کاتولیک‌ها نیز به هفت مناسک، هفت گناه اصلی، هفت مزامیر، هفت غسل تعمید*^۲ و هفت افتخار در تاریخ مریم عذرا و غیره ثبت شده است.

* (۱) کتاب مشکول تألیف ملا حاجی بابا قزوینی.

* (۲) مقدسات خمسه یا سبعه (هفت غسل تعمید)

«در فروع دین، نصاری بر آنند که هر فرد مؤمن باید بعلمت ایمان قلبی و عقیده روحانی پنج امر ظاهری مشهود را نیز مقدس شمارد. کلیسای کاتولیک عدد آن مقدسات را هفت می‌شمارد و آنها را امور مقدسه گویند و عبارتند از:

۱ - تعمید که عیسی خود آنرا دستور فرمود (متی: ۱۹:۲۸).

۲ - تائید میثاق که هر فرد مسیحی میثاق دینی خود را همه روزه تکرار میکند.

۳ - عشاء ربانی (شکستن نان و آشامیدن شراب) نزد عیسویان از همه اعمال

مسیحی مقدس‌ترین شمرده میشود، چونکه عیسی خود در شب آخر زندگانی صوری خویش در اورشلیم آنرا باتفاق حواریون بعمل آورد (لوتا: ۱۹:۲۲).

۴ - اعتراف بگناهان و کسب مغفرت انفرادی. ولی این عمل نزد کلیسای

پروتستان معمول نیست.

۵ - سازمان روحانی کلیسا، از مقام پاپ اعظم و کاردینالهای او گرفته تا ادنی

مرتب به پیشوایان مذهبی و کشیهای ساده کلیه سه درجه دارند: شماس - کشیش و اسقف. هر عیسوی باید باین سلسله مراتب مقدسه اعتقاد داشته باشد.

۶ - ازدواج که مراسم آن باید بترتیب مخصوص در کلیسا و در حضور کشیش

انجام گیرد.

۷ - مسح محتضر، که این عمل نیز فقط نزد کاتولیکها معمول است و عبارت

از آنست که شخص مشرف بموت را با روغن زیتون مقدس تدهین میکنند و اسقف بر او دعائی مخصوص میخواند.

تاریخ ادیان (علی اصغر حکمت)

مقام هفت در مسیحیت تا بدانجا بالا میرود که روایت شده است

مسیح بفرز صلیب که در لحظه‌های بدار آویختگی پیش از آنکه

چنگال مرگ او را بکام خود کشد هفت گفتار را ارائه داد. مسیح

با تکیه بر این هفت گفتار، قوم خود را از سرنوشتی که انتظارشان را

میکشد، آگاه میسازد. هفت در مسیحیت مقامی ارزشمند دارد. با

نگاهی به جایگاه هفت در دین مسیح این حقیقت مسلم میشود که نسل

به نسل با تحول هر رویدادی و آغاز هر دین تازه‌ای هفت با مکانی

مقدس و پر رمز ارجی بسزا دارد.

اسلام عدد هفت را با ویژگی تازه‌ای می‌پذیرد: هفت در اسلام

اوجی تازه تر و چشمگیرتر دارد، چندانکه آسمان و زمین را به

هفت*^۱ طبقه تقسیم میکند و پایان آسمان را با عدد هفت یاد می‌نماید. عذاب قوم عاد را تنها در هفت شبانه‌روز مقرر میکند. خواب*^۲ فرعون متمرّد را با هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر و هفت سنبله خشک و هفت سنبله تر ذکر می‌نماید و تعبیر یوسف « که هفت سال فراوانی باشد و سپس هفت سال قحطی و سختی» و از حکومت یوسف که هفت سال بود و بدنبالش هفت سال زندان.

* (۱) رجوع شود به صفحه اول کتاب لا اله الا الله.... الخ

* (۲) سوره دوازده یوسف، آیه‌های ۴۳ و ۴۴

و نیز حضرت هود هفت سال به قحط و غلامتلا گشت. بدوزخ میرسیم. جایگاه عقوبت‌ها، مکان شکنجه‌ها و چرا باید تنها برای دوزخ هفت در*^۱، یاد شده باشد و یا اینکه دوزخ را به هفت*^۲ طبقه تقسیم کرده باشند؟!

و یا حتی عبودیت را با هفت عضو از بدن روا داشته: دو شصت پای - دو زانو - دو کف دست و پیشانی؟
ادیب الممالک فراهانی:

ترا باید که هفت اندام هنگام نماز اندر
فروسائی بخاک تیره در کیش مسلمانی
و گر از نام هفت اندام پرسى گویمت، اینک
دو شصت پای و دو زانو، دو پنجه دست و پیشانی

* (۱) در سوره بانزده الحجر آیه ۴۳ و ۴۴ برای دوزخ هفت در، ذکر گردیده.

* (۲) هفت طبقه جهنم (هفت دوزخ). جهنم - سقر - لظی - حطمه - سعیر - جحیم - هاویه.

قرآن مقرر میدارد، مجازات گناهانیکه (گناهان مخصوص) شخص مرتکب میشود آتش است، آنگاه این آتش را با هفت نام مذکور نامیده لکن شایعترین نامهای هفتگانه آتش ابدی در قرآن همان جهنم است.

هفت چشمه بهشت

کوثر - کافور - میم - سلسبیل - تسنیم - معین - زنجبیل.

* * *

از پی گیری هفت در کتب مذهبی سخن راندیم، و نفوذش را باز شناختیم، اما اینبار چه جاودانه مقامی پیدا می کند این عدد در کلام رسول خدا، ابر مرد راستین، صفتی که بشریت را همواره به تکریمی شایسته خوبی و مقام والای انسانی بزرگ واداشت. محمد (ص) همان جوان عربی که ندایش در جهان جهل و بی خبری عرب فریادی از بیداری بود، رسیدن به حقایقی که تا با امروز رهبر و راهنمای بسیاری از انسانها گردیده.

به نقل قول های تاریخی رومی کنیم، روایاتی که بر کلام پیغمبر یاد شده، چنانچه آمده است از زبان سردار بزرگ اسلام حسین بن علی (ع) که جمعی از یهود روزی درك فیض پیغمبر اسلام شامل حالشان میشود، داد سخن میدهند. پرسجو و کنجکاو از رسول خدا پرسشهایی دارند از جمله بر زبان این قوم چنین جاری میشود که: «هفت مزیت خدا دادی که برای تو و امت تو تنها قائل شده است چیست؟» رسول خدا در پاسخ گفت: «سوره حمد - اذان - جماعت در مسجد - روز جمعه نماز میت - بلند خواندن سه نماز - تخفیف عبادت در حال مرض و سفر - شفاعت برای اهل گناهان کبیره.»

مزیت هائی که جهان بینی رهبر اسلام، ناجی بزرگ بشریت را نشان میدهد، مردی که هنوز آوازه بزرگی و صداقتش ورد زبان جهانیان است. نامش متبرک دل هر انسانی است که راه معرفت و رستگاری را دنبال میکند. محمدی که همسری چونان خدیجه دارد. خدیجه روشن کننده نام و حافظ حیثیت زن در طول تاریخ، زنی که در بزرگیش سخن همان بس که همسر مردی چون رسول خداست. در خصوص ازدواج و پیوند پیغمبر با خدیجه هفت جلوه یاد شده است.

خدیجه هنگام ازدواج با رسول خدا چهل سال از عمرش

میگذشت، چهل سالی که در سایه مشیت الهی شباب جوانی راهمچنان حفظ کرده بود چونان یوسف را به هنگام دیدار زلیخا.

روز پیوند بزرگ بود، زنان عرب خدیجه را به زیور و آرایش آراستند. خدیجه در هاله‌ای از مهر و زیبایی در مجلس شادی پیغمبر خود نمایاند. کنیزها دف میزدند، شاعران زمان از شور و شوق سرود خوانان شکوه مجلس را افزون میگرداند. تا اینکه وقت به حجله رفتن خدیجه فرا میرسد. جامه خدیجه سیاه‌رنگ و آراسته به انواع جواهرات، صفیه عمه پیغمبر در پیش روی خدیجه آهنگ شادمانی سرمی‌دهد. او را تزد پیغمبر میبرند. اما رسول خدا لباس ظاهری خدیجه را قبول ندارد، خدیجه دیگر بار لباسی تازه می‌پوشد. او را آرایش میکنند. سرانجام در مرتبه ششم، بیضاء دختر عبدالمطلب خدیجه را به سلیقه خود زینت میدهد. در پایان فاطمه بنت اسد خدیجه را زینت میدهد و مجلس شادمانی بسر میرسد. هفت بار خدیجه به هفت جلوه آراسته شد و پیامبر تنها در مرتبه هفتم خدیجه را ستود. شگفتا! که داستان بزرگترین وصلت و یا بزبانی دیگر پیوند سرنوشت ساز رسول خدا با همسرش نیز باید در سرنوشت عدد هفت باشد.

هفت را اینبار در شرط مقام امامت دنبال میکنیم. منصوبان پروردگار برای رستگاری بشر انسانهایی که تا بدانسان در درگاه حق تعالی شایستگی داشته‌اند که باین مقام برگزیده شده‌اند. برای مقام امامت هفت شرط و مرتبه لازم است. ابتدا بروی پاکی و عصمتش دست نهاده‌اند، امام باید از هر گونه پلیدی جدا باشد چه روح امام جلوه گاه پاکی‌هاست در مرتبه دیگر زمین هیچگاه نباید خالی از امام باشد. زمینیان را همه گاه باید فرستاده‌ای چون امام راهبر و راهنما باشد، امامی که برگزیده اندیشه‌ها و احساس انسان بل پروردگار با تمامی عظمت و بزرگی او را امتحان خواهد کرد. امام باید همچنین شایسته باشد که خدای بزرگ راه و روش و اندیشه‌اش را بازشناسد و به همین دلیل است که با قدرت بی‌شماری که خداوند عالم به مقام

امامت او میدهد، هیچکس را یارای پنهان کردن اعمال و رفتار در برابر امام نیست، زیرا امام بر تمامی نیازهای دنیا و آخرت آنان آگاه است و این مهم در مرتبه ششم هفت شرط امامت آمده و در مرحله آخر فضائل امامت ذکر شده و اینکه در این معرفت فضل کسی را یارای برابری با امام نیست.

کوشش‌های ما در این رهگذر اگرچه بسنده نبود، اما امکان يك قضاوت و تفکر را میداد و اینکه در کدامین واژه و عدد بتوان چنین جلوه‌گاهی یافت، عددی که در مقدس‌ترین اندیشه‌ها و پاک‌ترین فرهنگها راه پیدا می‌نماید و با وجودش نقطه پرشش پژوهشگر را گسترده میکند.

و اینک با تکیه بر همین نفوذ، بسیاری از آمده‌های هفت را در موارد گوناگون عیناً یاد میکنیم.*

*هفت امامی یا (فرقه اسماعیلیه)

«این فرقه به دسته‌های مختلف که تعداد امامان را به هفت محدود دانند، اطلاق میشود و فرقه اسماعیلیه را منسوباً بایشان هفت امامی خوانند، زیرا از امام ششم بیعد ائمه شیعه را قبول ندارند.

شیعه معتقد است که صفات امام بقدرت الهی از پدر به پسر منتقل شود. در سال ۱۴۵ هجری اشکالی پدید آمد و آن اینکه اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) (امام ششم) شیعه پیش از پدر در گذشت، بسیاری از شیعیان پسر دیگر امام جعفر، موسی کاظم را بجای اسماعیل امام هفتم دانند، گروهی به پسران دیگر: محمد، عبدالله، و علی متوجه شدند، و فرقه‌ای از متشرعان نسبت به اسماعیل وفادار ماندند. این گروه منکر وفات اسماعیل پیش از فوت پدر میباشند.

فرقه سبیه شامل فروع متعدد است. موضوعی که شایان توجه است اینست که تعداد ائمه را به هفت محدود کرده، امامت را به پسران امام جعفر (ع) پایان دادند. این امر مؤید آنستکه دلایل سیاسی ایجاد این نهضت، با تصویری که مردم آن عصر از عالم داشتند و همه حوادث جهانی و تاریخی را مطابق عدد مقدس هفت تحلیل میکردند، تأیید شد.

و نیز هفت امام به: امام ابوحنیفه - امام شافعی - امام مالک - امام احمدبن حنبل - امام ابویوسف - امام محمد باقر - امام جعفر میگویند.

تحلیل هفت پیکر (دکتر معین) و فرهنگ دکتر معین

«عبداللہ بن مأمون کہ گویند از اصحاب جعفر صادق بوده گفته است کہ: از ابتدای خلقت تا انتهای عالم، در ہفت دورہ ہفت امام و پیشوا کہ مظهر عقل کلی بودہ اند ظاہر شدہ و در کنار ہر امام يك ولی قرار دارد از اینقرار: آدم و شیث - نوح و سام - ابراہیم و اسمعیل - موسی و ہرون - عیسی و پطرس - محمد و علی و دور ہفتم کہ از ہمہ کاملتر است از اسماعیل بن جعفر شروع میشود.»

صاحب کتاب جنتہ العالیہ (جزو سوم) در مورد مکاشفات یوحنا چنین مینویسد کہ: در آسمان امر عظیمی مشاہدہ گردید یعنی زنی بود کہ آفتاب را پوشیدہ و ماہ در زیر پای او بود و در بالای سر خود تاجی داشت کہ از دوازده کوکب، آترن حاملہ شدہ و بجهت حمل درد و الم ولادت را دیدہ و فریاد میکرد و منظرہ غریبی در آسمان ملاحظہ گردید، همانا اژدہای بزرگ سرخ رنگی ظاہر شد کہ آنرا ہفت سر، و دہ شاخ بود و بر سرهای او ہفت تاج و دم آن يك ثلث از ستارگان آسمانرا فرا گرفته بر زمین ریخت و آن اژدہا در پیش روی آن زنیکہ وضع حمل میکرد ایستادہ بود تا آنکہ بمحض تولید او را فرو برد، زن میخواست برای آن کسیکہ با عصای آہنین بر طوایف حکم خواہد کرد پسری آورد و آن پسر بسوی خدا و بہ تخت الہی انداختہ شد.

در تفسیر این کلمات، صاحب میزان الموازنین باین نحو بیان کردہ است کہ، خورشید و ماہ اشارتی بر نبوت مطلقہ است، آن زن، مادر سبط پیغمبر آخر الزمان و قرۃ العین رسالت است و زوج او حضرت مرتضوی است کہ نخستین سرور از دوازده سرور مبشر در تورات است آن بہترین زنان جهان کہ صاحبہ ولایت کلیہ کبری است، لباس از نبوت مطلقہ داشت زیرا کہ در مطلع شمش نبوت و ذوالقرنین اہل آنجا را آنچنان دید کہ خدا فرمود: «لم نجعل لہم من دونہا ستر» بجز از آفتاب آنہا را پوشاکی نبود و اژدہای بزرگ سرخ رنگ و ہفت سر کہ دہ شاخ و ہفت تاج داشت، این اژدہا رئیس شرور و مبداء ظلماتست و چنانکہ در میزان نخستین دانستی او را قدرت و سلطنت در مقابل مبداء انوار بتقدیر و حکمت خدای دادہ شدہ کہ او را ہفت سر در مراتب ہفتگانہ انسان عطا کردند از مقام عقل تا جسم آن رئیس ظلمات رارؤوس و وجوہ پیدا شد و بر آن سرہا تاجہا کہ علامت تسلطات اوست مقرر گردید فقط در مقام فؤاد کہ بالاتر از مقام عقلست و آیت خدای در وجود انسانست، آن رئیس ظلمات را راہ نیست و آن مقام مخصوص عباد مخصوص عباد حقیقی پروردگار است. اینستکہ بہشت را ہشت در و دوزخ را ہفت در است. دہ شاخ آفرینش آنرئیس شرور شعب ضلالت او است کہ در دہ قبضہئی کہ طینت انسانی را از آن مخمر کردند ظاہر گردید و در اصطلاح اہل حقیقت آنرا بہقبضات عشر کہ در طبق نہ آسمان و يك زمین است تعبیر کنند.

خداوند، نوح را بعد از دہ بطن از حضرت آدم پیامبری داد و وسیلہ او آرامش

و سکون یافتند. گویند هشتاد انسان که چهل مرد و چهل زن بودند و بدو گرویدند. روایت دیگر اینکه ایشان هفت تن بودند

* * *

در ناسخ التواریخ جلد اول (ورود موسی بمصر برای دعوت فرعون) آمده: «موسی با دل قوی بانفاق هرون روز چهارم ذیحجه الحرام از برای خلاصی بنی اسرائیل و دعوت فرعون برب جلیل بدرگاه او شده طلب بار نمودند و بار اقامت انداختند شش روز بدین برگزشت و کسی از حال ایشان فرعونرا آگاه نساخت بامداد روز هفتم که یوم اضحی بود یکی از مهربان حضرت بعرض فرعون رسانید که اینک روزی چندانست دوتن بدرگاه نشسته بار میطلبند و شگفتی آنکه بخداوندی جز تو ایمان دارند و خود را رسولان میپندارند و اکنون برآن سرند که حضرت فرعون را بالوهیت خداوند و نبوت خود دعوت نمایند»

فرعون از معجزات موسی بشگفت میآید و لوله در مجلس میافتد. باز دیگر بدستور پروردگار عصای خویش را بر نیل فروآورد: «و در حال آب خوناب گشت و نیز هر آب که قبطیان در خانها و پیمانها داشتند بخون سرخ تبدیل یافت و ماهیان همه در رود بمردند و هوای مصر را عفن ساختند چون هفت روز بر این وتیره گذشت فرعون با موسی گفت اگر آبرا بازگونه خویش بازگردانی بنی اسرائیل را رخصت دهم تا هر جانب که خواهند بروند موسی در زمان عصا بسوی آب کرد و به حال نخست آورد چند نفر از سحره مصر نزد فرعون حاضر شدند و قدری آب گرفته بگونه خون نمودند و دل او را قوی کردند و هامان نیز در غوایت وی بکوشید و نگذاشت با وعده وفا کند دیگر باره خطاب با موسی شد که رخصت بنی اسرائیل را از فرعون بخواه و چون ابا کند مملکتش را باغوک انباشته گردان پس موسی نزد فرعون آمده گفت خداوند میفرماید بنی اسرائیل را زحمت نرسانی ما از مصر بیرونشده نزد من قربانی پیش گذارند هم فرعون رضا نداد پس موسی عصای خود بسوی نیل و دیگر جویها دراز کرد و غوکها از آب جنبش کردند و بشهر درآمدند و خانها را فرو گرفتند چنانکه در تنور و کانون در میشدند و بر سر و روی مردم درمی جستند خلق بستوه آمده فرعون از موسی درخواست نمود که چون این عنابنایت تبدیل شود بنی اسرائیل را بحال خویش گذارد پس بدعای آنحضرت بعد از هفت روز هم این بلا مرتفع شد ساحران نیز صوری چند تعبیه کرده صورت غوک با فرعون نمودند و دل او را در افکار قوی داشتند تا بوعده وفا ننمودند باز موسی بنزد فرعون آمده و عصای خود را بر زمین زد ناگاه جمیع غبار زمین و ذرات هوا قمل شد و شهر را شپش فرو گرفت چنانکه هیچکس از چشم و گوش نتوانست منع کرد و از بینی و دهان نتوانست باز داشت و اندام مواشی و اغنام ایشان نیز انباشته از قمل گشت چون هفت روز بگذشت مردم بفریاد آمدند و فرعون از موسی دفع آن بلا را استدعا کرده دیگر باره موسی بنزد فرعون آمد و انکار وی را باز دانست پس دعا کرد تا تمام مصر را پشه

فرو گرفت و درخانه قبطیان پشه گوناگون فرود شد چنانکه بام و دراز پشه آکنده بود و در میان دوکس چون ابرمظلم حجاب میگشت هفت روز نیز این بلا شایع بود کار بر فرعون تنگ شد و کس از پی موسی و هرون فرستاد و گفت ای موسی من بنی اسرائیل را اذن میدهم تا در خانههای خود پیش خدای خویش قربانی کنند و....»

فرعون را دیگر توانائی نبود و به موسی میگوید که نیمشب از شهر بیرون شوند چه از بزرگواری بنی اسرائیل به تنگ آمده بود.

«پس بفرمود در همان شب بنی اسرائیل آردهای درهم سرشته فطیر را در ظرف کرده برکتف نهادند و حلل مصریانرا برداشته از رعسیس کوچ دادند و یکمزل راه پیموده بسکوت فرود شدند... موسی با قوم فرمود تا هفت روز میباید این نان فطیر در میان شما پخته شود و روز هفتم را عید فصیح کنید و نخست زاده اغنام خود را قربانی نمائید و بعوض نخست زاده مردم فدیه همی دهید از اینروی که از مصر نجات یافتند و این عید در میان فرزندان شما ابدآ بماند.»

و بعد می بینیم که موسی با یارانش چسان عشق و شوری دارند.

«روز اول شهر ذیحجه بر جبل سینا آمدند و موسی را آن کشش عشق و کوشش طلب بر آن داشت که از قوم سبقت جسته پیشتر می شتافت و بعد از آنکه خطاب یزدانی رسید گفت: پروردگارا از این روی پیشی نجستم که خویشرا بر قوم فضیلت نهم بلکه برای امتثال و خوشنودی تو تعجیل کردم اینک قوم از پی من درمیرسند، خطاب رسید که ای موسی بر فراز جبل برآی تا آن لوحهای سنگین که احکام شریعت بر آنها تحریر یافته با تو سپارم موسی علیه السلام مشایخ بنی اسرائیل را فرمود که شما بایستید و از آنجا تجاوز نکنید تا من بر فراز جبل آمده و احکام خداوند را باز آورم پس مشایخ بایستادند و آنحضرت بتیغ کوه برآمد ابری تیره پدید گشت و جبل را فرو گرفت و شش روز آنحضرت در میان ابر پدید بود در روز هفتم تجلی جلال به آن حضرت روی نموده در میان ابر روان شد و بر جبل میرفت تا چهل روز و چهل شب در کوه طور بود و بساختن صندوق عهدنامه و پاره آلات و ادات مأمور شد.»

«موسی گفت پروردگارا خود را بنمای بامن تا ترابی پرده مشاهده و معاینه ببینم چون موسی این سخن بر زبان راند روزگار دیگرگون شد و ظلمتی شدید پدید آمد چنانکه هفت فرسنگ گرداگرد طور را فرو گرفت و همه چیز از موسی دور ماند و درهای آسمانها براو گشاده شد و طبقات ملائکه بر آنحضرت ظهور کردند و خداوند با او تکلم فرمود.»

«حضرت موسی را زنی حبشی بود که درجباله نکاح میداشت مریم خواهر آنحضرترا خاطر از وی مکدر بود و از اینروی با حضرت موسی اعتراض کرد. خطاب آمد که ای مریم موسی در جمیع خاندان اسرائیل امین و برگزیده منست چگونه بروی اعتراض کردی و هیچ نترسیدی؟ حال آنکه من با وی مشافهه تکلم کنم بیواسطه گیری آن ابر از بالای خیمه مجمع برخاست و در زمان علت برص در مریم پدید گشت و بدن او مانند برف سفید شده هرون چون آنحال مشاهده کرد و در خدمت موسی معروض

داشت که چه باشد بر ما رحم کنی و تن مریم را رضاندهی چون مرداری بماند دل موسی بدرد آمده و شفای ویرا از خداوند مسئلت فرمود خطاب آمد که ای موسی اگر پدر مریم خیار بر روی مریم انداخته بود هفت روز ویرا بحال خود باز نمیداشت اینک هفت روز از لشکرگاه خارج شود تا ویرا شفا داده باز آوریم پس مریم هفت روز از میان قوم بیرونشد و در خارج لشکرگاه بماند و مردم از آنجایگاه حرکت نمودند تا او شفا یافته بخیمه خویش باز آمد.»

«بالاق از بلعم التماس کرد که بنی اسرائیل را نفرین کند وی گفت در اینمکان هفت مذبح برای من بنا کن و هفت گوساله با هفت قوچ حاضر ساز تا من با خداوند این راز در میان نهم و آنچه فرمان رسد چنان کنم.»

«آنگاه موسی بنی اسرائیل را مجتمع ساخته احکام توریة و شریعترا یکیک بدیشان القا فرمود. علی الجمله همه روزه آنحضرت قوم را بنصایح و مواعظ تنبیه میداد و هم آیات توریة را بر ایشان اعادت کرد و مشکلات آنرا حل کرده آنگاه بخط مبارک خود نوشته بمشایخ بنی لیوی سپرد و گفت که هر هفت سال یکمرتبه بر بنی اسرائیل عرضه کنند.»

«یوشع چون فرشته خدا را بشناخت روی برخاک نهاده سجده کرد و سر بر آورده گفت حکم چیست آنفرشته گفت ای یوشع نعلین خود را پای بیرون کن همانا در اینجا که ایستاده ای زمین مقدس است پس یوشع نعلین خود را بیرون کرده بستایش و نیایش یزدان پرداخت و پس از ادای شکر و ستایش مشایخ بنی لیوی را حاضر ساخته فرمود صندوق عهدنامه را برداشتند و هفت تن از ائمه هر ویرا گفت تا هر یک کرنائی برگرفتند و پیش روی تابوت عهدنامه ره سپردند.»

«از مه آباد تا یاسان آجام (ذکر حالشان در دیباچه کتاب ناسخ التواریخ آمده) هیچکس در راه خدا مکره‌هی روا نداشته و ترک اولی از کس صادر نشده و نزد ایشان هفت عالم باشد: اول هستی مطلق و لاهوت دوم عالم عقول و جبروت سوم عالم نفوس و ملکوت چهارم اجسام علوی پنجم عالم عناصر ششم عالم موالید هفتم عالم انسان که آنرا ناسوت گویند و اینطایفه کواکب را پرتو انوار حق دانند و از ارواح انبیاء و اولیاء برتر شمارند و از برای کواکب هیاکل کنند و در آنجا عبادت پردازند.»

هر امتی یک خلق بد یا دو یا سه صفت ردیله داشتند ولی قوم لوط، بیست و پنج صفت منکر در میانه آنان شایع شده بود از جمله لواط و خداوند اهل هفت شهر را بجهت همین عمل هلاک کرد.

در روایات اسلامی آمده است که خلیفه ثانی از دهقان فلوجه پرسید: عجائب

بلاد شما چیست؟ دهقان گفت: بابل عبارت از هفت شهر بود و در هر شهری اعجوبه‌ای که در دیگری یافت نمیشده است: صورت کره ارض با قریه و روستاها و نهرها - حوضی عظیم - طبل دم دروازه - آینه آهنین - مرغابی مسین - دوقاضی برآب نشسته - درختی عظیم از مس. و برای هر يك از آنها خاصیتی عجیب و سحرآمیز قایل شده‌اند و همین هفت است که در برهان قاطع بعنوان «هفت شهر طلسم نمرود» با تصرفی یاد کرده است.

* * *

در کتاب ترجمه تفسیرالمیزان جلد هفتم صفحه دوست و چهل و شش نقل شده: «در کتاب خصال از حضرت صادق(ع) است که فرمود خدای تعالی دوازده هزار عالم آفرید که هر عالمی از آنها بزرگتر از هفت آسمان و زمین است و هیچ يك از این عوالم دیده نمیشوند و برای خداوند عزوجل نیز از اینها عوالمی دیگر نیست و باز در این کتاب از امام محمد باقر(ع) است که خداوند عز و جل از آنروز که زمین را آفریده هفت عالم در آن پدید آورده و انسانهای این عوالم از فرزندان آدم نبوده است و خلقتشان از ادیم زمین است و خداوند آنها را یکی پس از دیگری با جهان مربوط بخودشان در زمین منزل داد سپس آدم ابوالبشر را آفرید و فرزندانش را از او پدید آورد.»

* * *

در کتاب ترجمه تفسیرالمیزان تألیف علامه معظم آقای حاج سیدمحمد حسین طباطبائی صفحه ۱۹۴ آمده است که: «مرحوم صدوق از حضرت باقر از آباء گرامش از علی علیه‌السلام از رسول خدا نقل میکند که فرمود توقف آدم و حوا در بهشت هفت ساعت بود و در همان روز خدا آنها را بزمین فرود آورد.»

* * *

در کتاب بامداد اسلام درباره علی(ع) دکتر عبدالحسین زرین کوب نوشته است که: «...دروازه خبیر را که او به بازوی خویش از جای برآورد هفت تن باهم کوشیدند تا برگردانند ممکن نشد.»

* * *

در کتاب اخلاق ناصری - فصل چهارم (در انواع، که در تحت اجناس فضائل باشند) آمده است که: «...اما انواعی که در تحت جنس حکمت است هفت است:

اول - ذكاء - دوم - سرعت فهم - سوم - صفای ذهن - چهارم - سهولت
تعلیم - پنجم - حسن تعقل - ششم - تحفظ - هفتم - تذکر.

و باز در همین کتاب (فصل دهم) ذکر گردیده است که:

«...نفایسی که از عزت موجب مناقشه و محاسده شود و شوق بانتقام غایت این
اسباب بود برسبیل اشتراك و لواحق غضب که اعراض این مرض بود هفت صنف باشد:
اول ندامت دوم توقع مجازات عاجل و آجل سوم مشقت دوستان چهارم استهزای
اراذل پنجم شماتت اعداء ششم تغییر مزاج هفتم تألم ابدان هم در حال، چه غضب جنون
یکساعت بود،...»

و نیز در همین کتاب (فصل چهارم از مقاله سوم در سیرت ملوک)

«...وطالب ملك را باید که مستجمع هفت خصلت بود: اول - ابوت، چه نسبت
حب موجب استمالت دلها و افتادن وقع و هیبت در چشمها باشد باسانی.
دوم - علو همت، و آن بعد از تهذیب قوای نفسانی و تعدیل غضب و قمع شهوت
حاصل آید.

سوم - متانت رأی و آن بنظر دقیق و جودت فطرت و بحث بسیار و فکر صحیح
و تجارب مرضی و اعتبار از حال گذشتگان حاصل آید.

چهارم - عزیمت تام که آنرا عزم الرجال و عزم الملوك گویند و این فضیلتی
بود که از ترکیب رأی صحیح و ثبات تمام حاصل آید و اکتساب هیچ فضیلت و اجتناب
از هیچ رذیلت بی این فضیلت میسر نشود و خود اصل باب در نیل خیرات اینست و ملوک
محتاجترین خلق باشند بدان.

...پنجم - صبر بر مقاسات شداید و ملازمت طلب بیسامت (بستوه آمدن) و ملالت
که مفتاح همه طلب صبر بود..

ششم - یسار تا بطمع در مال مردم مضطرب نشود.

هفتم - اعوان صالح و از این خصال ابوت ضروری نباشند اگر چه آنرا تأثیری
عظیم بود،...

هفت

در ادب پارسی و جهان - تصوف و عرفان

از ورود هفت در مذاهب بیرون آمدیم، اینبار جلوه گاهش را در لطیف‌ترین انعکاس روح و روان آدمی یعنی ادبیات دنبال میکنیم، جائیکه انسان به آن وسیله بدن خود را در رنگی تازه مطرح میکند. ادبیات جوابگوی بسیاری از نیازهای انسانی است که در قالب معمولیش سخن ساده‌ای پیش نمی‌نماید ولی در کالبد ادب، نفوذی پر رمز دارد.

با نگرش باین عدد که یا نامیده شده و یا بکرات از آن یاد شده است.*

*هفت در ادب پارسی و جهان

بزبان پارسی کتب متعددی تألیف شده که بنای آنها بر «هفت است» از آنجمله:
هفت پیکر نظامی گنجوی - مبتنی بر «هفت» هاست.
منطق الطیر شیخ عطار - مشتمل بر هفت وادی است که سالک باید طی کند.
هفت جلد جام‌جم رضا رهنما - که شامل مطالب عرفانی است.
هفت اقلیم امین‌احمدرازی - تذکره ایست عمومی که بترتیب اقلیم سبعة مرتب شده و در هر اقلیم شهرشهر را تشریح کرده، و پادشاهان و علما و مشایخ و شعرا را با آثار آنان یاد کرده است.
هفت اورنگ نورالدین جامی - هفت منظومه بسبک منظومه های نظامی سروده است.

هفت حصار - یکی از رسایل خواجه‌عبدالله انصاری است.

هفت منظر - نام یکی از منظومه‌های هاتفی خرجردی میباشد.

هفت بند محتشم کاشانی - در رثای شهیدان کربلا.

هفت اختر - منظومه فارسی از عبدی بیک نویدی شیرازی به‌تقلید از هفت پیکر نظامی.

خاتون هفت قلعه - دکتر باستانی پاریزی (مجموعه مقالات تاریخی).

کوچه هفت پیچ - از دکتر باستانی پاریزی شامل مقالات انتقادی، تاریخی.

آسیای هفت سنگ - از دکتر باستانی پاریزی مشتمل بر مطالب تاریخی و ادبی.

هفت‌نای - از دکتر باستانی پاریزی.

هفت نغمه چنگ - سعدی حسنی.

هفت دفتر مثنوی مولوی که دفتر هفتم منسوب به‌وی و مشتمل بر لطایف‌اللغات - کشف‌الایات جامع است. (به‌تصحیح، مقابله و همت محمد رضانی. اکنون شامل شش دفتر میباشد.)

مجالس سبعة مولوی - که مشتمل بر هفت مجلس است که نمونه اندیشه‌های او در دوره قبل از ظهور شمس تبریزی است.

هفت چهره - ش پرتو.

هفت خوان جهان - محمد پروین گنابادی.

هفت سال در زندان - (شرح حال یوسف و زلیخا) از محمد رضا بن شیخ رمضانعلی خلیلی عراقی.

هفت ستاره - (مجموعه داستان) منوچهر شایان.

هفت کان - (در علم اکسیر) نورالدین شاه نعمت‌الله ولی کرمانی.

هفت مقاله فلسفی - (در لزوم دیانت بشر) دکتر سید حسنعلی فلسفی.

هفت قلم - (در لغت و دستور) قاضی‌الدین ابوالمظفر معزالدین.

هفت هات - (سروده‌های زرتشت) دکتر محمد جعفری.

هفت امضاء - ریشارد آلکس ترجمه قازیاری.

هفت داستان - آنتوان چخوف ترجمه کاظم انصاری.

هفت زنان نامدار جهان - هانری طوماس ترجمه حبیبه فیوضات.

هفت شاهی - زیگموند موریس ترجمه محمود تفضلی خراسانی.

هفت داستان - ترکی، بقلم یکی از کاتبان دیوان عثمانی.

هفت مجلس - ترکی، بقلم مصطفی بن احمد دفتری.

هفت پیکر - ترکی، از محمودبن عثمان معروف به‌لامعی.

هفتخوان - منظومه ترکی از عطاءالله بن یحیی معروف به‌نوعی زاده عطائی.

هفت پیکر - مثنوی ترکی از رمضان طربزونی.

هفته و هفت روز - منظومه‌ایست ایتالیائی اثر تاس.

هفت کاخ اهریمن - فرانسوی، داستان پریانست در سه پرده از دنه‌ری و کلرویل.

هفت سران برابر طبس - فرانسوی، نمایشنامه حزن آوری است از ایسخولس و بعد راسین نمایشنامه برادران دشمن را باقتضای وی تصنیف کرده.

هفت پهلوان در پشت دروازه طبس - تراژدی اشیل که این نام بدو گرفته است.

هفت قصیده - یا سبعة معلقه، معلقه (مؤنث معلق) زنی که شوهرش ناپدید شده باشد و او نه شوهردار بشمار میرود و نه مطلقه و نیز مطلقه هر يك از معلقات را گفته‌اند و آن هفت قصیده عالی بوده از هفت شاعر نامی عرب که در زمان جاهلیت، قبل از ظهور اسلام، در کعبه آویخته بودند.

هفت جلد شاهنامه - اثر ژول مول ایرانشناس معروف.

هفت جلد روضة الصفا - اثر خواند میر.

هفت داستان تاریخی از قرن گذشته ایران - نوشته خان ملک ساسانی.

شیراز یا خال رخ هفت کشور - تألیف علی نقی بهروزی. شامل شرح بناهای

تاریخی و هنری شیراز.

منطق در هفت مقاله - علامه قطب‌الدین شیرازی.

مجله هفت هنر - از انتشارات اداره کل آموزش هنری وزارت فرهنگ و هنر.

نای هفت بند - دکتر باستانی پاریزی.

هفت حصار - فخرالدین حجازی.

هفت اورنگ - اشرف مراغه‌ای.

سبعة سیاره - علیشیرنوائی.

گریس مورین مؤلف عالیمقام کتاب راز آفرینش انسان و رئیس آکادمی علوم در نیویورک کتابچه‌ای بنام «انسان تنها نیست» تألیف و در آن بطور خلاصه هفت دلیل که همگی مورد قبول ریاضی و طبیعی دانهاست تا حدیکه نمیتوانند آنها را بتصادف حمل نمایند، راجع به ایمان بحقیقت الهیه شمرده که مهمترین آنها گفتاریست مربوط به مسأله عوامل تناسلی. (GENES).

«صنعت ایهام از صنایع معروف شعریه است و آن چنانست که شاعر لفظی را در شعرش درج نماید که آنرا دو معنی یا زیادت‌تر باشد و هر يك از آن شعر از آن لفظ بخواهند روا باشد و خللی معنویه حاصل نشود و بنا بر نقل صاحب تذکره مرآة الخیال هیچیک از شعرا را قدرت بر این صنعت مثل امیر خسرو دهلوی نبوده چه امیر خسرو در این بیت:

پیلتن شاهی و بسیار است بارت بر سریر

زان مرنج ای ابر و باغ ارگویمت بسیار بار

لفظ بار که آخر بیت است ذکر نموده و از آن هفت معنی صحیح برمی‌آید: اول، آنکه بمعنی بار بسیار باشد یعنی تو پیلتن از آن مرنج که اگر گویت بسیار

بار یعنی گران باری، و بار تو بسیار است. دوم آنکه تو پادشاهی از آن مرنج اگر گویمت بسیار بار چه باردادن پادشاهان عبارت از جلوس فرمودن است بر سریرسلطنت و خود را بخاص و عام نمودن. سوم، توشاهی مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی نیکوکار چه بار در لغت نیک کردار است. چهارم، آنکه تو شاهی از این مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی تورا شاه گویم بسیار دفعه. پنجم، آنکه تو ابری از این مرنج اگر گویمت بسیار بارنده. ششم، آنکه تو ابری از این مرنج اگر گویمت بسیار بار. هفتم، آنکه تو باغی از این مرنج اگر گویمت بسیار بار یعنی بسیار میوه آورد.

* * *

هفت شاخه اصلی زبان

از زبان آریا هفت شاخه اصلی بترتیب زیر جدا شده است:
آریا - سلتی - اسلاوی - سانسکریت هند - یونان قدیم - لاتن - توتونیک.
هرکدام از اینها، در چند زبان دیگر است مثل اینکه آریا ریشه زبان فارسی، پهلوی، ارمنی، سگری، سغدی، پشتو یا افغانی و زبان توتونیک، در زبان ژرمنی و هندی.
و زبان لاتن منشاء زبان فرانسه، انگلیسی و اسلاوی. در زبان روسی و سلتی منشاء زبان بریتانیای قدیم است.

* * *

هفت خط عهد ساسانی

ابن مقفع گوید ایرانیان را هفت نوع خط است:
«در دین دفتریه» کتابی است که بدان اوستا مینوشتند.
«ویش دبیره» که بدان فراست، زجر، آوای آب، طنین اذان - اشاره های چشم، غمز و ایما و مانند آنرا نویسند و قلم آن بکسی نرسیده.
«گستیج» که بدان عهدها، موریه (امور مخفی و پنهانی) و قطایع (وظیفه و آنچه از زمین خراج به اقطاع دهند) را نویسند، و نقش انگشتریهای ایرانیان و طراز جامه‌ها و فرشها و سکه‌دینارها و درهم‌های ایشان بدین کتاب صورت می‌گرفت.
«نیم گستیج» که بدان طب و فلسفه را نویسند.
«شاه دبیره» که ملوک عجم در میان خود بدان تکلم میکردند و عوام در آن شرکت نداشتند و دیگر مردم مملکت از آن ممنوع بودند برای آنکه از اسرار پادشاهان اطلاع نیابند.
«راز سهریه» که ملوک به آن اسرار خود را برای کسانی از اقوام دیگر میخواستند مینوشتند.
«راس سهریه» که بدان منطق و فلسفه را نویسند.

* * *

هفت گونه دیویری (diviri) = دبیری - خط

در داستان ایران، پیدایش خط را به تهمورث پسر ویونگهان، برادر جمشید که یکی از پادشاهان پیشدادی داستانی است، پیوسته‌اند. در تاریخ بلعی که ترجمه ایست از تاریخ طبری، از جمله چیزهایی که اختراع آنها به تهمورث نسبت داده شده خط است. چنانکه در شاهنامه فردوسی آمده: سی‌گونه خط دیوها به تهمورث آموختند و در نوشته‌های پهلوی و پازند بهتر یاد شده است. و علتش این بود که دیوان از تهمورث شکست خوردند و در بند وی گرفتار آمدند، دیوان از او خواستند که آنان را نکشد تا هنر نوشتن بدو بیاموزند.

نیشتن بخسرو بیاموختند	دلش را بدانش برافروختند
چه‌هندی وچینی و چه پهلوی	چه رومی چه تازی وچه پارسی
نیشتن یکی نه که نزدیک سی	نگاریدن آن کجا بشنوی؟

در کتاب پازند «دانای مینوخر» در فصل ۲۷ فقرات ۲۳ و ۲۱ چنین آمده: «و از تهمورث نیک‌آئین سود این بود که کوش گجسته اهریمن دروند (درغزن = ناپاک) سی‌سال به‌بار داشت و هفت‌گونه دیویری (Diviri = دبیری - خط) که آن دروند نگاهداشت باو پیدا آورد.

اینست آنچه در داستان ما درباره خط آمده و در سنت کهنسال ما خط یادگاری است از تهمورث که چندی دیوان این هنر ایزدی را بستیزه و کین پنهان داشته‌بودند. فرهنگ ایران باستان - صفحه ۱۱۴ (استاد پورداود)

* * *

سیارات هفتگانه (هفت آباء)

در ادبیات فارسی، سیارات سبعة را بنامهای ذیل خوانده‌اند:
هفت (مطلق) - هفت آینه (آئینه) - هفت آئینه خود بین - هفت اختان - هفت اختر - هفت اژدها - هفت بانو - هفت بکر - هفت پدر - هفت پیکر - هفت چشم چرخ - هفت چشمه خراس - هفت خاتون - هفت دختر خضرا - هفت‌در - هفت دستبند - هفت رخشان - هفت سلطان - هفت شمع - هفت شمع بی‌دخان - هفت طفل جان شکر - هفت عروس نه‌عماری - هفت قواره - هفت کره - هفت گرد - هفت گیسودار - هفت گیسودارچرخ - هفت محراب فلك - هفت مشعله - هفت مهره - هفت مهره زرین - هفت نان - هفت تژاد فلك - هفت نوبت (نوبتی) چرخ - هفت هندوی کحلی جرس.

تحلیل هفت پیکر - (دکتر معین)

خاقانی:

در رکابی هفت گیسودار و شش خاتون ردیف
بر سرش هر هفت و شش عقد جهان افشاندند

نظامی:

خون پدر دیده درین هفتخوان
آب مریز از پی این هفت نان

خاقانی:

در کف بخت بلندش ز اختران
هفت دستنبوی زیبا دیده‌ام.
باباطاهر عریان:

سحرگاهان که اشکم لاوه گیره
چنان ریزم ز دیده اشک خونین
ز آهم هفت چرخ آلاوه گیره
که گیتی سربسری سیلاوه گیره

نظامی:

ای هفت عروس نه عماری
بر درگه تو پیرده داری

نظامی:

کانچنانست حکم هفت اختر
کاین جهانجوی چون بر آردس

نظامی:

نه حقه و هفت مهره پیشت
دست تو و دامن تو زان پاک

؟

هر یکی زین هفت اختر شد مربی دهر را
ما مربی از دمی بر هفت اختر گشته‌ایم
لیک از بس ناخلف بودیم در فرمان حق
وه که عاق هفت آبا چار مادر گشته‌ایم

تصوف غنی‌ترین رنگ این انعکاس است و با تمامی ایمان
میشود یاد کرد که تصوف در ادبیات شرق، بالاترین ارج را به‌مقام

لطافت و زیبایی و روحانیت آن داد. شعر را در اختیار گرفت، کلام را محبوس خود ساخت، چرا که سراسر معنویت بود، چراها و بسیاری چراها؟

حجاب چهره جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

تصوف راه آزادی است، راه گریز است، راه رهاشدن و تلاشی برای اینراه مراحل لازم است؟ آری، صوفی برای این آزادی و سربلندی هفت مقام را باید ببیند، توبه را، ورع را، زهد را، فقر، صبر، توکل، رضا این مقامات است که صوفی را رهنمون واقعیات میسازد.*

* «از جمله شباهت های نزدیکی که بین بودائیان و مسلک تصوف است یکی ترتیب مقامات است که سالک بترتیب و تدریج از مقامی بمقامی دیگر تابهنا میرسد. در طریقه بودائیان هشت مقام هست، یعنی راه سلوک عبارت است هشت منزل، همانطور که اهل سلوک مسلمین در طی طریقت از مراحل مختلفی میگذرند. اگرچه در جزئیات شروط سلوک و خصوصیات مقام راه با یکدیگر فرق دارند و مسلم است که عوامل زمان و مکان و نژاد و سایر خصوصیات بهریک رنگ مخصوصی زده، ولی در اصول هردو مشترکند و از شباهتهای تام میتوان حدس زد که میبایستی از يك اصل و منبع ناشی شده باشند. در هر دو طریقه پیروان متوسل بهحصر فکر میشوند که صوفیه «مراقبه» و بودائیان «دیانا» مینامند و هردو بطرف این اصل میروند که عارف و معروف یکی شود.

يك فرق اساسی و معنوی بین این دو مسلک هست و آن اینستکه بودائی فقط تربیت اخلاقی نفس و تصفیه باطن را منظور دارد و بس، اما تصوف، تهذیب نفس را در نتیجه وصول به معرفت و عشق خدا بدست میآورد. بعبارت دیگر سیر بودائی هرچه هست در مرحله خویشتن سازی است در حالیکه صوفی خود را در راه معرفت بیخود میسازد و باصطلاح صوفیه «باقی بالله» میشود.»

بحثی در تصوف (دکتر قاسم غنی)

مشهورترین احوال صوفی عبارت است از قرب - محبت - خوف - رجا - شوق - مشاهده - و یقین.

در تاریخ معارف اسلامی نگارش دکتر سیدهاشم گلستانی (انتشارات دانشگاه اصفهان) در مورد شاعر صوفیه چنین مینگارد:

«شاعر صوفیه نیز مختلف است اما همه این شاعر هدف واحدی را جستجو میکنند و آن رهائی نفس از تن است برای اتصال بخدا. این شاعر بشرح زیر است:

۱ - ذکر. و آن یاد نام خداوند است مکرر و علی‌الدوام.

۲ - سماع. و آن شنیدن ذکر یا آیات و اشعار دلپذیر است بطوریکه عرصه خیال تصور کنند که آنچه میشوند ندا و سروش آسمانی است.

۳ - غناء و آن خواندن قصائد صوفیانه است با آوازهای مخصوص تا نفس آدمی اوج گیرد از این عالم خاکی.

۴ - موسیقی. و آن نغمات دلکشی است که بوسیله آلات طرب نواخته میشود و آن سرودهای آسمانی که نفس آدمی قبل از هبوط باین عالم بآن معتاد بوده است احیاء میشود و از جهان خاکی و حسی میتواند اوج گیرد.

۵ - رقص. بدنال طرب پدید میآید و حلقه وار میرقصیدند تا آنجا که صوفی تصور میکرد بخدا اتصال یافته است.

۶ - شرب خمر - صوفیان از خمر نیز کمک میگرفتند برای ایجاد حالتی که از جسد رهائی یابند و بوصال حق یا فنای در او نائل شوند.

۷ - تعذیب جسد. بوسیله گرسنگی و تشنگی و پوشیدن لباسهای خشن و خود را در معرض سرما و گرمای سخت قرار دادن بتعذیب تن اقدام میکردند.»

* * *

«و دل را هفت طور است بجای هفت ظاهر. اول آنها را صدر گویند و جای اسلام و محل وسوسه است من شرح الله صدره الاسلام و من شرح صدرا بالفکر و بوسوس فی صدور الناس و دوم را قلب گویند و آن جای ایمانست کتب فی قلوبهم الایمان سیم شیغاف و آن معدن مطلق محبت است قدشغفها حبا چهارم فوآد و آن معدن مشاهده و رؤیت ماکذب الفؤاد مارای پنجم حب القلب است که محل خاصه محبت دب العزّة است ششم سویدا است که معدن مکاشفات و معدن علوم لدنیه است و گنجینه خانه اسرار الهی است.

نه ملك راست مسلم نه فلك را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

هفتم مهجه القلب است و آن معدن ظهور تجلیات انوار الهیه است چنانچه تن باید بهفت عضو سجده کند دل نیز باید باین هفت طور سجده نماید.»

خزائن (نراقی)

* * *

هفت شمع

در دفتر سوم مثنوی مولوی حکایتی است عرفانی راجع به شیخ دقوقی. استادفروزانفردر مورد شیخ دقوقی مینویسد: «با فحص و تتبع بسیار در باره دقوقی و اینکه او چه کسی است و در کدام عصر بوده است اطلاع صحیح و دقیقی بدست نیاورده و حکایتش رانیز در هیچ موضع نیافته‌ام، جز آنکه استاد محمد قزوینی وی را عبدالمنعم بن محمد دقوقی معاصر مولوی و یکی از مشایخ عرفا معرفی نموده‌است.» آن دقوقی داشت خوش دیباچه‌یی مشفق و صاحب کرامت خواجه‌یی بنقل از تفسیر، نقد، و تحلیل مثنوی مولوی در خصوص هفت شمع از استاد محمدنقی جعفری:

«آن دقوقی که خدایش رحمت کناد، گفت: مدت‌ها در شرق و غرب عالم بمسافرت و سیر ادامه دادم. سالها و ماهها بتحریرك عشق به‌ماه آسمان اعلا، بدون اینکه درازی و کوتاهی راه مرا بخود مشغول کند، در حال حیرت و بهت که خدایم نصیبم کرده بود راهها در نوردیدم.

باپای برهنه از خارستانها و سنگلاخها می‌گذشتم و حتی خودم را در راه عشق الهی از دست داده بودم. تو باین پاهایم که بر زمین کشیده میشود منگر، من روی زمین راه نمیرفتم، من عاشق بودم، عاشق را با زمین و کشش و امتداد آن کاری نیست، حرکت من در قلمرو سحرآمیز دل بود. کسیکه به دلبری دلنواز عشق می‌ورزد و واله جمال اوست، راه و منزل و کوتاه و دراز برای او مفهومی ندارد. اینها مفاهیمی است که چون حلقه‌های زنجیر کالبد مادی را که در پهنه ماده حرکت میکند می‌فشارد.

عزیز من، روح هم راه می‌رود، اما راه رفتن او چیز دیگری است، اگر میخواهی برای تو یک مثال روشن بزنم: آن سفر شگفت‌انگیز را که از نقطه تا موجودیت تعقلی پیش گرفته بودی نه‌بوسیله گام برداشتن بود، و نه سر راهت منزلگهی برای توقف و تعیین مقدار مسافت و نه نقل و انتقال از نقطه‌ای به نقطه دیگر وجود داشت. سیر جان آدمی در زمان و مکان از این چون و چراهای جسمانیات بالاتر است، حتی اگر بخواهی روشن‌تر فکر کنی، این را بدان که تعلیم دهنده حرکت به کالبد مادی همان سیر و حرکت جان است.

ای عزیز من، جان من، سیر روحی را آنچنان که سیر جسمانی قابل مشاهده است، هر کس نمیتواند ببیند.

دقوقی سیر جسمانی را رها نموده در قلمرو همین طبیعت و در پهنه همین ماده گسترده، حرکتی بیچون و غیر جسمانی آغاز کرده بود.

دقوقی میگوید: روزی از روزها با کمال اشتیاق در حرکت بودم و در آرزوی دیدار انوار محبوبم بودم، باشد که دریایی را در قطره‌ای و آفتابی را در ذره‌ای بینم. در راه وصول به آرزویم، بساحلی رسیدم روز گذشته و شامگاه پرده تاریک خود

را برضا انداخته بود.

پس از آنکه در راه وصول به آرزویم به ساحلی رسیدم. ناگهان از دور هفت شمع دیدم و با شتاب بسوی آنها روان گشتم. چه دیدم؟! شعله‌ها و انوار هریک از آن شمع‌ها تا اوج آسمان سرمیکشید. چنان خیره گشتم که حتی خود خیره گئی هم خیره گشت و امواج بهت و حیرت از هر طرف سربر آورد و عقل بیچاره را مات و مبهوت ساخت که خدایا، این شمع چیست و چگونه این همه نور و شعله از آنها برمیخیزد!! و چگونه دیدگان مردم این همه شگفتی‌ها را نمی‌بینند!

این مردم بینوا در جستجوی چراغی، زندگانی خود را سپری میکنند که در مقابل آن شمع‌هایی که روشنائی‌های آنها از ماه بیشتر بود، بسی ناچیز و بی‌نور میباشد! بر دیدگان انسانها چشم‌بندی زده شده و یهدی من‌یشاء (هرکس را که بخواهد هدایت میکند) بندی برچشمان آنها شده است.

ناگهان دیدم آن هفت شمع بیک شمع بسیار نورانی مبدل گشت و روشنائیش دامان و گریبان فضاها را میشکافت! دوباره همان يك شمع هفت شمع شد و برمستی و تحیر من افزود. پیوستگی‌های شگفت‌انگیزی در میان شمعها میدیدم که بزبان و گفتگوها نمی‌گنجد. گاهی رؤیت يك حقیقت چنان پرمعناست که اگر بخواهی سالیان دراز آن رؤیت يك لحظه را بازگو کنی ناتوان خواهی گشت.

ادراك هوش آدمی در یکدم چیزی را در مییابد که گوش‌های طبیعی ما در سالیان دراز هم نمیتواند آن را بشنود. چون شرح اینگونه رؤیت‌ها و دركها پایان ندارد، بگذاریم و بگذریم و عظمت الهی و توصیف آن را به خود خداوند واگذار کنیم و از اعماق قلب بگوئیم: پروردگارا، ما نمی‌توانیم سپاس ترا با انگیزه‌های سپاس تو بشمار بیاوریم.

وقتی که شمع‌ها را در آن وضع شگفت‌انگیز دیدم شتابزده جلوتر رفتم تا ببینم چه نمونه‌ای از کبریای الهی در آن شمع‌هاست.

میرفتم ولی ناهشیار و خود باخته و خراب، شتاب و دست‌پاچه‌گی از کارم انداخت. ساعتی بدون تعقل و ناهشیار زمین افتاده بودم، بار دیگر بهوش آمدم ولی نه‌سری در خود احساس می‌کردم و ناپائی.

ناگهان همان هفت شمع در نظرم هفت مرد نورانی شد که نورشان از سقف‌سپهر لاجوردین میگذشت. در مقابل روشنائی آن هفت مرد، نور روز تاریک مینمود و سایر انوار را محو و نابود میکرد. دیگر بار در صنع‌الهی مبهوت ماندم که این چه منظره‌ایست؟! کمی پیشتر رفتم که منظره را بهتر ببینم و وضع برای من روشنتر شود که این همه انقلاب و دگرگونی در مغز من از چیست؟

وقتی که پیشتر رفتم با منظره عجیبت‌ر روبرو شدم، دیدم هریک از آن مردها به‌شکل درخت برآمد و چنان شاداب و سرسبز و با طراوت بودند که دیدگان آدمی از دیدنشان به‌بهترین سعادت دیدار میرسید. آنقدر برگهای انبوه در آن درخت‌ها سربرزده بود که شاخه‌های آن درختان را پوشانیده و آنقدر میوه در آنها دیده میشد

که انبوه برگ ها را مخفی ساخته بود.

و ه چه درختانی! شاخه‌های آندرختان از سدره عالم بالا سر برافراشته بود. سدره چیست؟ اصلاً شاخه‌های با عظمت آن درختان از خلاء پیرامون هستی هم بالاتر رفته بود. از ریشه‌های آنها تا اعماق زمین، بلکه از گاو و ماهی هم گذشته بود (گمان میسر ریشه‌های آنها از خود شاخه‌ها شکوفاتر و خندان‌تر بود، عقل از اشکال زیبای آنها زیر و زبر میگشت. بالاتر از اینها و شگفت‌انگیزتر اینکه میوه‌ای از آن شاخه‌ها سرمیزد و نمودار میگشت، نور از آن میوه‌ها مانند آب که موقع فشردن میوه بیرون می‌آید، تشعشع میکرد.

دقوقی میگوید: باز پیشتر رفتیم و دیدیم همه آن هفت درخت، يك درخت شدند اما این دفعه دیدیم این دگرگونی تکرار میشود (يك درخت هفت و هفت درخت يك درخت میشود) آنگاه دیدیم همه آن درختان صف کشیده مانند نماز جماعت بنماز ایستاده‌اند و یکی از آن درختان در جلو ایستاده بقیه در پشت سر بآن درخت اقتدا کرده‌اند. آن قیام و رکوع و سجود که در درختان میدیدیم، به شگفتی بیشتری فرو میرفتیم، در همان لحظات بود که فرموده خدا را بیاد آوردم که ستاره‌ها و درختان هم در پیشگاه او سجود میکنند.

جای بس تعجب بود که آن درختان نه کمر داشتند و نه زانو، خدایا این چه نمازی است؟ الهام خداوندی به تعجب‌هایم پایان داد و میگفت: تو هنوز از کارهای ما تعجب میکنی!!

لحظاتی گذشت و دیدیم که آن هفت درخت به هفت مرد مبدل شد. و همگی يك جلسه الهی تشکیل دادند. از تحیر چشمانم را میمالیدم که آن هفت بزرگ کیستند؟ نزدیک آنها رفتیم و از روی تنه با آنها سلام کردم، آنان جواب سلام را دادند و آنگاه نامم را بر زبان آورده گفتند:

ای دقوقی، ای افتخار رادمردان، بر تعجبم افزود! با خود گفتم: اینان از کجا مرا شناختند و با اینکه مرا ندیده‌اند چگونه نامم را بزبان آوردند؟!

آنان گفتگوی درونی‌ام را دریافته و بیکدیگر از زیر چشم نگرستند و سپس پاسخ دادند که ای جان عزیز، تو چرا از این حقایق بی‌اطلاع هستی؟! مگر نمیدانسی آن دل نورانی که در تحیر فوق دانش فرو رفته است بهمه رازها آگاه است؟! من با آنان گفتم: اگر واقعاً بعالم حقایق گام گذاشته‌اید، چگونه آگاهی باسم و حرف و سایر پدیده‌های رسمی را از دست نداده‌اید؟ در آن هنگام که این سخن از دهان من برآمد، آن مردان بزرگ فوراً پاسخ دادند و گفتند: غایب شدن اسم و حرف و پدیده‌های رسمی از نظر اولیاءالله از روی نادانی نیست، بلکه بدان جهت است که آنان درحقایق غوطه‌ورند.

سپس بمن گفتند: آرزو داریم که بتو ای پاك دوست روشن ضمیر، اقتدا کنیم و نمازی بگذاریم.

من گفتم: مانعی نیست اما در گذرگاه زمان مشکلاتی برای من پیش آمده است،

اشتیاق فراوان دارم که آن مشکلات را با شما درمیان بگذارم، باشد که با صحبت بنا شما مردان الهی آن دشواریهایم حل شود، مثل من با شما، مثل هم صحبت شدن ریشه‌های انگور با مواد تولید کننده خاکی است که انگور تولید میکند و مانند دانه پرمغز است که خاک تیره و غمگین آنرا در نهانخانه و مصاحبت خویش میرویند.

من میخواهم از همه تعینات و تشخیصات خود در مصاحبت با شما چشم ببوشم و آنها را بکلی دور بریزم، چونان دانه مغز که رنگ و شکل خود را در زیر خاک بکلی از دست میدهد تا مبدل به محصول عالی تر شود.

پس از آن محو شدن ظاهری، دیگر حال انقباض و انجماد در آن دانه نمی‌ماند و به حال انبساط میرسد و مرکب حرکت تکاملی خویش را بجولان درمی‌آورد.

این یک اصل ثابت است که هر کس بتواند در پیش اصل حقیقی خود دست از خود طبیعی‌اش بردارد، صورتش محو و معنای واقعی جلوه‌گر میشود.

آن هفت مرد الهی با سر اشاره کردند که بسیار خوب، ما بفرمان تو اطاعت میکنیم. با آن اشاره سر که برای من جواب مثبت بود، حرارت سوزناک دل من (دقوی) با آرامش مبدل گشت.

ساعاتی چند با آن گروه برگزیده در حال مراقبت و از خویشتن جدا شده بودم. در همان ساعت بود که احساس کردم جانم از کشش زمان و ساعت رها شده و موضوع پیری و جوانی همه از نظرم محو شده است.

* * *

هفت کنگره عرش الهی

ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

«حافظ»

بطوریکه از مفاد کتب اکثر عرفای بزرگ از قبیل مولانا جلال‌الدین رومی صاحب کتاب مثنوی معنوی در مبحث معراج و یا از منظومه حاج ملاهادی سبزواری و یا از کتاب شواهد الربوبیه ملا صدرای شیرازی مفهوم می‌گردد بطور خلاصه و فشرده، هفت کنگره عرش و هفت ملکی که موکل بر آن هستند (در صورت ظاهر اخبار این مطالب منعکس است) کنایه از مراحل ثبوتی و ارتباط معنوی و سری هر انسانی بسوی مبداء پروردگار عالمیان است زیرا در بسیاری از افراد بطور روزمره دیده شده که ناخودآگاه مطالبی

میشوند و یا میگویند که اگر خود آنها را متذکر سازند ممکن است
موجب شگفتی آنان گردد و اگر بخواهیم روشنتر هفت کنگره عرش
و هفت ملك مقرب را در لباس عبارت با رعایت خلاصه بیرون آوریم
بهتر آنستکه باین غزل حافظ توجه کنیم:

کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست
در رهگذری نیست که دامی زبلا نیست
روی تو مگر آینه لطف آلهیست؟
حقا که چنین است و درین روی و ربانیست
از بهر خدا زلف میارای که مارا
شب نیست که صد عریده با باد صبا نیست
باز آی که بی روی تو ای شمع دل افروز
در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست
تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست؟
چون چشم تو دل میبرد از گوشه نشینان
دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست
گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست
عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت
با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
در صومعه زاهد و در خلوت صوفی
جز گوشه ابروی تو محراب دعا نیست
ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ
فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست

عطار، عارف بزرگ، شیخ راستی‌ها، صوفی طعنه برهستی زن

تاریخ عرفان، طبال رسوائی بی‌خبران بدنبال همین هفت مقام است
که هفت شهر عشق را می‌پیماید.
هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم
وی در منظومه پرشکوه منطق* الطیرش این هفت شهر (هفت منزل) را از زبان پرندگان چه نیک میسراید:
هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است زان پس بیکنار
پس سیم وادیت از آن معرفت
هست چارم وادی استغناء صفت
هست پنجم وادی توحید پاک
پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقر است و فنا
بعد از این وادی روش نبود ترا

* «مهمترین و مشهورترین مثنوی عطار منطق‌الطیر است که هم از جهت شیوه تلفیق داستان اهمیت خاص دارد و هم از لحاظ نتیجه‌ئی که از آن بدست می‌آید. منطق‌الطیر در حقیقت يك نوع حماسه عرفانی است، شامل ذکر مخاطر و مهالك روح سالک که برسم متداول قدما از آن به «طیر» تعبیر شده‌است.
و این در طی مراحل هفتگانه سلوک که بی‌شبهت به «هفت‌خان» رستم و اسفندیار نیست پیش می‌آید. منتهی این هفت خان روحانی فقط گذرگاه يك قهرمان بی‌همانند نیست. روحهای مختلف که بتقریب مناسبات اخلاقی بصورت، موسیچه، طوطی، کبک، باز، دراج، عندهلیب، طاووس، تذرو، قمری، فاخته، و مرغ زرین درآمده‌اند، همه این هفت‌خان را در پیش دارند و بدینگونه منطق‌الطیر حماسه مرغان روح، حماسه ارواح خدا جوی و حماسه طالبان معرفت است که مصائب و بلاهای آنها در طی این سیر و سفر روحانی خویش از آنچه برای جویندگان جاه، جویندگان زر و زور، جویندگان نام و آوازه، پیش می‌آید کمتر نیست. این هفت وادی یا هفت‌خان روحانی در ادب صوفیه سابقه دارد، اما هفت خان روحانی عطار از حیث تعداد مراتب و هم از لحاظ نتیجه حاصل از آن تاحدی یادآور داستان معراج بازید بسطامی است که در کتب صوفیه آمده است.

کشف و تجربه مرغان عطار هم در پایان سلوک و در هنگام وصول بدرگاه‌مطلوب

ازلی خویش ملتفت آن شدند و دریافتند که «سیمرغ» حقیقت چیزی جز همان «سی مرغ» سالک نیست و بدینگونه حقیقت اتحاد و معنی واقعی آنچه نزد عرفا «وحدت وجود» خوانده میشود در طی این قصه حصول می‌یابد.

باکاروان حله (دکتر زرین کوب)

* * *

«شیخ عطار»، شهوت را پایه اساسی عشق مجازی و سپس آنرا نیز راهی برای رسیدن به عشق خدائی و محبوب عارفان میدانند.

از آن گذشته هفت شهر عشق نیز جز این نیست. کسیکه بخواهد ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد مراحل را طی میکند که ابتدا از «جستجو» شروع میشود، بعد اتفاقاً با محبوب «آشنا» میشود و در مرحله سوم اگر محبوب مورد پسند او بود، فکر و ذکرش در او متمرکز میگردد و از دیگران میبرد و «بی‌نیاز» میشود، و وقتی انس و الفت تبدیل به علاقه و محبت و «عشق» شد، آنگاه منجر به ازدواج یا «وصال» میگردد که این وصال نیز «بوحده عاشق و معشوق» یا زندگی در زیر سقف خانه ختم میشود. و در مرحله آخر تشکیل خانواده و «فنا» در آن. همینطور است «هفت وادی طریقت» که عبارتند از: طلب - عشق - معرفت - استغناء - توحید - حیرت و فنا و این مراحل است که در عرفان، سالک پس از طی طریق و گذشتن از هفت مرحله به حقیقت میرسد.

عارفان هند بجای کلمه «فنا فی الله» اصطلاح بهشت جاویدان «نیروانا» یا آرامش مطلق را بکار میبرند که در این مرحله برای عارف، حبس‌اش «ریاضت»، تبعیدش «سیاحت» و قتلش «شهادت» محسوب میشود و ترسی براو متصور نیست.

دیباچهای بر عرفان مولانا (دکتر علی مقدم)

دکتر علی مقدم در کتاب دیباچهای بر عرفان مولانا نیز حس هفتم یا جمجم را چنین توصیف مینماید که: «در آینده در انسانهای برتر خودنمایی خواهد کرد قضا با را بروشنی کامل، یا دستگاه تلویزیون درونی نشان خواهد داد و از غیب یعنی حوادثی که در گذشته مدفون شده یا در آینده بوجود خواهد آمد آنها را باخبر خواهد ساخت و بنظر عرفان ایرانی منظور از تکامل همان تربیت انسانهای کامل است که انسانهای کامل نیز در عصر ما همان عارفان کاملند.

خودشناسی و وقوف به استعدادهای خویشتن، موجب بروز آن استعداد خلاق گشته، وانسانها از دستاوردهای علمی و آفرینندگی خود استفاده‌های سرشار را برای همگان ارزانی خواهند داشت. قانون اساسی انسانهای هفت حسی، این خواهد بود.»

داستان سیمرغ را که سمبلی است انسانی، يك واقعیت است در قالب طعنه، هفت در عرفان نفوذ جاودانه‌اش را چنان مینمایاند که

توان گفت هفت در اندیشه عارف، راه رسیدن به رستگاری است، دست یابی به آرزوها است.

انتهای سفر روحانی و ابدی عارف مرگ است، مرگی که نشانی از تکامل اوست، يك مرگ پرطنین.

شیرین‌ترین خواستها و آرزوهای عارف، در شهر راز شعر و هنر شیراز سعدی و حافظ جلوه گاه هستی‌های پر رمز و راز هفت مرد، هفت انسان والا و هفت عارف گمنام خفته‌اند. انگاری که با هفت، قصد تبرک داشته‌اند.

عوام، زیارتگاه قبورشان را با نام هفت‌تن «هفت‌تنان»^۱ می‌شناسند. آرامگاه این هفت تن در سایه چنارهای پربار شهر شیراز در دامنه کوه چهل مقام چونان نگینی از معرفت و انسانیت میدرخشد. با نگرش به کتاب مزارات شیراز که گفته است: «ندانسته‌ایم هفت‌تنان که بوده‌اند؟» آفرین بر این گمنامی! تو می‌پنداری که عارف را قصد خودنمایی است؟ نه، در راه او همان بس که براندیشه‌ات وادارد که شاه بود یا درویش، غنی بود یا مستمند؟!، چرا که قصد تظاهری در کار نیست، اگر او را می‌شناختی که عارفش نمی‌پنداشتی با این احوال، روایات را نیز ورق می‌زنیم:

می‌گویند مردی با اعیان مقدس و دلی پاک و پرفضا به غسل مردگان مشغول بود، می‌گوید: شبی خفته بودم که بناگاه در منزلم بصدای در آمد! ندا دادم، کیست؟ جواب شنیدم که مردی در شرف مردن است، باید غسلش دهی. گفتم وقت نابهنگام است، جواب شنیدم تعجیل در کار است. پس از خانه برون شدم جوانی را دیدم که برپیشانی او آثار عبادت هویدا بود. از روی اخلاص سلامی دادم و داد سخن دادم که تنها نتوانم غسل دهم، گفت یاری با تو در این کار هم آوازه شود

۱- و نیز هفت تنان نام قسمتی از کوهستان بین اصفهان و خوزستان که تله‌زرد کوه بختیاری یا کوه‌رنگ در آن قسمت واقع است.

۲- مکانش درب دروازه استخر که اکنون دروازه اصفهان است (فارس‌نامه

ناصری).



پس او برفت و من نیز بدنبالش تا دروازه شهر روان شدم. با هم بدروازه رسیدیم، چون دستش بدر رسید در بی کلید باز شد، اندیشه کردم حکمت این مهم را، خود را باین دلخوش کردم که در باز بوده اما شگفتا بهنگام بازگشت در را بسته دیدم! در این تعجب‌لختی ماندم، تا با او به‌محلّی رسیدیم. چشمم در و دیوار را دید میزد، گفت بمان، ساعتی ماندم. جوان نام خدا را برزبان میراند و بعد او را دیدم که نیم‌خستی زیر سر گذاشته و مرده است. در این وا همه بودم که شش تن دیگر آمدند، در غسل شریکم شدند، آنان بالباس پوشیده بیرون رفتند، صبح مزار را تازه یافتم هرچند روز قبری تازه در کنارش، تا اینکه هفت قبر را یافتم و بهمین روایت است که هفت تن اولیاء خدا و رد زبانها میشود، و کیل عادل شهریار زند، دستورا ایجاد هفت سنگ را بر این بنا میدهد.

بروایتی دیگر: اینان عارفانی با خدا و دل شکسته، روزگار را به‌عبادت و ریاضت میگذرانیده‌اند، هر کدام که قصد رفتن از این جهان را داشته دیگری آنرا غسل میداد، این داستان تا به‌شش نفر همچنان برقرار میشود تا سرانجام نفر هفتم خود قبری را آماده میسازد و آنگاه به‌شهر آمده آوازه سر میدهد که فقیری از دنیا رفت در غسلی یاریش دهیم. بدر صومعه که میرسند درویش میگوید تأمل کن تا صدای الله اکبر را میشنود. داخل میشود، درویش را مرده مییابد با شرحی بر سینه‌اش که من قبر خود را کنده‌ام، همه چیز آماده است غسل‌ده، کفن‌نما، و بخاکم بسپار. غسل متحیر، این عمل انجام میدهد و آنگاه راهی شهر می‌گردد. و بدینسان افسانه هفت‌تن و هفت عارف گمنام ورد زبانها میشود.

بی‌شک باید فلسفه هفت‌تنان را نیز در شمار بسیاری از ایهامات درباره هفت و انتخابش گذاشت هفت انسانی که با هفت بزیر خاک رفتند.

در مجموعه رسائل مشهور به کتاب الانسان الكامل تصنيف عزيز الدين نسفي بتصحيح
و مقدمه فرانسوی ماریژان موله.

(در بیان آفرینش ارواح و اجسام)

«...بتان آدمی بحقیقت هفت آمدند. یکی دوستی نفس، و دوستی این شش چیز
دیگر از برای نفس است، و دوستی نفس بتی بغایت بزرگ است، و بتان دیگر بواسطه
وی پیدا می آیند و جمله را می توان شکست، اما دوستی نفس که بتی بغایت بزرگ است،
نمی توان شکست...»

و شش بت دیگر عبارتند از: شهوت بطن و شهوت فرج و دوستی فرزند... دوستی
آرایش ظاهر که بت صغیر است، و دوستی مال که بت کبیر است و دوستی جاه که بت
اکبر است.»

بنقل از کتاب الانسان الكامل - فصل پنجم - صفحه پنجاه و هشت:

(در بیان آنکه ارواح هر یکی جا کجا گرفتند)

«چون مراتب ارواح تمام شد، و مراتب اجسام تمام گشت، آنگاه مراتب ارواح
در مراتب اجسام هر یکی در هر یکی مقام گرفتند.

عرش مقام خاتم انبیاء شد، و صومعه و خلوت خانه وی گشت، و کرسی مقام
ارواح اولوالعزم شد، و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت، و آسمان هفتم مقام ارواح
رسل شد، و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت، و آسمان ششم مقام ارواح انبیاء شد، و
صومعه خلوت خانه ایشان گشت، و آسمان پنجم مقام ارواح اولیاء شد، و صومعه و خلوت
خانه ایشان گشت، و آسمان چهارم مقام ارواح اهل معرفت شد و صومعه و خلوت خانه
ایشان گشت، و آسمان سوم مقام ارواح زهاد شد و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت، و
آسمان دوم مقام ارواح عباد شد و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت، و آسمان اول
مقام ارواح مؤمنان شد و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت.»

درباره قتل شمس تبریزی (در کتاب خط سوم - تألیف دکتر ناصرالدین
صاحب الزمانی) بنقل از افلاکی آمده است که:

«...شبی در بندگی مولانا نشسته بود... شخصی از بیرون، آهسته اشارت کرد تا
بیرون آید. فی الحال، برخاست و به مولانا گفت:

— به کشتن می خوانند!

بعد از توقف بسیار... مولانا فرمود...

— مصلحت است!

و گویند هفت کس... در کمین ایستاده کاردی راندند، و... مولانا شمس‌الدین
چنان نعره‌ای بزد که آن جماعت بیهوش گشتند و چون به‌خود آمدند، غیر از چند قطره
خون، هیچ ندیدند...»

هفت

در تاریخ

تاریخ نیز جوابگوی بسیاری از نفوذ هفت در برگ صفحات خود بوده، تاریخ یعنی شناسنامه قومی که يك ملت و جامعه، تاریخ یعنی آئینه فراز و نشیب‌ها.

هفت در طول این هیجان‌ها و حرکت‌ها نیز خود نماینده‌است، اولین برخورد ما در طول تاریخ با عدد هفت درباره هفت خفتگان شهر افسوس* است، بتعبیری دیگر داستان اصحاب کهف است، داستانی عظیم که در شهر افسوس اتفاق می‌افتد.

قصص قرآن آنرا نيك دنبال میکند، داستانی از يك تعرض و گوشه‌گیری هفت تنی که بقصد اعتراض پناهنده میشوند تا تماشاگر بدیها و پلیدیها نباشند. افسوس با پنهان شدن آنها جاودانه میشود و تاریخ نام افسوس را در خود جای میدهد تا بدینوسیله شعاری باشد برای کسانی که کناره گرفتن را به پیوستن در جمع ترجیح میدهند و نامشان متبرك بر هر سرودی در رد بدیها و فساد میشود. دنبال قرن‌ها خواب سرانجام رستاخیزی آغاز میگردد، هفت خفته با چشمان گشاده و باز، دنیا و آنچه در آن است بگونه‌ای تازه میبینند!!

خواب خفتگان، يك خواب معمولی نیست، بیداری در غین رویا است، بیداری برای دیدن و باز تجربه کردن است. نام هفت قرن‌ها در دل غاری میماند و قرن‌ها بعد بیدار میشود. این است قصه بزرگ هفت خفتگان شهر افسوس**.*

*- افسوس نام شهر است قدیمی و مشهور در آسیای صغیر که غار معروفی بنام هفت تن اصحاب کهف در دو فرسخی شهر واقع است و هنوز بصورت زیارتگاه و دارای احترام است این هفت تن از دست جور و ظلم پادشاه وقت (دقیانوس) رومی به این غار پناهنده شده‌اند نام پادشاهی که اصحاب کهف در روزگار او از خواب بیدار شده‌اند (تاودوسیوس) امپراطور مسیحی روم شرقی است.

قصص قرآن با فرهنگ قصص (سید صدرالدین بلاغی)

✽— درسوره هیجده (الکھف) آیه ۲۱ باعتباری شماره اصحاب کھف هفت تن یاد شده: ویقولون سبعة و نامنهم کلبهم».

هفت خفتگان شهر افسوس (هفت تن اصحاب کھف)

یمیلیخا — مکشلینیا — مشیلینا — مرنوش — دبرنوش — شادنوش — مرطونش.
داستان مهم و حیرت‌افزای اصحاب کھف در شهر افسوس اتفاق افتاد که در اینجا از کتاب قصص قرآن عیناً نگاشته میشود:

«مردم شهر افسوس در روز عیدشان برای انجام مراسم عبادت بتها از شهر بیرون آمدند. ولی جوانی از اشرافان، آن وضع را خوش نداشت، و از بت‌پرستی متنفر و بیزار بود، پس شك و تردید و حیرت و پویشانی او را فرا گرفت، و از جمعیت کناره‌گیری کرد، و از صفوفشان رخ برتافت، تا بدرختی رسید، اندوهناک و متفکر در سایه‌آندرخت بنشست.

طولی نکشید که جوانی دیگر نیز که از هر جهت مانند و نظیر او بود، باو پیوست و همچنان چند جوان دیگر باشان ملحق شدند، تا جمعیتشان بهفت تن بالغ شد، و در مدت کوتاهی انس و الفت بین ایشان پدید آمد و رشته هم‌فکری و وحدت هدف محبتی قوی میان آنان برقرار کرد.

جوانان درباره بت و بت‌پرستی از روی بدبینی و رنفر سخن گفتند و آنگاه از روی دقت و معرفت و سلامت فطرت، دستگاه خلقت و نظام آفرینش را با چشم عبرت‌نگریستند، تا نور توحید در زوایای قلبشان پرتو افشاند، و با فریننده خلق هدایتشان کرد، و خاطرشان بآن دین فطری بیاسود، و تصمیم گرفتند که دین خود را در دل مکتوم و پوشیده دارند و کسی را از راز خویش مطلع نکنند زیرا شاه وقت، بت‌پرستی متعصب بود و شرك و مشرکانرا یاری و پشتیبانی میکرد.

هرکدام از آن هفت نفر خداپرست بر حسب ظاهر در مراسم قوم شرکت میکردند، تا چون بگوشه خلوت میرفت، و با قلب و وجدان خود مانوس میشد، بدعا و نماز و راز و نیاز با خدا میپرداخت.

مدتی برایمنوال بگذشت، تا یکشب که آن هفت نفر گرد هم جمع شده و انجمن کرده بودند یکی از ایشان با ترس و وحشت گفت: رفقا دیروز خبری شنیده‌ام که اگر راست باشد، نتیجه آن خبر، یا تباه ساختن دین ما، و یا از میان رفتن جان ما است، آنگاه سخن خود را ادامه داد، گفت: شاه بر سر ما اطلاع یافته، و پیش او پرده از کار ما برافزاده، و از ابنرو آتش خشم و کینه‌اش شعله‌ور شده و تهدید کرده، که اگر از دین خود برنگردیم، ما را بچنگال عذاب و عقاب و وعید و شمشیر و خنجر قرار خواهد داد. پس در کار خود بیندیشید، و تصمیمی حکیمانه اتخاذ کنید.

چون سخن او پایان رسید دومی گفت: اتفاقاً من هم این خبر را شنیده‌ام، و آنرا بی‌اساس و ناشی از دشمنی و غرض فرض میکردم، ولی اکنون معلوم میشود که

تحلیل هفت پیکر (دکتر محمد معین)

بی‌اصل و اساس نیست، ممکنست حوادثی بوقوع پیوندند و بعقیده من چاره جز پایداری در عقیده و صبر در برابر فشار و شکنجه شاه نیست، زیرا محالست که ما از عقیده حق، دین توحید، بعبادت این بتها و پیروی عقائد باطل و سخیف قوم برگردیم چگونه ممکنست ما از پرستش خدائی برگردیم که طلوع و غروب آفتاب در هر صبح و شام دلیلی آشکار بر وجود او، و هر برگ سبز دفتری از معرفت اوست، و هر گیاهی که از زمین می‌روید، از توحیدش سخن می‌گوید.

این انجمن با اینگونه سخن پایان یافت و رفقای هم مسلک متفرق شدند ولی طولی نکشید که در حضور شاه یکدیگر را ملاقات کردند.

شاه گفت: میخواستید کار خود را پوشیده دارید ولی موفق نشدید و کوشیدید که دینتانرا مکتوم نگاهدارید ولی نتوانستید من از همه اسرار و اخبارتان آگاهم و اطلاع یافته‌ام که شما از دین شاه و رعیت منحرف شده‌اید و دینی تازه پذیرفته‌اید که من نمیدانم بچه‌وسپله بر شما نازل شده، آنگاه سخن خود را چنین ادامه داد: ممکن بود که من شما را بحال دین خودتان واگذارم، و متعرضتان نشوم، ولی این کار در صورتی ممکن بود که شما از اشراف قوم و بزرگان قبیله خود نمی‌بودید، و بیم آن نبود که عوام روش شما را پیش گیرند، و سرانجام کار مملکت تباہ گردد و امنیت از میان برود.

سپس گفت: من در انتقام و کیفر شما تعجیل نمیکنم تا مجال فکر و تأمل داشته باشید و پس از تدبیر و تفکر، یا بدین قوم خود برگردید، و یا راهگذار چون از بیرون قصر من بگذرد سرهای بریده و بدنهای پاره‌پاره‌ای را ببیند که خون شما از آن روان است.

خدا دل‌های آن یگانه پرستانرا از بیم و هراس نگاهداشت و روحشان را نیرو بخشید، تا در جواب شاه گفتند: ای شاه، ما این دین را از روی تقلید پذیرفته‌ایم و در قبول آن مجبور و ملزم نبوده‌ایم، و از سر نادانی و هوش بآن نگرویده‌ایم، بلکه فطرت سلیم ما را بآن دعوت کرد پس پذیرفتیم، و نور عقل ما را بآن هدایت کرد، پس در پی آن رفتیم، خدا یگانه است، ما هرگز بجای او خدائی نخواهیم پرستید، این حاصل علم و خلاصه رأی ماست، اکنون حکم تراست، هر چه خواهی کن و بفرمای.

شاه گفت: اینک بروید بشرط آنکه بامداد در اینجا حاضر شوید تا در کارتان بنگرم و حکم خود را در قضیه شما صادر کنم.

خداپرستان از حضور شاه براه افتادند و دیگر بار انجمنی کردند، و در کار خود بمشاوره پرداختند.

یکی از ایشان گفت: بعقیده من اکنونکه شاه سر ما را کشف کرده ما را در برابر وعده و وعید و تلمیح و تهدید او، قدرت مقاومت نیست. بهتر آنستکه برای حفظ دین خود بجانب آن کوه روان گردیم و در غار آنکوه پنهان شویم زیرا که آن غار با وجود تنگی و تاریکی روشنتر و وسیعتر از این زمین پهناور است که ما نتوانیم به اراده خود خدای یگانه را در آن عبادت کنیم و دین خود را آشکار سازیم، آنگاه گفت: چنین سرزمینی که ما را بپذیرفتن دین باطل اجبار میکند جای ماندن و مناسب برای زندگی

نیست.

هنوز سینه صبح ندمیده بود که کاروان توحید از شهر هجرت کرده بود و در میان راه سگی نیز بدنبال ایشان براه افتاد و حفظ و حراستشان را عهده‌دار شد.

کاروان خداپرستان، سفر خود را همچنان ادامه دادند تا بغار رسیدند، نزدیک غار میوه‌هایی بود که از آن استفاده کردند و چشمه آبی بود که از او نوشیدند، آنگاه برای رفع خستگی بیاسودند، تا چشمی گرم کنند، و نیروی از دست رفته را تجدید نمایند، طولی نکشید که خواب گرانی همه را فراگرفت و یکباره از جهان و آنچه در آنست دل برداختند....

مولوی:

پس بخسبم باشم از اصحاب کهف به ز دقیانوس باشد خواب کهف شب از پی روز درآمد و سال از پس سال درگذشت، و جوانان خداپرست همچنان در خواب گوارا بودند. امواج خواب گوشها را گرفته و چشمها را بر بسته بود، صدای غرش باد و غریو موخس زعد خوابشانرا برهم نمیزد، و آفتاب چون طلوع میکرد از دهنه غار بدرون میتابید و دامن نور و حرارت را در آنجا میگسترده، ولی اشعه خورشید ایشانرا فرامیگرفت و هنگام غروب دامن از غار برمیچید، و اراده پروردگار در حفظ اجساد و بقاء و حیات ایشان، براینگونه عملی میشد، و اگر کسی از بیرون غار بدرون آن نگاه میکرد میدید که خفتگان بدون توجه از این پهلو بآن پهلو میگردند، و ناخنها و محاسن و شاربهایشان بلند شده و منظره وحشتناکی برای بیننده بوجود می‌آورند... سید و نهمین سال خواب اصحاب کهف فرا رسید در این سال ناگهان خفتگان چشمها را از خواب گشودند و چنان گرسنگی و خستگی زیادی احساس کردند که متوجه تغییر قیافه یکدیگر شدند و از گردش دستگاه افلاک مروزمان هیچگونه اطلاعی نداشتند و چنین مینداشتند که مدت کوتاهی در خواب بوده‌اند.

یکی از ایشان گفت گمان میکنم ساعت‌های متمادی را بخواب گذرانده‌ایم شما چطور؟

دومی گفت: شاید یکروز خوابیده باشیم زیرا این گرسنگی و خستگی که ما احساس میکنیم از چنین خواب طولانی حکایت میکند.

سومی گفت: ما هنگام صبح بود که خوابیدیم و هنوز آفتاب نزدیک غروب نشده است بنابراین گمان نمیکنم چند ساعت بیش بخواب رفته باشیم.

چهارمی گفت: از گفتگو در این موضوع بگذریم، زیرا خدا بهتر میداند که مدت خواب ما چقدر بوده ولی چیزی که هست من احساس گرسنگی شدیدی میکنم مثل اینست که چند روز غذا نخورده‌ام. خوب است یکنفر از ما بشهر رود و غذائی تهیه کند ولی باید بسیار احتیاط و دقت کند تا کسی او را نشناسد و از حالش خبردار نشود زیرا اگر قوم از مکان ما خبردار شدند بسراغمان خواهند آمد و ما را خواهند کشت یا معتزض عقیده و دینمان خواهند شد.

در این هنگام یکی از ایشان بطلب طعام بسوی شهر روانه شد و با کمال ترس و

احتیاط به «افسوس» درآمد و از تغییر زیادی که در شهر مشاهده کرد بسیار متعجب شد زیرا که میدید که خرابه‌های دیروز امروز بصورت قصرها درآمد و قصرهای آباد دیروز امروز بخرابه تبدیل شده بعلاوه قیافه‌های مردم بهیچوجه در نظرش آشنا نیست و هیچکس را نمی‌شناسد از اینرو سخت بحیرت فرورفت و با دقت باطراف نگاه میکرد واضطراب و سرگردانی در راه رفتش محسوس بود بطوری که حرکاتش توجه مردم را بخود معطوف ساخت.

راهگذاری از مردم شهر از او پرسید: مگر تو در این شهر غریبی که اینطور باطراف خود نگاه میکنی؟ یا مگر گمشده‌ای؟ مرد گفت: غریب نیستم آمده‌ام که طعامی تهیه کنم ولی هرچه تفحص میکنم محل فروش طعام را نمی‌بینم. راهگذار دست آن مرد گرفت و او را بدکان خواربارفروشی برد مرد دست بجیب برد و چند سکه بیرون آورد که بهای طعام را بپردازد ناگهان چشم فروشده به سکه‌ای افتاد که بیش از سیصد سال از تاریخ ضرب آن گذشته بود از اینرو گمان کرد که او گنجی یافته و این مشت نمونه خروار است پس مردم را ندا داد تا جمع انبوهی گرد او را گرفتند.

مرد گفت: ای قوم شما اشتباه میکنید، گنجی در کار نیست، این پول کالائی است که دیروز فروخته‌ام و امروز در برابر طعامی که خریده‌ام میپردازم پس این حیرت و تعجب شما از چیست؟! و چرا تهمت بمن می‌بندید؟ سپس از ترس آنکه مامورین دربار او را بشناسند براه افتاد تا بجانب غار برگردد، ولی قوم بر او رقت کردند و در معامله‌اش ملایمت و لطف بکار بردند و تعجب و حیرتشان وقتی بیفزود که فهمیدند او یکی از جوانان اشرافی است که سیصد و نه سال پیش از ترس پادشاه ستمکار آترمان گریخته‌اند و از قرار مسموع شاه مدت‌ها از پی ایشان بهرسو میفرستاده و خبری از آنان بدست نیامده است. ولی مرد وقتی فهمید که سرش کشف شده و مردم او را شناخته‌اند سخت بوحشت افتاد زیرا ترسید که گماشتگان شاه او و یارانش را دستگیر کنند و از اینجهت پا بفرار گذاشت.

یکی از مردم شهر گفت: مترس زیرا شاهی که تو از او بیم داری سیصد سال پیش مرده است و شاهی که اکنون بر تخت جای دارد مانند تو و یارانت بخدای یگانه ایمان دارد. اکنون بگو بدانیم رفیقانت در کجا هستند؟

در این موقع مرد، حقیقت حال را دریافت، و بماصله طولانی از تاریخ که میان او و مردم وجود دارد توجه کرد و خود را در حکم شبحی دید که راه میرود یا سایه‌ای که حرکت میکند سپس بمردم گفت: بگذارید من بسوی غار پیش یاران خود روم و شرح ماجرای خود و ایشان را بازگویم زیرا مدت‌بسی که در انتظار من بسر می‌برند و خاطرشان از اینجهت پریشان است.

شاه از داستان ایشان با خبر شد و بدیدنشان شتافت و بطرف غار رهسپار شد و درون غار جمعی را دید که نور زندگی در جبینشان میدرخشد و خون در عروقشان می‌گردد پس با ایشان مصافحه و معانقه کرد و بهمهمانیشان خواند و خواهش کرد که در قصر او منزل کنند، ولی قوم گفتند: اکنون که فرزندان و احفاد ما مرده‌اند ورشته

ارتباط ما با جهان گسسته است دیگر این زندگی برای ما چه حاصلی دارد؟ آنگاه بخدا متوجه شدند و خواهش کردند که ایشانرا بجوار رحمت خود منتقل سازد پس فاصله چشم برهم‌زدنی بصورت اجساد بیجان روی زمین قرار گرفتند. پس از آن مردم شهر گفتند: شاید خدا ما را از حال ایشان برای آن مطلع ساخت تا بدانیم که وعده خدا حق و داستان رستاخیز صدق است و قیامت بدون شك خواهد آمد. آنگاه درباره اجساد اختلاف شدید آمد سرانجام بنابر آن شد که مسجدی بر در غار برپا کنند.

خاقانی:

من آن هشتمه هفت مردان کهفم که از سرنوشت جفا میگریزم

* * *

هفت شهر طلسم نمرود

«طلسم آب - طلسم حوض - طلسم طبل - طلسم آینه - طلسم بت منادی برمنار. - طلسم روی آب رفتن - طلسم درخت سایه گستر. در تذکره مرآة الخیال، امیرشیرعلی خان لودی بنقل از تفسیر بحرالامواج آورد، است حکما در تختگاه نمرود هفت طلسم ساخته بودند که فهم عقلا بدان راه نبرد: «اول بطی بود از سنگ بر لب حوضی که بیرون شهر ساخته که چون بیگانه‌ای قصد درآمدن آن شهر کردی آن بط بانگ برآوردی و شهریان از حال وی متفحص شدند.»

دوم طبلی که هر کس را چیزی گم شدی، دست بر آن طبل زدی، آواز برآمدی و دزد را نشان دادی.

سوم آئینه‌ای که هر کس را دوستی در سفر بودی و از حال او خبر نداشتی، در هر سال يك روز معین در آن نگریستی بر حال آن غریب مطلع شدی.

چهارم حوضی که در سال يك روز نمرود برکنارش طرح جشنی انداختی و هر کس از مشروبات مثل خمر، گلاب، سرکه و شیر در آن ریختی، همه مخلوط شدی و چون قدحی از آن برمیگرفت هر چه انداخته بود همان درقدح آمد.

پنجم غدیری بر اطرافش صورت بلادی که در حکم نمرود بود نقش کرده پس اهالی هر بلده‌ای که نافرمانی میکردند چون از آن غدیر برصور آن بلده روانه کردی در آن سال آن شهر غرق شدی.

ششم درختی بر سربارگاه نمرود نشانده بودند که پس و پیش هر قدر مردم جمع شدند همه را سایه دادی.

هفتم صورتی بود از سنگ بیرون شهر ساخته بودند که مانع درآمدن حیات، عقارب، پشه و کیک بود.»

دوره‌های هفتگانه خروج یا جوج و ما جوج

«ظاهر آ چنین بنظر میرسد که کلمه یا جوج و ما جوج عبری باشد ولی اصل ایندو کلمه عبری نیست و از لغات بیگانه باین لغت وارد شده و باین صورت درآمده است. قوم یا جوج و ما جوج قبایل وحشی بیابانی بوده‌اند که در دشتهای شمال شرقی میزیسته‌اند و از روزگار قبل از تاریخ تا قرن نوزدهم میلادی بطرف بلاد غربی و جنوبی سرازیر میشده‌اند و قسمتی از آن قبایل در عصر اخیر در اروپا «میگر» و در آسیا «تاتار» نامیده شده‌اند.

جای تردید نیست که شعبه‌ای از این قبایل در سال (۶۰۰ ق.م) در سواحل دریای سیاه منتشر شده بودند و از کوههای قفقاز سرازیر میشده و بر آسیای غربی حمله میبرده‌اند و یونانیان ایشانرا بنام «سی تهین» مینامیده‌اند و همین نام در کتیبه داریوش در استخر نیز ذکر شده و مسلم است که مردم کوهستانی از غارتگری ایشان بکوروش شکایت کرده‌اند و کوروش برای جلوگیری ایشان سدی بنا نهاد.

خروج قبایل یا جوج و ما جوج به هفت دوره تقسیم میشود:

دوره ماقبل تاریخ - دوره فجر تاریخ. در این دوره آثار دو گونه زندگی پدیدار است: زندگی بیابان گردی و زندگی استقرار - دوره سوم از هزارسال قبل از میلاد شروع میشود - دوره چهارم را باید در سال ۵۰۰ قبل از میلاد و مقارن با عصر ظهور کوروش دانست. در این تاریخ حکومت متحد ماد و فارس بوجود آمد و ناگهان اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات قبائل «سی تهین» آسوده شد - دوره پنجم از هجوم قبایل وحشی موافق با قرن سوم قبل از میلاد است دوره ششم از ادوار هجوم این قبایل وحشی قرن چهارم میلادی است که تحت زمامداری و سرپرستی قاید بزرگ خود بنام «آتیلا» سربلند کردند و تمدن و امپراطوری روم را از میان بردند. دوره هفتم یا دوره اخیر قرن دوازدهم میلادی بود که جمعیت‌های عظیمی از قبایل منغولیا، فراهم شدند و تحت زعامت چنگیزخان بر ممالک اسلامی و عربی هجوم بردند و بغداد را ویران کردند.

با توجه باین حوادث معلوم میشود که قسمت معظم آسیای غربی از قرن ششم قبل از میلاد همچنان در معرض حملات قبایل «سی تهین» منغولی بوده و زمانیکه این حملات ناگهان متوقف شده عصر سلطنت کوروش بوده و بنابراین یا جوج و ما جوج همین قبایل سی تهین هستند که ذوالقرنین یعنی (کوروش) برای جلوگیری از هجوم ایشان سد آهنینی را بنا کرده و باینوسیله راهی را که این قبایل وحشی برای هجوم با آسیای غربی اختیار میکردند، مسدود ساخته و دیگر خبری از هجوم این اقوام در این ناحیه شنیده نشد.

قصص قرآن با فرهنگ قصص (سید صدرالدین بلاغی)

جنبه‌های اجتماعی عدد هفت را در نظر میگیریم. رسوم جالب

و پرشکوه آنرا که از هفت‌شین^۱* آغاز میشود، یادگاری از مهر اجدادی ماست به جهان و آفرینش، تا قبل از حمله اعراب بایران. ایرانیان در سر سفره نوروزی خود بمیمنت شروع سال نو هفت‌شین را که نشانه‌هایی از برکت بودند می‌چیدند. اعراب حمله میکنند، یورش بی‌سابقه این قوم سبب دگرگونیهای بسیاری در تاریخ اجتماعی این ملت میگردد. شراب از جانب قوم فاتح، منع میگردد، ایرانیان با استقامت و پایداری در سنن و اندیشه‌های قومی بجای برچیدن بساط هفت‌شین، نام آنرا تغییر داده و به هفت‌سین^۲* مبدل میسازند، هفت‌سینی که دیگر منع شراب مانع برچیدنش نمیشود. مهم تقدس این عدد و حفظ آنست، مهم حفظ ملیت و سنن است. این نمودار يك پایداری عظیم ملی است، پایداری ملتی که راه هر نفوذ بیگانه‌ای را با اعتقاد سخت خود سد کرده است و به همین دلیل همه‌گاه در تاریخ نامش را جاودانه نموده است.

* ۱- هفت‌شین

ایرانیان پیش تا قبل از نفوذ عرب، خوان نوروزی خود را که امروز بنام سفره هفت‌سین در ایران معمول است با چیدن هفت چیز در سفره که حرف اول هر چیزی (س) باشد نمی‌آراستند.

عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان نوشته‌اند چیدن هفت سین در سفره نوروزی بعد از نفوذ عرب در ایران معمول شده است. و نیز نوشته‌اند که ایرانیان باستان از زمان نفوذ عرب خوان نوروزی خود را با هفت چیز که حرف اول (ش) بوده است آراسته و آن هفت چیز عبارت بودند از: شمع - شیرینی - شراب - شیر - شربت - شکر و شانه با گلاب و پس از نفوذ عرب بعلت اینکه یکی از هفت چیز شراب بود، چون در دین اسلام شرب شراب نهی شده است از این جهت هفت‌شین را موقوف و بجای آن هفت‌سین فعلی معمول شد.

حال ببینیم که این هفت سین امروزی که جایگزین هفت‌شین سابقه شده است چه چیزهایی است؟ و غیر از هفت‌سین امروزی که عبارت باشد از سیر - سرکه - سیب - سماق - سمنو - سنجید - سبزی چیزهای دیگری هم می‌گذارند مانند: شیرینی - نان و پنیر - سبزی خوردن - میوه - سکه - تخم مرغ پخته و رنگ کرده - گل - گلاب و ظرف آبی که ماهی کوچک قرمز در آن باشد.

ایرانیان باستان پیش از آنکه تحویل سال واقع شود سراپای خود را پاك

می‌شستند، جامه نو میپوشیدند و با سرودن اوستا و انجام تشریفات مذهبی بر سر سفره نوروژ که نیکو آراسته میشد بانتظار شنیدن صدای کوس و دهل شاهی یا نقاره که آغاز نوروژ بود می‌نشستند.

درباره هفت‌سینی که شماره و تعداد امشاسپندان بر سر سفره قرار میدهند تا آنکه نماینده (صفات) اهورمزدا باشند. تصور میرود این آداب از قدیم بنام هفت‌چین که بمعنی میوه چیده شده است و بیاد امشاسپندان هفتگانه مییاشد مقرر بود.

البته عدد هفت و انتخاب آن جزو اعداد سعد بشمار می‌آید و از خیلی قدیم آنرا بفال نیک می‌گرفتند. پس از مرور ایام چون واژه «چ» در زبان عربی نبود باین جهت حرف «چ» به «س» تبدیل شده است.

هفت‌چین یا هفت‌سین شامل انواع شیرینی و شربت بوده که سر سفره آماده میکردند، «مجله هنر و مردم».

* ۳ - هفت‌سین

ایرانیان قدیم در آئین زرتشت، اهورامزدا را مظهر پاکی میدانستند و در مقابل او اهریمن را پدید آورنده پلیدیها میدانستند و میگفتند در پیرامون اهورامزدا فرشتگانی هستند که مظاهر صفات حسنه هستند از جمله هفت فرشته، مظهر هفت صفت نیک: روشنائی - راستگوئی - خوشوقتی - نیکوکاری - توانگری - امانت - احترام به بزرگان. که نام هر یک از آنان با «سین» شروع میشد، باین جهت هنگام تحویل سال نو سفره میگسترند و هفت قسم خوراکی که نام هر یک با «سین» شروع میشود: سیر - سرکه - سیب - سماق - سمنو - سنجد - سبزی. در سر سفره می‌نهند و هر کدام را مظهر یک فرشته دانسته و از آن بسلامتی و سعادت و سرسبزی تفال میزنند.

و نیز حدیثی است از حضرت امیرالمومنین (ع) که میفرماید:

روز عید نوروژ هفت آیه‌ای را که اول آن سین است (هفت سین سلام) با گلاب و زعفران و مشک بر ظرف چینی بنویسند و آبش را بنوشند تا یکسال از درد محفوظ مانند:

سلام قولاً من رب الرحیم . سلام علی نوح فی العالمین. سلام علی ابراهیم. سلام علی موسی و هارون. سلام علی آل یاسین. سلام علیکم طبتم فادخلو هاخالدین. سلام همی حتی مطلع الفجر.

در شیراز علاوه بر هفت‌سین هفت‌میم را هم در سفره می‌گذارند: مدنی - مرغ - ماهی - میگو - مسقطی - مویز - ماست.

فرهنگ دکتر معین - دائرةالمعارف اجتماعی - آداب و رسوم مردم شیراز



اینبار به شاهنامه روی میکنیم به سرودهای ملی و میهنی آن

یادی از بزرگ مرد طوس مینمائیم. از فردوسی یعنی زنده کننده جاودانه‌ترین یاد‌های تاریخی این ملت سخن میرانیم.

ظهور فردوسی در تاریخ ادبیات ملت ایران يك تولد و پا به عرصه نهادن معمولی نیست، او يك ناجی است، يك راوی و حافظ ملیت این قوم است. سدی است در برابر سیل خانمان برانداز فراموشی‌ها، از یاد رفتن‌ها، دیوار محکمی است از استقامت و نبوغ. فردوسی هر آنچه از عمر داشت در راه تجلی و زنده نگاهداشتن تاریخ ایران گذراند، فسوسا که دست‌زمانه، قدرشناسی مرسوم آدمها روح بزرگ مرد طوسی را نیز آزرده! داستان نقره و طلا پیش آمد، مهم این نیست که چه‌سان به‌ارج دادن فردوسی نشینند، مهم قدرشناسی مردم روزگار در زمانه است، مهم طلا نیست بل نفس طلا است که اشک ندامت برچشمان شاعر بزرگ قرون و اعصار ما جمع میکند، اشکی بر بی‌سپاسی، غصه‌ای بر قصه ارزشها و بی‌ارزشها!!

فردوسی شاهنامه را می‌سراید شاعر بزرگ طوس در این راه جانبازی میکند بلندهمتی ارائه مینماید تا که فرزندان این قوم بدانند که چه بودند، چه کردند و چه دیدند.

بانظری به‌شاهنامه ارزش عدد هفت و نیز تکرار آنرا بکرات درمی‌یابیم.

ابتدا خواستیم که فصل عدد هفت را در شاهنامه به‌ادبیات واگذاریم، اما لختی درنگ ما را از این کار منصرف کرد، زیرا شاهنامه زبان تاریخ ما بگونه شعر است، حرف تاریخ است. هدف زنده کردن یاد‌های تاریخی میباشد و ما بدلیل این پژوهش هر آنچه از عدد هفت در شاهنامه* ردپائی پیدا کردیم تکرار میکنیم و خود آگاهیم که، یادآوری آن در حقیقت یادآوری نفوذ هفت در افسانه‌های تاریخی ملت ماست.

✽ هفت خوان رستم

«هفت‌خان» معمولاً این کلمه را بصورت هفتخوان نویسند و بعضی وجه تسمیه صورت اخیر را آن دانسته‌اند که رستم و اسفندیار پس از هر کامیابی، خوانی از اغذبه لذیذ میگستردند، ولی این وجه صحیح نمی‌نماید و بنظر میرسد که صحیح آن هفت‌خان باشد بمعنی منزل و مرحله.

یکی از داستانهای مشهور شاهنامه که عبارت از سرگذشت رستم پهلوان در سفر مازندران است. هنگامیکه کیکاووس در مازندران به بند افتاده بود رستم برای نجات دادن او رفت و در راه به دشواریها و بلايائی دچار شد و هفت واقعه مهم برای او رخ داد که از آنها سلامتی و پیروزی گذشت:

جنگ با شیر - یافتن چشمه آب - جنگ با اژدها - کشتن زن جادو - گرفتار شدن اولاد بدست رستم - جنگ با ارژنگ دیو - کشتن دیو سپید.

فردوسی، رستم را نمونه انسانی تمام و پهلوانی نجیب که دارای هفت مرتبه عالیه شجاعت - راستی - رحم - انصاف - عدالت - عفت و وفاداری باشد معرفی مینماید و زندگی جاودانه شاهنامه او بیشتر وابسته بنام رستم است. اکنون این رستم بزرگوار و نیکنام که پشت و پناه شهرياران ایران بوده باید بناگزر شاهزاده‌ای بزرگ را بدست خود تباه سازد، آنهم شاهزاده‌ای دلیر که در راه دین و آئینش شمشیر زده جهاد کرده و بارها ایران را از اضمحلال رهانده و از همه اینها گذشته ولیعهد ایرانست.

در آخرین نبرد بین رستم و اسفندیار، رستم خواهشگریها را تکرار و تجدید میکند، اما اسفندیار مجال سخن نمیدهد، و به‌وی می‌تازد. رستم بناچار بدان‌سان که سیمرغ گفته گراندرکمان میراند و راست بچشم اسفندیار میزند.

هرچند پایان داستان غم‌انگیز است با اینهمه اسفندیار به رستم بغض و کینه شدید ندارد، پرسش را به قاتلش می‌سپارد که تربیت کند. رستم از اینکه شهریاری چون اسفندیار را کشته است سخت بیتابی، زاری و افسونی که بکار برده اعتراف میکند و از بدنامی که در پیرانه سرپس از آنهمه افتخار بهره‌اش شده است می‌گرید و مینالد:

همانا کزین بدنشانه منم وزین تیرگر در فسانه منم
رستم پس از غلبه بر افراسیاب هفت سال در توران پادشاهی کرد.

فردوسی و شاهنامه او (حبیب یغمائی) و فرهنگ دکتر معین



هفت‌خوان اسفندیار

«نظیر سرگذشت رستم برای اسفندیار هم رخ داده است. وی در دلاوری همانند رستم است. از وقتی که سلطنت به خانواده آنان منتقل شده نگاهبان تاج و تخت ایران بوده، دشمنانی قوی پنجه را مغلوب ساخته، به‌زرتشت گرویده و باخلاص تمام آئین وی

را در سراسر ایران گسترده، جوانی مهذب و مذهبی و نامدار و از همه اینها برتر. ولیعهد شاهنشاه ایران و مورد ستایش همه ایرانیان است.

اما بهانه ومایه نزاع، حرص وطمعی سخت نکوئیده از پدر و پسری خوشبخت است، چه اسفندیار از پدر توقع دارد که گشتاسب پای از تخت سلطنت بکشد و تاج شهرباری برسروی نهد و گشتاسب بدین توقع تن درنمیدهد و با اینکه ستاره‌شناسان بوی گفته‌اند که اسفندیار بدست رستم کشته میشود عالماً عامداً فرزند را به سیستان میفرستند و بهوی فرمان میدهد که بدست پهلوانی چون رستم بند نهد و او را بدرگاه آورد. اسفندیار از نبرد با رستم سخت کراحت دارد، نه از بیم او بلکه بیشتر پیاس دلیری و بزرگواری وعظمت واحترام مقام او.

اکنون وقتی کسی بکاری مهم ودشوار اقدام کند میگویند «باید از هفت‌خان بگذرد» هفت‌خان اسفندیار عبارتند از کشتن دو گرگ - کشتن شیران - کشتن اژدها - کشتن زن جادو - کشتن سیمرغ - گذشتن از برف - گذشتن از رود و کشتن گرگسار. فردوسی و شاهنامه او - فرهنگ دکتر معین

* * *

رستم پس از آنکه هفت سال در توران زمین فرمانروائی میکند، بدرد دوری از میهن گرفتار میشود و بدانجا باز میگردد. افراسیاب همینکه از این رقیب رهائی مییابد یجنگیدن آغاز میکند و ایران را ویران میسازد. گودرز برادر رستم بر اثر رویائی از ماجرا آگاه میشود و فرزند خود گیو را از پی کیخسرو (فرزند سیاوش) میفرستد. کیخسرو دوباره پیروز خواهد شد ولی گیو پس از هفت سال جستجوی دردناک او را بازمی‌یابد. خسرو چشم براه او بود زیرا مادرش آخرین سخنان و پیشگوئی سیاوش را باو بازگو کرده بود.

* * *

مدت زمانیکه جمشید شهرباری میکرد فرمانروای هفت اقلیم بود و بر پربان و آدمیان، پادشاهی داشته و او شیاطین را فرمان داد تا برای وی گردونه‌ای بسازند و بر آن نشست و هرسوی در هوا بگردش پرداخت و نخستین روزیکه وی بر آن مرکب نشست روز اول فروردین ماه بود و از روشنی و بهاء این روز آگاه شد و آن روز را نوروز خواند.

و نیز گویند آنگاه که فریدون به شهرباری رسید نیز فرمانروای هفت اقلیم بوده است.

* * *

بعد از مرگ یزدگرد بن بهرام میان دو فرزندش فیروز و هرمز اختلاف افتاد. گویند در روزگار وی بود که هفت‌سال بر مردم گذشت و بسیاری دامها و جانوران از

میان رفتند، آنگاه خداوند بارانی فرستاد و زمین را پاکیزه کرد و کشت‌ها بالیدن گرفت و هر دانه‌ای ششصد دانه داد و بعضی مفسران گفته‌اند: «چون دانه‌ئی است که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه است.» فیروز در آن قحط سال به تمام کارگزاران و والیان و وکیلان فرمان داد تا آنچه در خزائن هست میان مردم تقسیم کنند و در معاش حسن تدبیر بکار برند.

* * *

اشک پسر اشکان هفت سال فرمانروا بوده است.

* * *

داریوش سوم نیز هفت سال پادشاهی کرد.

* * *

گیو هفت سال در مرز توران در پی کیخسرو میگشت و سرانجام او را در مرغزاری یافت.

* * *

جنگی که میان کیکاوس و شاه مازندران رخ داد خون بسیاری ریخته شد و شاهنشاه پس از هفت روز جنگ، کلاه کیانی را از سر برداشت.

* * *

اردشیر سوم پادشاه ساسانی پس از فوت پدرش شیرویه در هفت سالگی به سلطنت رسید و نایب السلطنه داشت.

* * *

هفت انتقام

«هرکس ستم روا دارد ولو هر چند اندک باشد، بنا باستعاره بلیغی که کراراً از قلم شاعر جاری میشود، «درخت انتقام برمی‌نشانند» و در این مورد فردوسی خالق شاهنامه هفت انتقام اساسی تاریخ ایران را مشخص کرده است. از خصوصیات انتقام، یکی آنکه این انتقام اجباری است. مسبب يك زیان و یا آدمکشی ولو در حق آدم بدکاری باشد میدانند که یکرشته کینه‌توزی پایان ناپذیری را آغاز کرده است و انگهی انتقام مرده ریگی میشود و از نسلی به نسل دیگر منتقل میگردد. از آنجمله فریدون پادشاه سالخورده با زاده شدن نبیره خود منوچهر نیرومند

میشود و به خونخواهی ایرج فرزند از دست رفته خود امیدوار میگردد. بعدها کیخسرو در اندیشه خونخواهی پدر خود سیاوش بسرکردگان خویش از پای نمی‌نشیند.

همینطور شاپور پادشاه ساسانی انتقام تازه‌ای را می‌انگیزد «که این کینه هرگز نگردد نهان» در یک گفتار بهمن، که به نحوی مراحل دوران پهلوانی را خلاصه میکند، میبینیم که چگونه انتقام‌ها بطور اجتناب‌ناپذیر یکی پس از دیگری برمی‌آید. گاهی انتقام جنبه رمزی و سمبولیک بخود میگیرد. مثلاً کیخسرو این توفیق را از خدا می‌خواهد که نیای خود افراسیاب را در همانجا بکشد که او سیاوش را کشت. این کینه‌توزیها با ظرافت‌کاریهایی همراه است که خاص ایرانیان نمیباشد بلکه عربستان قدیم نیز از آنها آگاه بوده است. مثلاً آنکه پیروز شده است سرو تنه‌خون‌آلود رقیب را بزین اسب خود می‌آویزد. حتی یکی از ایرانیان از شادی اینکه وظیفه شوم خود را بخونخواهی سیاوش انجام داده است، چهره خود را بخون دشمنی که کشته است آغشته میسازد.»

در تاریخ تمدن ویل دورانت (ترجمه احمد آرام - فصل سیزدهم) مینویسد که: «زرتشت برای اهورا مزدا هفت جلوه یا هفت صفت بر می‌شمارد که عبارتست از: نور - عقل‌نیک - راستی - قدرت - تقوی - خیر - فناپذیری ولی چون پیروان وی بشرك و پرستیدن ربهای متعدد عادت داشتند، باین صفات رنگ اشخاص دادند و آنها را امشاسپندان یا قدسیان جاودانی نام نهادند و چنان معتقد شدند که این امشاسپندان در زیر نظر اهورامزدا جهان را می‌آفرینند و بر آن تسلط دارند.» و در فصل سیزدهم کتاب آمده است که:

«در چنین دولتی (هخامنشی) حق و قانون منحصر باراده شاه و قدرت قشون بود، و هیچ حقی در برابر این حق محترم شمرده نمی‌شد، و هیچ سابقه و سنتی بدون آنکه بر حکم شاه متکی باشد ارزش نداشت، چه ایرانیان بآن فخر میکردند که قوانین ایشان تغییرناپذیر است و وعده یا فرمان شاه بهیچ وجه نباید نقض شود، تصمیمات و احکام شاه در نظر آن مردم همچون وحی و الهامی بود که از جانب اهورامزدا بشخص شاه نازل میشود، باین ترتیب قانون مملکت عنوان مشیت الهی را داشت، و سربچی از فرمان و خواست الهی بشمار میرفت. قوه عالی قضائی در اختیار شخص شاه بود ولی غالباً عمل قضاوت را یکی از دانشمندان سالخورده واگذار میکرد. پس از آن محکمه عالی بود که از هفت قاضی تشکیل میشد و پائین‌تر از آن محکمه‌های محلی بود که در سراسر کشور وجود داشت.»

* * *

هفت فرشته بزرگ (خدایان آریائی)

«امشاسپند یا امشاسفند، عنوان هفت فرشته بزرگ که تحت نظر اهورامزدا بوده،

امهر اسپند هم نیز گویند
ملك الشعرا بهار:

براه خداوند وامهر اسپند بجان کوش تا وا رهی از گزند
کلمه امشاسپندان مرکب است از حرف نفی «ا» و کلمه «مش» که بمعنی مرگ
بوده و سپنت بمعنی مقدس که رویهم رفته بمعنی جاودانان مقدس ترجمه میشود و عبارتند از.
اردیبهشت (مظهر راستی) خرداد (مظهر کمال) امرداد (مظهر جاودانی) بهمن
(مظهر نیکی) شهریور (مظهر توانائی) اسفند (مظهر آدب و فروتنی) - درمتون متاخر
زرتشتی ایزد بهرام را هفتمین امشاسپند محسوب داشته اند.»
زبان و زبانشناسی (دکتر محمد شفیع) و فرهنگ دکتر معین

* * *

و نیز هفت ملتی که بقول صاحب مصطلحات، اصل هفتاد و دو
ملت میشود و دیگر * ملل منشعبات آن.
نظیری نیشابوری:

کتاب هفت ملت گر بخواند آدمی عامی است
نخواند تا ز جزو آدمیت داستانش را
شیخ سعدی:

کتاب هفت ملت مانده بر طاق فراموشی
مرا سی پاره دل بسکه نیکوفال میباشد
طاهر وحید:

دیده ام صد ره کتاب هفت ملت را وحید
جز ادب شیرازه نبود دفتر آداب را
صاحب مصطلحات در رساله احقاق حق نوشته که آنچه از علماء تحقیق شده اصل
هفتاد و دو ملت عبارتند از: جبری - قدری - مشبه - منزه - سنی - شیعی - خارجی.

* * *

تاریخ آنگاه نام هفت خانواده نجیب رامی برد و داستان بردیای *
(اسمردیس) دروغین و شورش هفت خانواده نجیب پارسی را...
* بردیا یا اسمردیس پسر کورش کبیر و برادر کمبوجیه، وقتی که کمبوجیه

قصد حرکت بجانب مصر کرد از بیم آنکه مبادا بردیا در غیاب وی ادعای سلطنت کند فرمان داد او را پنهانی بقتل رسانیدند. هنگامیکه کمبوجیه در مصر بود مگی موسوم به گئوماتا بنام برد یا ادعای سلطنت کرد و به بردباری غاصب معروف شد.

وی در غیاب کمبوجیه که در مصر بود خود را بردیا برادر کمبوجیه و پسر کوروش که پنهانی کشته شده بود معرفی کرد چند ماه سلطنت داشت، لکن مورد بدگمانی قرار گرفت و روسای هفت خانواده نجیب پارسی که حق داشتند بی اجازه بکاخ پادشاه وارد شوند توسط یکی از زنان دریافتند که او بردیای حقیقی نیست، لذا با داریوش اول همعهد شده وارد کاخ شدند و بردیای غاصب را کشتند. (مدت سلطنت کمبوجیه فرزند کوروش کبیر هفت سال طول کشید).

تحلیل هفت پیکر (دکتر محمد معین)

و یا اینکه قول هر دوت در ذکر هفت قبیله* پارسی را:

* «در عهد هخامنشی هفت قبیله در فارس بوده اند. در فارس، در دخمه شاهان هخامنشی معروف به نقش رستم در بالای آرامگاه منسوب به داریوش، جزو نقوش، از دوطرف تصویر شش تن منقوش است که با پیکره شاه که در وسط ایستاده هفت تن میشوند.»

* * *

این نفوذ آنچنان خود می نمایاند که حتی در نقش رستم در زیر آرامگاه شهریاران هخامنشی نیز ما با هفت نقش از پادشاهان ساسانی برخورد میکنیم. نقش رستم يك آرامگاه نیست، بل يك یادگار بزرگ ملی است، يك سند پرشکوه از تاریخ امپراطوری ملتی است که خود برای زیستن و عظمت بیشتر تلاشی بزرگ و ستودنی آغاز کرد. تلاشی برای زنده نگاهداشتن نام ایران و ایرانی، بر تارك نقش رستم نیز هفت نقش، يك یادآورنده بزرگ از نام این عدد در تاریخ ایران است.

به همدان پامیگذاریم به نخستین پایتخت بزرگترین شاهنشاهی ایران به هسته اصلی و مرکزی ایجاد کننده با شکوهترین یادگار این ملت. به هفت قلعه شهر که کاخ دیوکس پادشاه ماد بر آن نهاده شده روی میکنیم. هفت قلعه با رنگهای گوناگون چونان حصاری

بوده‌اند بر شهر و کاخ پادشاه*.

* «این همان قلعه‌ای است که امروز اکباتان نامیده میشود. طرز قرار گرفتن این حصارها طوری بود که هر يك از آنها فقط باندازه دندانه‌های خود از حصار مقدم بلندتر بود.

وضع طبیعی این نقطه که بصورت تپه‌ای مجزا از دیگر قسمت‌هاست تا اندازه‌ای به آمدن این وضع کمک کرده است. با اینحال، این طرز ساختن حصار تا اندازه‌ای زیادی عمداً چنین انجام گرفته است.؟ جمعاً تعداد هفت حصار موجود است و کاخ شاهی و خزاین پادشاه در داخل آخرین حصار قرار دارد. طول طولیترین این حصارها با طول حصار آتن برابر است. این حصارها هر يك دندانه‌هایی برنگهای مختلف دارد که چنین است:

حصار اول برنگ سفید، حصار دوم برنگ سیاه، حصار سوم ارغوانی، حصار چهارم آبی، حصار پنجم سرخ نارنجی رنگ. اما در حصار آخر یعنی حصار ششم و هفتم یکی نقره‌ای فام و دیگری طلائی رنگ است.

دیوکس این حصارها را برای آسایش خاطر گرد خانه خود احداث کرد و بدیگر مردمان امر کرد در خارج از حصارها سکونت کنند.»

بیست و پنج قرن تاریخ معماری ایران (هادی سیف)

* * *

گام را فراتر می‌نهیم به‌واژه هفت آتشکده میرسیم، آنجا که در ایران باستان به‌یمن هفت سیاره تنها هفت*^۱ آتشکده را بنا کرده بودند، آتشکده یعنی مظهر تجلی اهورامزدا، حافظ آتش و جاودانی. هفت در این مورد نیز نقش جاودانه‌ای از خود دارد، و در همین آتشکده است که سرود هفت*^۲ هات خوانده میشود.

*۱- هفت آتشکده (هفت آذر) - (هفت‌اخگر) فرهنگ‌نویسان شماره آتشکده‌های ایران باستان را هفت دانسته و گفته‌اند که آنها را بشماره هفت سیاره ساخته‌اند و در هر يك بخوری متناسب با آن سیاره می‌سوزانیدند. هفت آتشکده معروف ایران قدیم از اینقرار است:

آذر مهر - آذر نوش - آذر بهرام - آذر آئین - آذر خرداد - آذر برزین - آذر دهشت.

*۲- هفت هات

«هفت هات يك هفتم گاتهاست و گاتها يك سوم یسن و یسن يك سوم اوستا) $\frac{1}{۶۳}$

اوستانی کنونی) که سرودهای زرتشت پیامبر باستان ایران میباشد:
۱- آهنگ استوار کردن زندگانی براندیشه نیک - گفتار نیک - کردار نیک.

- ۲- نماز گزاردن پیرامون آذرخدائی.
 - ۳- گرامی داشتن خدا و پرتوهایش.
 - ۴- گرامی داشتن زمین و آب.
 - ۵- گرامی داشتن زنان نیک و مردان نیک.
 - ۶- چاکری برادری دینی از راه دانش و خرد.
 - ۷- نماز به خدا و نیایش برای زندگانی سودمند در راه خدا.»
- هفت‌هات (دکتر علی اکبر جعفری)

* * *

و بدنبالش هفت فرشته آسمان، هفت امشاسپند در آسمان اندیشه مقدس زرتشت برای خیر و خوبی به پرواز درمیاید. مظاهر راستی و کمال، جاودانی و نیکی، توانائی و فروتنی.

* * *

از تاریخ ایران بیرون می‌آئیم، همسایه قدیم و پرقدرتش را انگاره می‌کنیم، یونان قدیم را و به روایات تاریخی و به شناخت نفوذ عدد هفت در این سرزمین کهنسال می‌پردازیم و افسانه آریان* دختر مینوس پادشاه جزیره کرت را تکرار می‌کنیم.

* «آریان دختر مینوس پادشاه جزیره کرت. ذکر این نام یکی از افسانه‌های یونان کهن را بیاد می‌آورد:

مینوس پادشاه جزیره کرت همسری داشت بنام پازیفائه (مادر آریان). پازیفائه عاشق گاو وحشی سفیدی شد و از همخوابگی با آن گاو، فرزندی نیمه گاو و نیمه انسان بدنیا آورد که بر او نام مینوتور نهادند. مینوس برای پنهان نگاهداشتن این موجود عجیب، یکی از مهندسان چیره دست آتن دستور کاخی را داد که آنقدر اتاق و دالانهای پرپیچ و خم داشت که هر کس پا بدرون آن می‌نهاد دیگر راهی به بیرون نمییافت. این کاخ لایبرمت بود. اندکی پس از ساختن آن، جوانان آتن پسر پادشاه جزیره کرت را کشتند. مینوس پس از غلبه بر آتنیان دستور داد که مردم آتن هر ساله هفت پسر و هفت دختر به کرت بفرستند تا خوراک مینوتور گردد. تزه فرزند پادشاه آتن مصمم شد میهنش را از این خراج معاف گرداند. از مادرش اژه اجازه گرفت در شمار هدایا (قربانیان مینوتور) به کرت رهسپار گردد. چون بجزیره کرت رسید دل‌باخته آریان دختر پادشاه کرت شد و چون عشق از دوسو بود آریان کلاف نخی به تزه داد که آنرا

در راهروهای پرپیچ و خم لایبرنت بر زمین بگستراند و در پیرون آمدن از آن، راه خود را بجوید. تزه با قربانیان دیگر وارد لایبرنت شد و مینوتور راکشت و آریان را از کاخ شاه ربود و با او از کرت گریخت و به جزیره فکس سس رسید و در آنجا آریان را رها کرد.

آریان خود را بیاری با کوس خدای شراب دلداری داد. افسانه آریان کنایه ایست از ناپایداری مردان در عشق زنان. و رشته آریان در ادبیات اروپائی یادآور وسیله ایست که راهنمای ما میتواند شد و همان جرقه ایست که ذهن ما را ناگهان روشن میسازد.»
«ای آریان من همان تزه راهنوردم که شما را بدست با کوس می سپارم تا بتوانم براه خود ادامه دهم.»

مائده های زمینی (آندره ژید)

* * *

تب (BEB) شهر عمدۀ در یونان قدیم. بر طبق روایات، کادموس آنرا بنا نهاد. نامش در افسانه های یونانی زیاد می آید. مثلا ادیب، اییگونهها، مخالفان هفتگانه تب - سفینکس.

دائرة المعارف فارسی جلد اول (غلامحسین مصاحب)

«مجموعه خدایان معبود یونانیان که همه از ریشه آریائی هستند و نزد ملل قدیمه آریائی کمابیش وجود دارند عبارتند از:

- ۱- زئوس (خدای خدایان) پدر کل.
- ۲- آپولو خدای آفتاب.
- ۳- پوزیدن خدای دریاها.
- ۴- هستیا خدای مونث و مادر - الهه کانون خانوادگی.
- ۵- دمی تر خدای مونث - مادر زراعت و غلات.
- ۶- هرمس خدای حکیم و آفریننده.
- ۷- آرس خدای جنگ.»

تاریخ ادیان (علی اصغر حکمت)

ویا در افسانه های قومی مشرق و داستانهای هزار و یکشب* را و اینکه در طول این قصه ها چه بسا که با نفوذ عدد هفت روبرو میشویم. از آنجمله در داستان سندباد بحری و سفر دریائی پرماجرایی او که سندباد را با چه مخاطره ها و عجایب که روبرو نمیشود!

* هفت سفر دریا

در داستانهای هزار و یکشب (الف لیلة و لیلة) عدد هفت مکرر آمده، از جمله: سندباد بحری هفت سفر دریائی کرده و عجایب بسیار دیده است.

«روزی حکیم سندباد مربی ملکزاده بطالع او نظر کرد و دید که ملکزاده تا هفت روز سخنی خواهد گفت که آن سخن سبب هلاک او شود. ملک چاره پرسید، حکیم گفت او را در نزهتگاهی بگذار و آلات طرب و مغنیان بدو جمع آور تا او هفت روز بعیش و نوش بگذرانند. ملک کنیزکی خوبروی را که از خاصان بود بخواست و پسر بدو سپرد، و گفت با خواجه خود بفلان قصر شو و تا هفت روز مگذار از قصر بیرون آید، و او چنین کرد.

در این کتاب آمده است: که «ملک غیور» خداوند جزایر بلادچین و دریاهای آن نواحی برای دختر خود «بدور» قصور هفتگانه بنا کرد که هر قصر از یک جنس گوهری است جداگانه:

قصر اول بلور: قصر دوم زرخام - قصر سوم آهن چینی - قصر چهارم جزع یمانی - قصر پنجم نقره خام - قصر ششم طلای سرخ - قصر هفتم جواهرات. و این قصرها را فرشهای فاخر و حریر گسترده و ظرفهای زروسیم و سایر آلات و اسباب ملوکانه در آنجا گردآورده و دختر خود را فرموده که هر چندگاه در یکی از قصرها بسر برد و تمامت سال را در قصور هفتگانه بعیش و شادی گذارد.

و نیز در همین کتاب از هفت وادی - هفت کوه و هفت دریا یاد شده است. در هزار و یکشب آمده است (در حکایت حسن بصری و نورالنساء) «حسن عصائی دارد و خاصیت این عصا آنستکه هر که بر او مالک شود به هفت طایفه جن حکم میراند و هر وقت آن عصا را بر زمین زند همه طوایف جن در خدمت او حاضر شوند و پادشاهان روی زمین به مالک آن عصا فروتنی کنند. و میگویند ای خادمان این نامها در نزد من حاضر آئید. ناگاه زمین میشکافت و هفت تن عفریت که هر یکی را پای در قعر زمین و سر به ابراندر است، بدر میآیند و در برابر حسن سه بار زمین بوسه میدهند و میگویند: ای خواجه چه میفرمائی که فرمانبردار توایم، و اگر بخواهی دریاها را بخشکانیم و کوهها را از جای خود به جای دیگر کنیم. ما هفت پادشاهیم هر یکی از ما به هفت قبیله از جنیان و عفریتان حکمرانست، ما هفت تن به چهل ونه گروه از طوایف جن مسلطیم ولی خدمتکار و بنده توئیم و هر کس به این عصا مالک شود بر همه فرمانرواست».

* * *

لقمان گفت: خدایا مرا عمری به بخش. بدو گفته شد که جای پای آهوان را در کوهی که راهش دشوار باشد و جز باران به آن راه نباشد برگزین یا هفت کرکس برگزین تا هر گاه یکی از آنها برود کرکسی دیگر با تو باشد و او کرکسها را برگزید

و کرکسان جوجه کردند و هرگاه یکی میمرد، دیگری را میگرفت تا آنکه هفتمی ماند.

* * *

از عبدالرحمان بن زید بن اسلم روایت شده است که گفت: «در هر قریه‌ای از قریه‌های نوط صد هزار مرد جنگنده و رزمجوی وجوب داشت. گویند که ایشان هرگاه مرتکب فحشائی میشدند چهار درهم بدان شخص مقابل غرامت می‌پرداختند و این در مورد سدوم نیز امری مشابه یافت و آنها سر باز زدند. گویند ابلیس در صورت پسری نزد ایشان رفت و آنان را به خویش فراخواند و این کار برای ایشان در مورد غریبان به گونه عادتی در آمد.

کلبی معتقد است که حبرئیل بدانجا رفت و بالهایش را در زمین فرورد و قریه را با خویش برداشت و آن را بالا برد، چندان که اهل آسمان بانگ سگان و آواز خروسان را میشنیدند، آنگاه قریه را واژگون کرد و خداوند سنگ پاره بر بازماندگان و مسافران ایشان فرستاد و از محمد بن کعب روایت گردیده آنانکه این کار را کردند هفت تن از ایشان بودند که سر کرده ایشان مردی بود بنام نمروء.

* * *

گویند: «در جنگ احد، اصحاب پیغمبر گریختند و فقط هفت نفر آنان باقی ماندند که امیرالمومنین یکی از آنان بود.»

* * *

درخت با هفت گونه بار

در گرشاسب نامه این عنوان آمده است: «درختی که هفت گونه بارش بود.»
درختی گشن رسته در پیش تخت زانگور وانجیر و نارنج و سیب
که دادی بر از هفت سان آن درخت ز نار و ترنج و به دلفریب
سرس سایه گسترده بر کاخ بر بر از هفت گونه بهر شاخ و بر

* * *

جنگ هفت گردان

«ماجرای جنگ هفت گردان این است که رستم به همراه هفت تن از پهلوانان ایران از مرز میگذرد و به شکارگاه افراسیاب میرود. يك هفته در آنجا بشکار میبرد از نند - افراسیاب از حضور پهلوانان ایرانی در خاک خود مطلع میشود و باسی هزار سوار رو بسوی آنان می‌نهد، سرانجام ایرانیان فاتح باز میگرددند.»

* * *

هفت دیوار

«افراسیاب، سرزمینی از خاک خود را به سیاوش می‌بخشد (در قسمت شرق توران) و از او میخواهد که شهری را بدلبخواه خود در آن بنا کند. سیاوش شهر گنگ دژ را که «سیاوش گرد» نیز خوانده شده و در قلمرو حکومت پیران است بنا میکند. (گنگ دژ، دارای هفت دیوار است: زرین - سیمین - پولادین - برنجین - آهنین - آبگنکین - کاسگنکین».

* * *

«در شاهنامه بچند پهلوان نیمه عرفانی برمیخوریم، مانند ایرج، سیاوش، و کیخسرو.

کیخسرو از شاهزاده دیگر عارف‌تر و عجیب‌تر است. هنوز عمرش به نیمه نرسیده که از پادشاهی کناره میگیرد و خود را در کوه ناپدید میکند. وی پیش از ناپدید شدن بزمی تشکیل میدهد و سرداران و بزرگان کشور را برای هفت روز بخوردن و نوشیدن و عیش کردن فرامیخواند. پس از روز هفتم، روبه کوهی مینهد.»

«سیاوش عزیزترین پهلوان شاهنامه است. رستم از کیکاوس میخواهد که پرستاری شاهزاده را به او واگذارد و وی می‌پذیرد. رستم در طی چند سال این هنرها را که دانستش بریک شاهزاده فرض است، یعنی آیین بزم، رزم و پادشاهی باو میاموزد. پس از بازگشت از زابلستان، هفت سال دیگر میگذرد تا سیاوش به سنی برسد که به آیین شاهزادگان تاج بر سرش بگذارند.»

* * *

شاه جهان که وارث اکبر تخت اکبر و جهانگیر شاه بود مثل آنان به ادب و هنر علاقه میورزید و به تشویق شاعران علاقه‌ی داشت، یکبار دهان شاعری را هفت بار از جواهر گرانبها پر کرد.

* * *

هفت واد (هفتواد)

«نام مردی در شاهنامه که دارای هفت پسر بود و با اردشیر جنگ کرد. او را هفت بخت هم گفته‌اند. هفتواد بمعنی هفت پسر یعنی هفت‌سراست. دارمستتر در این افسانه ترکیبی از اسطوره و تاریخ می‌بیند، افسانه هر کول که هیدر (Hydre) هفت سرراکشت، و هیدرمار افسانه‌ای هفت سر، همینکه یک سر او رامی‌بریدند چندسر بجایش می‌رویید.» دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب حماسه‌سرایی در ایران (گفتار دوم) در مورد هفتواد

چنین گفته است: «در جنگ اردشیر با هیتانیاد (هفتواد) و کشتن کرم هفتواد تنها از لحاظ بیان داستان تفاوتی میان شاهنامه و کارنامه مشهود است خاصه در پیدا شدن کرم هفتواد که در شاهنامه توضیحات بهتر و بیشتری در این باب دیده میشود».

* * *

هفت پهلوان

در شاهنامه فردوسی هفت پهلوان که دارای شخصیت‌های متفاوت هستند برگزیده شده‌اند: (۱) «ضحاک» پادشاه بد (۲) «فریدون» پادشاه خوب (۳) «سیاوش» شاهزاده‌ای نیکوکار (۴) «فرو» شاهزاده ناکام (۵) «پیران» یک سردار بزرگ تورانی (۶) «رستم» پهلوان ایرانی که از همه برتر است (۷) «بهرام چوین» پهلوان دیگر ایرانی که در دوره تاریخی از همه برتر است.

* * *

هفت سردار

آدراست (Adraste) یکی از پادشاهان آرگوس بوده است که سرگذشت او با اردوکشی هفت سردار به‌تپ، ارتباط دارد.

* * *

باروبنه بهرام غیر از اسب سوار، خدمتکار و شتر، هفت پیل حامل تاج سلطنتی بود.

* * *

شاهنامه اغلب لذت و شادمانیها را با صحنه‌های تیره جنگ و مرگ برابر می‌نهد. بین دو جنگ، پهلوانان سرگرمیهای هستی را می‌چشند و دو کلمه رزم و بزم که باصطلاح چکیده آنان است، کراراً بخامه فردوسی جاری میشود. در دربار سیاوش این بزم و شادی هفت روز تمام بطول می‌انجامد.

* * *

بنابه نوشته مسعودی مورخ معروف در کتاب مروج الذهب جلد دوم، اردشیر مؤسس سلسله ساسانی، هفت صنف دولتی تشکیل داده بوده است.

* * *

هفت شهر یونان قدیم بر سر زادگاه همرا با هم در ستیز بودند.

* * *

«چون فردوسی شاهنامه را تمام کرد، نساخ او علی دیلم و راوی ابودلف بود. در حقیقت از زمان برقراری اسلام و در زمان جاهلیت، شعرا معمولاً بیکنفر راوی حرفه‌ئی متوسل میشدند که اشعارشان را با آهنگ و لحنی که مرسوم است بخواند. این رسم مخصوصاً دربارهٔ فردوسی جاری بود. اکنون نیز در ایران خواندن شاهنامه هنر خاصی بشمار میرود و صاحبان این هنر همه‌جا محترم‌اند و خواستاران زیادی دارد. بدین‌سان فردوسی با هفت دفتر شاهنامه و همراه راوی بسوی دربار غزنین راهی شد.»

* * *

لرد بایرون شاعر مشهور و نامی انگلیسی نیز افسانه «لارا»^۱ را وارد شعر میکند، داستانی تاریخی از خاندان معروف در کاستیل اسپانیا.

* * *

تاریخ را ورق می‌زنیم تا آنجا که به جنگهای هفت ساله میرسیم، پیکارهای سیاسی بین فرانسه، اطریش و روسیه علیه انگلیس و پروس جنگهاییکه تنها هفت سال طول کشید و هفت به‌عنوان شروع و خاتمه‌ای برای يك سلسله پیکارهای خویش گشت.

* * *

هفت در تاریخ گاه شکلی روایت گونه بخود میگیرد از آنجمله مینابست قصه محمد شیرازی ادیب و مورخ بزرگ قرن چهارم را پیش میکشید و داستان هفت حجاب را.

«سیدنا المؤید فی‌الدین ابونصر هبة‌الله محمد شیرازی، ادیب، شاعر، مورخ و دانشمند قرن چهارم هجری است. وی مجبور به ترك وطن شد و به مصر رفت، بعد از

۱- «لارا» خاندان معروفی بوده است در کاستیل (اسپانیا) و افسانه هر فرزند لارا بنام یکی از اعضاء خاندان «کنت دولارا» که همان (گوتزالو و گستیوز) باشد منسوب است. عمویشان «رودریک» آن فرزندان را به کمینگاهی کشید و همه را بکشت

سختیها ومشكلات زياد در سال ۴۳۷ هجری شهر قاهره رسید. بزرگان دولت که از علم و کمال سیدنا با خبر بودند از ترس تزلزل مقام خود با توسل به حیل‌های زیاد نمیگذاشتند که بخدمت امام برسد بیش از یکسال برای منوال گذشت وسیدنا در این اندیشه بود که مبادا در این سفر پرحمت منظورش حاصل نشود و زمانی با خود میگفت من مانند پروانه‌ای بسوی آن شمع آمده‌ام که در هفت حجاب پنهان است. هنگامی باین خیال خود را خوش میداشت، که آن شمع نورانی با وجود پنهانی بودنش، در هفت حجاب از حال او آگاه بود و به آرزوهایش دانا. زمانی میگفت که در امر دعوت صمیمانه خدمت نموده‌ام پس چگونه ممکن است که من از این نور محروم مانم شاید مرا مورد امتحان قرار داده‌اند؟»

شیراز (علی سامی)

ویا در داستان فیروزبن یزدجرد پارسا مردی که در عهدش قحطی آمد و این قحطی هفت سال ادامه داشت و او بهمین دلیل هفت سال خراج را از مردم نگرفت وبسیار مالها را که برسر این کار گذاشت وبدین ترتیب قحطی از میان رفت.

دیگر بار در تاریخ نامی از هفت می‌شنویم، شرحی درباره فلاسفه یونان از زبان ناسخ‌التواریخ و روایات هفت فرقه فلاسفه یونان را.*

* در ناسخ‌التواریخ جلد اول آمده است که «فلاسفه یونان هفت فرقه‌اند: اول اصحاب فیثاغورس‌اند که بنام معلم خود مشهورند. دوم بنام بلدی خوانده شده‌اند که مبداء ظهور علمی که میان ایشان معمول است بود، وایشان را اتباع ارسطینوس گویند. سوم رابنم مدرس ومعلم خوانده‌اند وایشان را اصحاب کرسفس گویند، چهارم باسبم رائی که معلم بدان رای منفرد بوده شهرت یافته‌اند واین جماعت را اصحاب مظل نامیده‌اند چه در رواق هیکل مدینه اسن تعلیم و تعلم مینمودند. پنجم آنانند که در سلوک با مردم روش استاد خود را آئین کرده‌اند وایشان اصحاب دیوجانس کلبی‌اند که با اهل خود شفقت کردند و با بیگانه الفت نگرفتندی چنانکه خوی سگانست وششم را اصحاب لذت نامند وایشان گویند غرض از حکمت ومعرفت لذت دانش است که عاید نفس شود، هفتم اصحاب افلاطون وارسطواند که ایشانرا مشائین گویند چه بیشتر در

حین مشی شاگردانرا تعلیم میکردند.»

* * *

در ناسخ التواریخ بنقل از یحیی نحوی گوید که «از آنچه از کتب قدما و ثقات علماء معلوم میشود اینستکه اختراع علم طب اسقلینوس کرده بعد از وی تا جالینوس که خاتم الاطباست هفت طبیب مشهور پدید آمد: اول غورس دوم ملینس سیم برمانیدش چهارم افلاطون طبیب پنجم اسقلینوس ثانی ششم بقراط هفتم جالینوس.»

* * *

«قبایل هندی ایروکواودلاوار بهیچ قاعده و فانونی خارج از نظامات طبیعی خانواده و قبیله گردن نمی‌نهند، ورؤسا قدرت بسیار محدودی دارند و تازه این اندازه قدرت راهم هر وقت پیرمردان قبیله بخواهند از آنان سلب میکنند. قبایل هندی و ماها در تحت اداره يك «شورای هفت نفری» اداره میشدند و این شوری در هر موضوعی آن اندازه بحث میکرد است تا اتفاق آرا حاصل شود.»

تاریخ تمدن جلد اول - مشرق زمین : گاهواره تمدن - فصل سوم
(تالیف ویل دورانت - ترجمه احمد آرام)

و نیز در همین کتاب (فصل ششم) آمده است که:

«آثار فرهنگی این نژاد بشری و همچنین سایر دوره‌های «عصر حجر قدیم» برحسب محلی که در مملکت فرانسه بآن آثار دسترسی پیدا شده، بهفت دوره تقسیم میشود، و در هر هفت دوره افزار سنگی انسان غیرصیقلی بوده. سه دوره اول آن نماینده فترتی است که میان دو دوره یخ‌بندان سوم و چهارم وجود داشته.

۱- فرهنگ یا تمدن ما قبل شلی.

۲- فرهنگ و تمدن شلی.

۳- فرهنگ آشولی.

۴- فرهنگ موستری.

۵- فرهنگ اورینیاکی.

۶- فرهنگ سولوتری.

۷- فرهنگ ماگدالنی.»

* * *

«تازمان امیرعبدالدوله دیلمی کسی از مدفن حضرت سید میراحمد اطلاعی نداشت و آنچه روی قبر او را پوشانده بود تل گلی بیش بنظر نمیرسید که در اطراف آن خانه‌های متعدد ساخته و مسکن اهالی میبود، از جمله پیرزنی در پائین آن تل خانه‌ای گلی داشت و در هر شب جمعه ثلث آخر شب میدید چراغی در نهایت روشنائی در بالای تل خاک میدرخشد و تا طلوع صبح نورش بنظر میرسد، چند شب جمعه مراقب میبود،

روشنائی چراغ بهمین کیفیت ادامه داشت، با خود اندیشید شاید در این مکان مقبره یکی از امامزادگان یا اولیاءالله باشد و بهتر است که امیرعضدالدوله را براین وضع آگاه نمایم، هنگام روز پیرزن بهمین قصد بدرسرای امیرعضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آنچه را دیده بود بعرض رسانید، امیر وحاضرین از بیانش در تعجب شدند. درباریان که چنین موضوع را خلاف میدانستند هرکدام برسلیقه خود چیزی بیان کردند یکی گفت: زنیست سالخورده از جهت ضعف قوا شب خوابش نمیبرد و چنین اشباح خیالی در نظرش تجسم مییابد، دیگری گفت: پیرزنی بی بضاعت و فقیر است این قبیل مطالب را دستاویز شرفیاب، حضور امیر و وسیله سؤال خویش قرار داده است چیزی دنیائی بوی بدهید، و از این نوع نسبتها به پیرزن دادند، لکن خود امیرعضدالدوله که مردی روشن نهاد و باطنی پاک و خالی از غرض داشت فرمود: نباید چنین باشد که میگوئید، سخنان این زن در دل من اثری نیکو باقی گذاشت زیرا میگوید این چراغ فقط در شبهای جمعه آنهم در ثلث آخر شب دیده میشود، نه همه شبها و نه تمام شب جمعه، باین موضوع بایستی دقت بیشتری مبذول داشت. باشد که سری از اسرار مکشوف گردد، و بهرحال امیر عضدالدوله قرار داد که اولین شب جمعه آینده را شخصاً درون خان پیرزن بمهمانی رفته و خود چراغ را معاینه و مشاهده کند.

(شاه در خانه پیرزن) سبب نامیده شدن حضرت سید میراحمد به شاهچراغ.

«چون شب جمعه فرارسید، شاه بخانه پیرزن آمده دور از چشم و کوهکه سلطنت آنجا بخواهید وزن را فرمود هر وقت چراغ روشن گردید مرا بیدارکن، چون ثلث آخر شب شد پیرزن برحسب معمول روشنائی پرنوری قوی تر از دیگر شبهای جمعه مشاهده کرد از شدت شعفی که بروی دست داده بود بر بالین عضدالدوله آمده بی اختیار سه مرتبه فریاد زد (شاه، چراغ) امیر بیدار شد و ناگهانی از خواب بریده چشمش را متوجه سمتی نمود که پیرزن چراغ را باو نشان میداد و چون علناً و آشکارا چشمش نور چراغ را دید در شگفتی عجیب بماند و چون روی بسمت چراغ بر بالای تل برآمد اثری از چراغ ندید و چون پیاپی برآمد باز نور چراغ با روشنائی زیاد خودنمایی میکرد، و این عمل را هفت مرتبه تکرار نمود. نتیجه یکی بود بسیار در تعجب شد حیران و متفکر بهسرای خویش بازگشت با خود میگفت این آثار و علائم چگونه واز کجا میتواند باشد و آیا آنچه را دیده ام خواب بوده است یا بیداری؟!»

در همین تفکر و تحیر او را خواب در ربود، درعالم رؤیا سیدی بزرگوار و جلیل القدر زیارت کرد که او را میفرماید: ای امیر از چه در خیالی؟ در این محل مدفن من است و من: (احمد بن موسی الکاظم) هستم، و برای اطمینان خاطر خود کسی را در همین محل نزد ما بفرست تا انگشترت بجهت تو بفرستم و چون امیر عضدالدوله چنین بدید و بشنید از شدت فرح از خواب بیدار گردید.

شاهچراغ (حاج شیخ محمد جعفر شاملی - محمد هادی سلاهی)

* * *

در هر حال با توجه به نفوذ عدد هفت در تاریخ یادآوری میکنیم که بدلیل نفوذ تاریخ در بسیاری از رشته‌های علوم دیگر چه بسا باید که تاریخ را مادر شناخت عدد هفت قلمداد کنیم و هر آنچه را میبایم رجوع میدهیم به تاریخ و نشان اصلیش در سطور پرخاطره روایات تاریخی.

* * *

«در قصه هود بعد از آنکه در مکه ایمان مرثد و لقمان باهود آشکار شد بزرگان عاد از ایشان برکنار شدند و خود بطلب باران و دعای استقسا اقدام نمودند پس از هلاک قوم عاد اولی در احقاف و فنای اشراف آن اصحاب عناد و خلاف مرشد و لقمان که از اهل ایمان بودند ملهم شدند که آنچه تمنا دارید از واهب العطا یا بخواهید که مسؤل شده در حضرت کبریا مقبولست مرشد که هنوز مرارت آن فحط سال در مذاق داشت گفت الهی مرا آنقدر گندم عنایت فرمای که در مدت حیات با حسب نعمت معیشت کنم پس در ارض مکه مکرمت اقامت کرده مدت زندگانی را مستغرق نعمای یزدانی بود و لقمان از ملک منان بخواست که در سرای فانی مدت عمر هفت نسر زندگانی یابد مسئلت وی نیز باجابت مقرون گشت پس بزمین مآرب آمده بچه کرکسی را گرفته نگاه میداشت هرگاه زندگانی آن بنهایت رسیدی و بمردی بچه دیگر کرکسی گرفتی و نگاهداشتی تا مدت شش کرکس که هر یک هفتاد سال بزیستند بگذشت پس بچه هفتم بگرفت و بداشت برادرزاده لقمان بنزد وی آمد و گفت ای عم ار مدت تو نمانده مگر عمر این فرخ نسر لقمان گفت «هدالبد» کنایت از آنکه این دهر است و بنهایت نرسد چه لب دهر را گویند پس عرب «طالت الابد علی لب» گفتند و این سخن در میان عرب مثل شد و از قضا نسر سابع هزار و پانصد سال عمر یافت.»

ناسخ التواریخ جلد اول (میرزاتقی خان سپهر)

هفت

در هنر

هنر زائیده لطیف‌ترین انعکاس روح آدمی است، پدیده‌ایست که روح تشنه انسانها را از بدو خلقت سیراب کرده است، هنر در حقیقت وابستگی انسان به جهان گسترده و پرشکوهی است که تنها زیبایی را در بردارد.

روح انسان همه‌گاه تشنه همر بوده و آن را دنبال کرده است. حتی از زمانی که پا بدرون غار گذاشت ذهنش دنبال خلاقیت گشت، زیبایی را پی‌گیری کرد. هر زمان که آشفته از هستی‌ها ناباور شد، نقش هنر را در ذهن پروراند. هنر رابطه‌اش با انسان همیشه ارتباطی جاودانه بوده است. آمدند انسانهایی که با اشرافیت ذهنی خود راه را برای دیگر آدمها باز کردند، هنر را جدانشدنی از زندگی و حیات انسان شمردند، تاریخ نشان میدهد که در طول آنهمه تلاش و ایستادگی، میان آنهمه جنگ و ستیز، همه‌گاه انسان اندیشه شناخت زیبایی را از یاد نبرده است.

ما در این مقوله هفت را نیز می‌یابیم، عددی که اسکلت شناخت هنر میشود. هنر در این قالب هفتگانه تعریف و توجیه میشود. بزبانی دیگر هنر همه‌گاه در هفت تکرار میشود و به همین دلیل است که هفت هنر زائیده اندیشه‌ها میشود. تا آنجا که میشود چنین پنداشت که بی‌عدد هفت انسان را یارای دیدن هیچ رشته‌ئی از هنر نبوده است. ابتدا نقاشی را، به طبیعت رو می‌کند، با طبیعت لچ میکند، او

را در محدوده خود قرار میدهد، رنگ و بوی تازه‌ای به آن میدهد، خود و اندیشه‌اش را با انگشتهای پربارش بر صفحه‌ای جاودانه میسازد و به‌همین دلیل است که گاه طبیعت و زیبایی آنرا شکست خورده در برابر روح هنرمند می‌بینیم. زان پس از کالبد خودش سخن بمیان می‌آورد، از ضعفش در برابر آفریدن همانندی از خود مینالد، با سنگ با گل نمادی مقدس و هنرمندانه از خود بوجود می‌آورد و همین‌جاست که هنر دوم یعنی مجسمه‌سازی آغاز میشود، ما راه این هنر را نوعی آفرینش زنده و پرتحرک می‌نامیم. انسان شیفته ارتباط است، هنر خط آفریدن را ایجاد میکند، از تصویری گرفته تا الفبا و مهم اینجاست که آنرا هم دستاویزی قرار میدهد در خلق زیبایی. نگاه میکنیم به خطوط کوفی و تزئینی مساجد اسلامی و بسیاری از کتب خطی که حاصل زمانهای دراز و پرفراز و نشیب هنرمندان جهان اسلام و یا سایر هنرمندان دیگر نقاط جهان است. در هنر چهارم انسان رقص رامی‌آفریند، حرکتی از روی شغف، تحرکی برای بازیافتن لذات دنیا، جنبشی برای مطرح شدن، پایکوبی کردن. در هنر پنجم انسان چیره بر بسیاری از خواسته‌های معنوی خود میشود. موسیقی، صدائی برای روح، نوائی برای گریز درد از اندیشه انسان، ترنمی برای باز تکرار کردن مفهوم زندگی. ایستادنی برای غوطه‌ور شدن در الهامانی که بی‌نوا می‌نویسد او را توان نیست، اینست فلسفه هنر پنجم. موسیقی بمعنی لطیف‌ترین انعکاس یک روح خسته و وامانده از پلیدیها، موسیقی یعنی صدای آشنای مرغکان گریز پای دنیای پرمعنویت. در مراحل ششم و هفتم هنرهای تئاتر و سینما مطرح میشوند. نقش آفرینی برای شناخت خود، تکرار اندیشه‌ها، تکرار کارها، تکرار خوبیها و بدیها. و همین‌جاست که فلسفه هفت هنر را باز میشناسیم، هفت هنری که هر کدام برای خود دنیائی از لطف و زیبایی به‌مراه دارند. انسان در هنر پنجم یعنی موسیقی که از آن سخن سر دادیم باز هفت پرده یا نوا قائل میشود، که هر کدام دارای

گامی و نوائی هستند. در همین موسیقی به همت «گیدو» آن راهب با ذوق ایتالیائی هفت نت قائل میشود. در هر حال آنچه در هنر از هفت میبایم باید یاد کرد که دارای فلسفه و مفهوم ویژه ایست*.

* نتهای هفتگانه موسیقی

«نوت» الفبای موسیقی است که آهنگها از روی آن نواخته میشود. اولین بار شخصی بنام «گیدو» راهب ایتالیائی نوت نویسی را با ساز مخصوص کلاویه دار اختراع کرد. در سال ۹۳۵ میلادی تقسیمات صوت به نام «نوما» معروف شد. «هاگبالد» طرح خطوط نت و نطق آنرا با اصوات هفتگانه بوجود آورد.

نتها اصواتی هستند که نسبت بهم فواصل معین دارند و توالی تنها ملدی را تشکیل میدهد اگر چند نت در آن واحد بگوش برسد «هارمونی» نام دارد، برای اینک ملودیها و هارمونیها بگوش خوش آیند باشند موسیقی دانان فواصل تنها را بمقدار معینی انتخاب کرده اند، وقتی فاصله دو صدا برابر واحد دو باشد در اصطلاح گویند آن دو صدا «اوکتاو» یکدیگر و برگوش اثر مشابه دارد، بنابراین بین دو فاصله اوکتاو توالی یک عده نت وجود دارد که مجموع آنرا گام گویند و چون فواصل موسیقی این نتها نسبت به مبداء یعنی اوکتاو پائین کاملاً اختیاری است پس گامهای متعدد میتواند وجود پیدا کند و از همه معروفتر گام «زارلن» است که به هفت نت تقسیم میشود.

فاصله بین دو اوکتاو نتهای هفتگانه (دو - ر - می - فا - سل - لا - سی) قرار

دارد که به ترتیب فواصل آن مساوی $\frac{15}{18} - \frac{5}{3} - \frac{2}{2} - \frac{4}{3} - \frac{5}{4} - \frac{9}{8}$ میباشد

و این فواصل همیشه بین دو اوکتاو بالا و پائین قرار دارند، که در کشورهای خارج آنها را اینطور نمایش میدهند: «(c - d - e - p - g - a - b)».

* * *

هفت دستگاه موسیقی ایران

«قدما را اعتقاد این بوده که حکمای عجم بموجب بروج دوازده گانه، دوازده مقامات اختراع کرده اند و آن بمنزله اصول وارکان است و اسامی آنها بترتیب زیر است و این مقامات را بخیالات خودشان بدوازده برج منسوب ساخته اند:

راست (حمل) اصفهان (ثور) عراق (جوزا) کوچک (سرطان) بزرگ (اسد) حجاز (سنبله) بوسلیک (میزان) عشاق (عقرب) حسینی (قوس) زنگوله (جدی) نوا (دلو) رهاوی (حوت).

در این قرن اخیر از زمان حکما و علما این فن دستگاه قدما را برهم زده و آنرا بر هفت دستگاه قرار داده‌اند. دو دستگاه را بهمان اسم دستگاه قدیم میخوانند یکی دستگاه راست و دیگری نوا، ولی پنج دستگاه دیگر را بدیگر اسماء خوانده‌اند. بسا که نام یکی از فروعات و شعب قدیم را آورده نام برای يك دستگاه گذارده‌اند و چه بسیار از فروعات این دستگاه هفتگانه را به اسمائی تازه خوانده‌اند.

پاره‌ای از این اسماء الحانی است که در کتب لغات و غیره نوشته‌اند و آنها در زمان کیان و ساسانیان مصطلح بوده و اکنون در این دستگاه هفتگانه آورده‌اند و چندین آواز را که نسبت به‌باربد و نکبسا میدهند که معاصر با خسرو پرویز بوده‌اند در این دستگاه جدید نام میبرند.

ترتیب دستگاه هفتگانه طوریکست که اثر آن در نفوس بیشتر از بیشتر است و بدین ترتیب معین کرده‌اند: راست و پنجگاه - چهارگاه - سه‌گاه - همایون - نوا - ماهور - شور.

هریک از دستگاههای هفتگانه، يك مقام اصلی را تشکیل میدهد و هر دستگاه دارای نغماتیکست که گوشه نامیده میشود. ضمناً آوازهای فرعی عبارتند از: دشتی - بیات ترك - افشاری - ابو عطا - بیات کرد.

در گامهای یونان قدیم که امروزه مورد استعمال آنها کم است هفت گام میباشد. از سازهایی که هفت سیم داشت و در خراسان معمول بود. «زنج» است.

باربد موسیقی‌دان معروف زمان ساسانی بتعداد روزهای سال، سیصد و شصت نغمه و برای روزهای ماه سی لحن و برای اجرا در ایام هفته هفت آهنگ ساخت که هر یک از این قطعات در روزهای بخصوص از سال و ماه و هفته اجرا میشدند.

سرگذشت موسیقی ایران (روح‌الله‌خالقی) - بحورالحان (فرصت شیرازی) - تاریخ موسیقی ایران از کورش تا پهلوی (عزیز شعبانی) و موسیقی برای همه (عزیز شعبانی)

هفت دستگاه موسیقی یونانی

«...دستگاههای موسیقی یونانی ابتدا بنام سه ناحیه که سه‌نوع دستگاه مشخص داشتند: دورین، فریژن و لیدین خوانده میشد و بعداً چهار دستگاه دیگر بآنها افزوده شد.

گامهای یونانی برخلاف گامهای امروز غربی از صوت زیر به‌بم منتهی میشد و هفت دستگاه موسیقی یونانی چنین بود:

مجله ماهانه موزیک ایران شماره دوم سال سوم تیرماه ۱۳۳۳

جهان عروض شعر فارسی

«شعر پارسی بعد از اسلام بر بنیاد عروض و قانون رعایت کامل وزن و قافیه بنا شده و علاوه بر غنای معنا و القای اندیشه گوینده بستر آسوده‌ای بوده برای موسیقی‌گریزان و نوعی پرده و حجاب برای مخفی نگه داشتن آن از ترس فقهای دین. هفت بحر عروض که از تکرار یکی از ارکان هفت بحر و دوازده بحر دیگر که از ترکیب ارکان مختلف آن هفت بحر ساخته میشود....»

سماع در سلسله هو - نوشته مهین جهانگللو «تجدد»

* * *

هفت خسروانی

هفت دستگاه موسیقی که در دربار ساسانیان (مخصوصاً دوره خسرو پرویز) متداول بوده است.
مسعود سعد سلمان:

بشنو و نیکو شنو نغمه خنیاگران به پهلوانی سماع به خسروانی طریق

* * *

هفت بند

نیی که دارای هفت بند باشد که آواز آن رساتر از دیگر نی‌هاست و نیز نام گیاهیست که خاصیت ضد اسهال دارد.

* * *

هفت سیم (سیمی)

چنگ قدما هفت سیم داشت.

* * *

جام (طاس هفت جوشی)

نام یکی از آلات موسیقی در ایران که دربار گاههای شاهان قدیم نواخته میشد و از مهره‌های آن آوازی برمیآمد.

* * *

هفت کاخ شیطان (اهریمن)

«هفت کاخ شیطان داستان پریانست در سه پرده. در آغاز آن پیش پرده‌ای بناه: «حجره شیطان» در يك پرده، جای دارد. این نمایشنامه اثر «دنه‌ری وکلرویل فرانسوی» است و موضوع آن چنین است:

دو دختر زیبا و تهیدست از مردم «پرنیک» بر اثر هوس بهرامی نامزدان خویش برای زیارت، چهار صد کیلومتر راه راطی میکنند. اهریمن که همواره درصدد آزار ارواح مسیحیانست، تصمیم میگیرد این دو زوج را تلف کند، بدین وجه که آنانرا از هفت کاخی که مقر هفت گناه عمده است عبور دهد، و چنین کرد. آنجا ایشان خودرا در معرض وساوس حیرت‌انگیز می‌بینند ولی بسبب حمایت یکی از قوای ایزدی عاقبت فضیلت پیروز میشود.»

* * *

هفت سران برابر طبس

نمایشنامه غم‌انگیز است از ایخولس.

* * *

هفت در سینما و تئاتر

در سینما (هنر هفتم) نیز عدد هفت آمده و فیلمهائی تهیه شده است از جمله: هفت عروس برای هفت برادر - هفت دلاور - هفت کوتوله - هفت شیطان.

* * *

حتی آنزمان که از هفت رنگ کاشی کار هنرمندان شیرازی یاد میکنیم، هفت در هنر يك قالب قراردادی و دارای ضابطه‌ای خاص و کاربرد ویژه است و شگفتا که ما زیباترین اندیشه‌های هنری انسان را نیز در حصار این عدد درمی‌یابیم! لاجرم جایگاه پرطنین و قابلیتش را میشناسیم.

هفت هنر در حقیقت آغاز شروع راه انسان برای گریز از زندگی حیوانیست و بزبانی دیگر انسان با هفت هنر به اشرف بودن مخلوقات همت کرد.

در شیراز در بسیاری از خانه‌های قدیمی اطاقهائی بچشم میخورد که هفت در (درک) دارد و «هفتدري» ش خوانند.

ونیز در شیراز ما شاهد بناهایی* هستیم که از کاشیهای هفت
رنگ بچشم میخورد.

* مسجد نصیرالملک - نارنجستان قوام - مسجد وکیل - مسجد مشیر و...
احیاناً اگر در شهرهای دیگر با چنین بناهای تاریخی و هنری روبرو شویم، هنرمندان
شیرازی بوده‌اند که به آنان این هنر را آموخته‌اند و نوعاً بصورت‌های: گل، پرند، درخت،
برگ و غیره است.

هفت

در طبیعت

طبیعت یعنی جهانی از شگفتی و ابهام، دنیائی از چرا در برابر انسان جستجوگر، حتی انسان امروزی که مرزهای خود را بین شناخت و گمنامی طبیعت از میان برداشته است. طبیعت همیشه مورد پرسش بشر بوده، رازهای درونیش، بزرگی و شگفت آفرینش، خلقتهای متفاوتش، تا بدانجا که هر گلی با رنگ و بویش خود داستان درازی از این ابهام میشود.

در این جهان گسترده انسان همه گاه در این تلاش بسر میبرد که هم برای خود و هم برای روح کنجکاو و جستجوگرش راه حلی بیابد. گاه درمانده میشود، زمانی خود را پیروز و سربلند میپندارد. قدر مسلم ستیز بین انسان و طبیعت، کاری نه آسان بوده و نه پایان پذیر، بل این جنگ و تلاش از نخستین پاگیری انسان مطرح شد و تا به امروز جاودانه راه پیموده است. اما چه کسی را یارای گفتن این سخن است که طبیعت را خوب شناخته و یا نیک تماشا کرده است؟! ستاره‌ها را، راز کهکشانشان را، جنگل‌ها را، مرگ و میر روز و شب را. تعظیم را باید به‌قدر یکتائی کرد که توانا بر تمامی این هستی‌های رنگارنگ است و خود بر راز نهانیش آگاه‌دل و بیدار است.

در خصوص نفوذ عدد در طبیعت با توجه بمیدان وسیع و بی انتهای طبیعت باید کار را نه تنها سهل بل گاه ناچیز و حقیر شمرد.

اما با این حال دست از این جستجو برنداشتیم و راه را دنبال کردیم. ابتدا به آسمان اوج گرفتیم، بدنبال سیارات هفتگانه. در آن زمان که انسان آنها را شناخت و با چشمان جستجوگرش خط رابطی بین زمین و آسمان کشید. بدان هنگام که اندیشه‌اش از يك خیال خام و واهی به واقعیتی انکار ناپذیر تبدیل گشت. این راه، راه تکامل شعور انسانی بود. هفت به تثبیت ولمس خیالهایش همت گماشت.

«جهان مانند آدمی است، آسمان پوست آن، کیوان اسپرز آن، برجیس جگرش، بهرام زردابش، خورشید دلش، ناهید معده‌اش، تیر مغزش، ماه شش آن، ستارگان و بروج رگهای آن، آتش دلش، هوا نفسش، آب عرقش، خاک گردپای آن، برق لبخندش، رعد آوازش، باران اشکش، کانه‌ها و گیاهها و جانوران کره‌های پیکر آن. پوست آدمی چون آسمانست و هفت اندامش که سروسینه و معده و دو دست و دو پا باشد بجای هفت سیاره‌اند، خون و بلغم و صفرا و سودا بجای عناصر چهارگانه آتش و آب و خاک و هوا هستند، ستارگان بیشتر و هفت چرخ در کارهای جهانی نفوذ و تسلطی دارند، باید از برای آنها سنجرستان یعنی پرستشگاه برپا ساخت و به‌تتها آراست.»

فرهنگ ایران باستان (استاد پور داوود)

ص ۴۱

* * *

هفت در طبیعت (گیاه)

- هفت بند بیشه‌ای - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت بند پهن - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت بند شیرین - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت بند مرغان - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت بند پیچکی - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت بند دورگ - نوعی گیاه تابستانی است.
- هفت کول - گیاهیست بهاره.

و نیز نوع گیاه دیگری داریم بنام سلیخه که بیونانی اسلیوس گویند و مخصوص هند و عمان است، و هفت قسم میباشد: زرد خوشبو - سرخ خوشبو - سفید مایل بزردی. بین سرخ و سیاهی - غیریراق - سیاربدو و سیاه. بهترین قسم آن اول و دوم و پنجم است و قوتش تا هفت سال باقی است. و همچنین گیاه دیگری بنام هفت بندیان که تیره‌ای از گیاهان دولپه‌ای و بدون

گلبړ گند ومانند علف هفت بند درنواحی شمال ایران میرویند.
 گیاه شناسی (استاد حسین گل گلاب)
 تحفه حکیم مومن (محمد مؤمن حسینی طیبی)
 فرهنگ اصطلاحات علمی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

* * *

هفت آسمان

«فضای لایتناهی که منظومه‌ها و صورتهای فلکی در آن قرار دارند و هفت طبقه دارد و هر طبقه را فلک گویند. هفت سپهر - هفت فلک - هفت گردون - هفت گنبد - خضرا - هفت یل - هفت هیکل - هفت پرده ازرق - هفت طارم - هفت قلعه‌مینا - هفت ایوان - هفت آسیا - هفت سقف - هفت بام - هفت گنبد - هفت ایوان خضراً - هفت بنیان - هفت طبق - هفت گاه - هفت پوست - هفت نقطه - هفت خراس - هفت چشم خراس - هفت بنا - هفت پرگار - هفت مندل - هفت نیم‌خانه - هفت نیم‌خانه مینا.»

تحلیل هفت پیکر (دکتر محمد معین)
 فرهنگ نوبهار (محمد علی تبریزی خیابانی)

* * *

قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظيم (سوره المؤمنون آیه ۸۸)
 ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کننا عن الخلق غافلین. (سوره المؤمنون آیه ۱۷)
 و بیننا فوقکم سبعاً سداداً (سوره النبأ آیه ۱۲)

خیام:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی
 می خور که هزار بار بیشتر گفتم
 وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
 باز آمدنت نیست، چورفتی، رفتی

خیام:

ای آمده از عالم روحانی تفت
 می خور چوندانی ز کجا آمده‌ای
 حیران شده در چهار و پنج و شش و هفت
 خوش باش ندانی بکجا خواهی رفت
 چهار - مراد چهار عنصر: (آخشیج) آب - آتش - خاک - باد.
 پنج - پنج حس: باصره - ذائقه - سامعه - شامه - لامسه.
 شش - شش طرف: راست - چپ - بالا - پائین - جلو - عقب.
 هفت - کنایه از هفت آسمان.

باباطاهر:

زآهم هفت گردون پر شرر بی
ته که از غم دلت هرگز نسوته
اگر آوا کرم خون جگر بی
کجا از سوته دلها با خبر بی

باباطاهر:

بآهی گنبد خضرا بسوجم
بسوجم ار نه کارم را بساجی
فلک را جمله سر تا پا بسوجم
چه فرمائی بساجی یا بسوجم

خاقانی:

از جور هفت پرده ازرق زاشک لعل
طوفان بهفت رقعہ ادکن درآورم

نظامی:

رای تو و رای هفت طارم
خصم تو فرود هفت بینان

خاقانی:

ازاشک خون پیاده و ازدم کنم سوار
غوغا به هفت قلعه مینا درآورم

سعدی:

گر ز هفت آسمان گزند آید
همه بر عضو دردمند آید

نظامی:

جهان فیلسوف جهان داندم
رصد بند هفت آسمان داندم

؟ :

تا بهفت افلاک بر آن هفت را باشد مسیر
تا بود برضد ایشان این دووده را ثبوت

نظامی:

پیرگار هفت آسمان بلند
بفهرست هفت اختر ارجمند

نظامی:

از پی لعلی که برآرد زکان
رخنه کند بیضه هفت آسمان

سعدی:

شبى چنین در هفت آسمان بر حمت باز زخوشتن نفسى اى پسر بحق پرداز
مسعود سعد سلمان:

نه چون قدرش بی‌الا هفت گردون نه چون جاهش به پهنای هفت کشور
نظامی:

باین هفت هیکل که دارد سپهر سرم هم فرو ناید از راه مهر
فردوسی:

گر این هفت یل را بچنگ آوریم جهان پیش کاووس تنگ آوریم
باباطاهر:

از آن روزی که ما را آفریدی بغیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا بحق هفت و چارت زمو بگذر شتر دیدی ندیدی
نظامی:

آنجا که ز تو نواله پیچند هفت و شش و پنج و چار هیچند

گاه تنها با دید محدود خود به شمارش ستاره‌هایش پرداخت
که هفت اورنگش خوانند، همانی که عرب بنات‌النعش نامیدش.
این نامگذاری از هفت حتی تا بدان مقام راه یافت که هفت
پیکر با هفت گنبد نظامی بر این اساس متولد شد.

سده ششم با تولد نظامی دوران درخشندگی ادبیات این سرزمین
است، نظامی گنجوی با کلام شیرین و شیوایش خود پیامبر
داستانسرایست. ذوق و اندیشه و بالاترین لطف کلام شرق گردید،
رسولی که پیام آور بدیع‌ترین شیوه‌های شعر پارسی است. سده ششم
میگذرد، دیگر شاعران نسلهای بعد به شعر نظامی روی میکنند و
افتخارا که نظامی از آن پس در هر سده تولدی تازه یافت!، شاعران

مکتبش را گرامی داشتند و هنردوستان، کلامش را چونان آیه‌های مقدس در ذهن تکرار کردند. یاران شاعرش بر این کرسی افتخار نشستند که مقلد نظامی شده‌اند و این در شرایطی است که هیچ انسانی خوش ندارد افسانه تقلید را مربوط داند. اما قدر نظامی، ارزش کار نظامی و شایستگی لطف هنر نظامی تا بدانجا بالاست که تقلیدش ارجی است.

هفت را در سخن این بزرگمرد با غرور دنبال میکنیم، هفت پیکرش را تکرار عدد هفت است، آیا از این بالاتر که بدانیم نظامی هفت را شناخته و هفت را در اختیار گرفته است.

هفت اورنگ

کنایه از هفت ستاره است که آنرا بعربی بنات‌النعش خوانند و آن بصورت خرس است و بعربی دب گویند.

هفت اورنگ بمعنی هفت تخت هم هست چون اورنگ، تخت را میگویند و مخفف آن هفتورنگ است. هفت برادران - هفت ستاره و عراده داود هم گویند.

فرخی سیستانی:

تا بدین هفت فلک سیر کند هفت اختر
همچنین تا که پدیدار بود هفتورنگ

فریدون توللی:

شب آمد و خورشید فرو رفت به کهسار
گشتند بتان فلکی جمله پدیدار
باز اخترکان پرده گرفتند ز رخسار
بگرفت بکف زهره پی عیش و طرب تار
چرخیده به اطراف خود عراده داوود

مولانا نورالدین جامی اثری بدین نام دارد:

سلامان و ابسال - سلسلة الذهب - تحفة الاحرار - سبحة الابرار - یوسف وزلیخا - لیلی و مجنون و خردنامه اسکندری.

هفت پیکر (هفت گنبد) - (بهرام نامه)

کنایه از هفت آسمان و هفت کوکب سیاره باشد.

«و نیز نام چهارمین مثنوی از خمسه نظامی گنجوی است. این منظومه از داستان بهرام پنجم ساسانی (بهرام گور) سخن میراند که اساسش بر شماره هفت است. نظامی، زندگانی بهرام را از زمان جلوس بر تخت سلطنت شرح میدهد، آنگاه از ازدواج وی با هفت دختر پادشاه هفت کشور (اقلیم) و جای دادن آنها در هفت گنبد بهفت رنگ و رفتن بهرام در هر یک از روزهای هفته بیک گنبد و مهمان یک دختر شدن، سخن میگوید. هر یک از دختران داستان میسراید و نظامی جمعاً هفت داستان از قول آنان روایت میکند که از شاهکارهای شعر فارسی است.

چونکه بهرام شد نشاط پرست
دیده در نقش هفت پیکر بست
سپس شاعر از پریشانی اوضاع ملک بسبب غفلت بهرام از ملک داری و حمله پادشاه چین بایران و ظلم «راست روشن» وزیر، وهوشیار شدن بهرام گفتگو می نماید، و در پایان رفتن بهرام بدنبال گور خر بغار و ناپدید شدن او را نقل میکند.
نام هفت پیکر از باب تسمیه کل باسم جزء بمنظومه اطلاق شده، چه نظامی (سخنسرای مشهور و بزرگ قرن ششم) در بیان مدت اقامت بهرام گور در حیره بعنوان «دیدن بهرام صورت هفت پیکر را در خورنق» شرح می دهد که شاه روزی در قصر خورنق میگشت و حجره ای خاص و مقفل دید که کسی آنجا قدم ننهاده بود، از خازن کلید خواست در باز کرد و پابدرون نهاد.

خانهئی دید چون خزانه گنج	چشم بیننده زو جواهر سنج
خوشر از صد نگارخانه چین	نقش آن کارگاه دست گزین
هرچه در طرز خرده کاری بود	نقش دیوار آن عماری بود
هفت پیکر در او نگاشته خوب	هریکی زان بکشوری منسوب:
دختر رای هند «فورک» نام	پیکری خوبتر ز ماه تمام
دخت خاقان بنام «یغماناز»	فتنه لعبتان چین و طراز
دخت خوارزم شاه «ناز پری»	کش خرامی بسان کبک دری
دخت سقلاّب شاه «نسرین نوش»	ترک چینی طراز رومی پوش
دخت شاه مغرب «آذریون»	آفتابی چو ماه روز افزون
دخت کسری ز نسل کیکاووس	«درستی» نام و خوب چون طاووس
دریکی حلقه حمایل بست	کرده این هفت پیکر از یک دست
هر یکی با هزار زیبایی	گوهر افروز سور بینائی
در میان پیکری نگاشته نغز	کان همه پوست بود وین همه مغز
برنوشته دبیر پیکر او	نام بهرام گور بر سر او
کانچنانست حکم هفت اختر	کاین جهانجوی چون بر آرد سر
در کنار آورد چو در یتیم	هفت شهزاده را ز هفت اقلیم

مانه این دانه را بخود کشتیم آنچه اختر نمود بنوشتیم
بهرام چون این افسانه بخواند، شگفت بماند و مهر آن دختران زیبا روی دردش
جای کرد و چون از آن خانه رخت بیرون برد، قفل بر زد، بخازنش سپرد و کس را
اجازت دخول بدان نداد و بعدها:

وقت وقتی که شاه گشتی مست	سوی آن در شدی کلید بدست
در گشادی و در شدی بیهشت	دیدی آن نقشهای خوب سرشت
مانده چون تشنه‌ای برابر آب	بتمنای آن شدی در خواب
تا بیرون شد، سر شکارش بود	کآمد، آن خانه غمگسارش بود

اگر هفت کشور بشاهی تراسه چرا رنج و سختی همه بهرامست
«فردوسی»

هفت اقلیم

(هفت کشور - هفت بهر - هفت رصد - هفت اصل - هفت ازدها - هفت طبقه
زمین - هفت رقعہ ادکن - هفت شادروان ادکن - هفت گاه - ازدهای هفت سر -
هفت ده - هفت فلک).

کنایه از تمام کشورهای روی زمین است.
به چشم عقل، اقلیم سبعه گنج زراست
ولی چو درنگری ازدهای هفت سراسه.

حافظ:

شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است.
هفت کشور عبارتند از: هندوستان - عربستان - مصر و شام - ایران - روم -
ترک - چین و ماچین.

اما بیان اقلیم براین وجه است که گوئیم اهل علم، آبادی روی زمین را از
روزگاران پیش به هفت بهر کرده‌اند، هر بهری را اقلیمی گفته‌اند و اقلیم از قلم گرفته
بمعنی جدا کردن است و تفاوت هر اقلیمی را با اقلیمی دیگر بزیادتی نیم ساعت بر
درازترین روزی از سال آن دیگر قرار داده‌اند.

مثل آنکه ابتدای اقلیم اول را جائی گرفته‌اند که درازترین روز آن در سال
دوازده ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و عرض آن دوازده درجه و چهل دقیقه از
خط استوا خواهد بود، الی اقلیم هفتم.

پس از خط استوا تا جایی که عرضش دوازده درجه و چهل دقیقه است برای کمی آبادی از شدت گرمی هوا بسبب بودن آفتاب یا در سمت الرأس یا نزدیک به سمت الرأس از هفت اقلیم شمرده‌اند و بعد از عرض چهل و هفت درجه و دوازده دقیقه برای کمی آبادی از شدت سردی هوا بسبب دوری آفتاب از سمت الرأس. آنجا تا عرض تعیین که قطب شمالی در جانب سمت الرأس آن است همه را جزو اقلیم هفتم شمرده‌اند و وجه قسمت معموره از زمین را به هفت بهر.

تاریخ فارس نامه ناصری - برهان قاطع

گروهی گفته‌اند: «پادشاهی بود هفت پسر داشته و هر بهری را بهیسی داد و برخی گفته‌اند: برای آنکه هر اقلیمی را ستاره از سبعة سیاره تربیت کند آن اقلیم را بآن ستاره نسبت دهند. چنانکه گفته‌اند اقلیم اول منصوب به زحل است، دوم به مشتری، سوم به مریخ، چهارم به آفتاب - پنجم به زهره - ششم به عطارد و هفتم به ماه.»

نظامی:

مبادا بی تو هفت اقلیم را نور غبار چشم زخم از دولتت دور

خاقانی:

بدستش داد هفت ایوان خضرا کلید هفت شادروان ادکن

: ؟

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را آنچه لایق بود داد
و نیز هفت اقلیم نام تذکره ایست عمومی تألیف امین احمد زازی بن خواجه احمد.

فردوسی:

هر آنکس که در هفت کشور زمین بگردد ز راه و بتابد ز دین

سعدی:

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی

: ؟

صد جور ز چشم راندم و این خاصیت نداد
کز هفت بحر فیض بخاکم رسد همنی

هفت همچنان در طبیعت راه پیدا میکند به زمین میرسد و هفت طبقه از زمین

را شامل میشود.

بهموجودات خیالی منسوب میشود، از هفت اژدها نام میرد:

هفت سر

«آنکه یا آنچه دارای هفت سر باشد. اژدهای اساطیری کنایه از جهان است.»

اسدی طوسی:

جهان چون یکی هفت سر اژدهاست کسی نیست کز چنگ و تابش رساست
فرهنگ دکنتر معین

اژدهای هفت سر

«در افسانه‌های قدیم نام اژدها بسیار آمده و آنرا حیوان اسرار آمیزی فرض میکردند از جمله افسانه اژدهای هفت سر یونان است که گویند هفت سر داشته و هر وقت هفت سر او را می‌بریدند سر دیگری بجای آن می‌روئید. این حیوان، هیکل عظیم داشته و در افسانه‌ها محل او را در مردابی نزدیکی لرن دانسته‌اند و سرانجام این اژدها بدست هرکول قهرمان یونانی کشته شد. ضمناً اژدهای هفت سر اشاره به هفت اقلیم (کشور) است.»

بچشم عقل اقلیم سبعة گنج زر است ولی چو درنگری اژدهای هفت سراسست.

انسان بهر کجا که میرسد و در توجیهش درمی‌ماند عدد هفت را بیاری می‌طلبد. هفت دریا را عنوان میکند، هفت دریائی که کنایه از دریای چین (اخضر)، دریای عمان، دریای احمر (قلمز)، دریای بربر، اقیانوس، دریای مدیترانه (بحرالروم)، دریای سیاه. هفت آب، هفت آب و خاک و هفت بحر هم میگویند.

؟

در میان هفت دریا تخته‌بندم کرده‌اند باز میگویند چابک باش و دامن‌تر منکن

حافظ:

گریه حافظ چه سازد پیش استغای دوست
کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

نظامی:

دامن از این خنبره دودناك پاك بشوئید به هفت آب و خاك

: ؟

دهان بشت به هفت آب و خاك و توبه كند

بدست تو كه نگويد سخنها باز

(هفت آب شستن كناية از كاملا پاك كردن و خوب شستن است و نیز بر بسیاری

آب نیز اطلاق میشود.) فرهنگ دهخدا

* * *

در این میان به عجائب هفتگانه که میرسیم، راز انسان در جاودانه ساختن این عدد بیشتر افشا میشود، عجایبی که بیشتر رنگ و بوی هنر دارد، شاهکار است.

ابتدا اهرام ثلاثه را پیش میکشیم، سخن از غرور يك فرعون، خودخواهی انسانی که بجان هزاران برده تمام شد. انسان با آنکه در بنایش خود جان بکف داده است خود نیز انگشت بدهان حیران این عظمت میشود. عظمتی که امروز نیز هنوز چونان علامت سئوالی پیش روی همگانست؟! آیا اهرام از آسمان بر زمین آمده‌اند؟ آیا بشر به بنایش همت کرده؟ بهر حال این پرسشی است که تا با امروز کسی را یارای گفتنش نیست، وجه بسا که هرگز نباشد!

در مرحله بعد به باغهای معلق بابل میرسیم، طبقاتی پنج گانه بگونه معکوس از گل و گیاه، درخت و سبزه. این يك راز بزرگ است، رازی از کج رفتاری انسان با طبیعت، فرار از راحت دیدن و تحمل آسان پذیری. درسومین گام به مجسمه زئوس میرسیم. مجسمه‌ای از هنر و زیبایی، شاهکاری که دست هیچ انسانی یارای ساختن آن تا بحال نبوده، چرا که زمانی این مجسمه برپا میشود که زئوس راخدای خدایان می‌نامند. شهر المپیا یادگار این مجسمه است. پس از آن باید از معبد آرتمیس الهه یونان یاد کنم، اینبار هفت در خدمت میتولوژی

است، افسانه‌های اساطیری در رابطه با طبیعت و سرکشی آن. آرامگاه موسولوس پادشاه آسیای صغیر نیز یکی از هفت‌عجائب دست بشر می‌شود. مجسمه آپولون بعد از آرامگاه موسولوس بیشترین سهم را در جذب این اندیشه نسبت به راز عجائب کرد، مجسمه‌ئی که بعدها به غارت رفت و خط نیستی بر آن کشیده شد. در مرحله هفتم از این عجائب، فانوس اسکندریه را باید یاد کرد، چراغی که نه تنها انسان را به اعجاب واداشت بل تکامل علم و اندیشه‌اش را نیز یاد آور شد.*

*عجائب هفتگانه

«هفت شاهکار معماری و مجسمه‌سازی و حجاری دنیای قدیم که بنام عجائب هفتگانه مشهور است: اهرام ثلاثه مصر - فرعون مصر در سه هزار سال قبل از میلاد هرمی برای قبر خود ساخت و این قبرها را مصریان پیرموس (بلند) نامند و کلمه پیرامید یا اهرام مشتق از آن است.

هرم اول کئوس کاملترین و بزرگترین، هرم دوم کفرن و هرم سوم میکرینوس میباشد و هر سه بنام شاهان مصر ساخته شده و مرکز اهرام ثلاثه در میدان التحریر مصر و در باختر شهر تاریخی ممفیس مرکز امپراطوری قدیم مصر است. دارای راهروها، اطاقها و سالن‌هایی است. در یکی از سالن‌ها جسد مومیائی کئوس، فرعون مصر گذاشته و در نیم کیلومتری اهرام، مجسمه ابوالهول الهه قدرت و رب‌النوع آفتاب (بدن او مانند شیر و سرش انسان).

باغهای معلق بابل - اعراب آنرا حدایق معلقه گویند. بفرمان بخت‌النصر برای ملکه سیمیرامیس ساخته شد (۶۰۰ ق م) این باغ شامل پنج طبقه یا ایوان بوده که هر طبقه با ۶۰ فوت فاصله بروی طبقه زیرین بنا شده هر یک از طبقات شامل مقادیر فراوانی گل و گیاه و درخت بوده و شاخه‌های درخت بسوی طبقات پائین آویزان میشد، امروز فقط پی‌های آن باقی مانده است.

مجسمه زئوس (ژوپیتر) خدای خدایان - این مجسمه در سال ۴۳۲ پیش از میلاد بوسیله فعدیاس ساخته شد و در شهر المپیا، حاکم‌نشین یونان نصب گردید. جنس مجسمه مرمر خالص بوده و قسمتهای مختلف آن از عاج و طلا استفاده شده و در خلال جنگهای گوناگون از بین رفته است.

معبد دیان (آرتمیس) - محل الهه یونان، پنج سال پیش از تولد مسیح در آسیای صغیر ساخته شده و چندین شهر برای ساختن آن کمک کردند. از مرمر خالص گرانبها و دارای ۱۲۷ ستون بود.

آرامگاه موسولوس - در سال ۳۲۵ پیش از میلاد پس از مرگ موسولوس پادشاه آسیای صغیر زن بیوه اش دستور داد آرامگاهی برای او بسازند، این مقبره شاهکار هنری است ولی بر اثر زلزله شدیدی شکاف برداشت و بچند قسمت شد و در قرن نوزدهم پاره‌ای از قسمتهای گرانهای آن را به‌موزه لندن بردند.

مجسمه آپولون (ردس) خدای روشنائی یونان - مجسمه بزرگی بوده که در ۲۸۰ سال قبل از میلاد در جزیره رودس در نزدیکی آسیای صغیر بنا شد. جنس آن برنز، نصب آن روی زمین از شاهکارهای صنعت است، بویژه حالت او در وضعی که پاهای خود را از هم باز کرده بود بسیار جالب بود و در سال ۲۳۴ بر اثر زمین لرزه شدیدی سرنگون شد و سالیان دراز روی زمین بحالت دراز کشیده باقی ماند و مردم قطعات فلزی آنرا به‌نیما بردند.

فار (فانوس) اسکندریه - چراغ دریائی اسکندریه جالب‌ترین و سودمندترین عجائب هفتگانه دنیای قدیم است در ۲۰۰ سال پیش از میلاد، بطلمیوس فیلاولفسوس فرعون معروف مصر در نزدیکی بندر اسکندریه برج بزرگی ساخت بر فراز آن شعله آتشی شب و روز روشن بود و بر بدنه برج نوشته بود: هدیه فرعون بطلمیوس بخدایانی که وظیفه نجات دریانوردان را برعهده دارند.

بعقیده همگان مخترع اولین چراغ دریائی بطلمیوس بوده است، بعد ها واژه «فار» بدان داده شده. تا مدت ۶۰۰ سال این برج باقی بود و در سال ۴۰۰ میلادی قسمتی از آن آسیب دید، سرانجام بسال ۱۳۷۵ بر اثر زلزله شدید نابود گردید. «دائرةالمعارف اجتماعی (عنایت‌الله شکیباپور)

(عظمت خانه کعبه...)

«ستاره‌پرستان فرس و کلدانیها، خانه کعبه را یکی از بیوت هفتگانه معظم می‌دانستند.

- ۱ - کعبه
- ۲ - «مارس» واقع در بالای کوهی از کوههای اصفهان
- ۳ - «مندوسان» در طرفهای هند
- ۴ - «نوبهار» در شهر بلخ
- ۵ - «بیت غمدان» در شهر صنعاء
- ۶ - «کاوسان» واقع در شهر فرغانه خراسان
- ۷ - خانه‌ای در بالاترین قسمتهای کشور چین، کتاب ترجمه تفسیرالمیزان جلد سوم تألیف آقای حاج سیدمحمدحسین طباطبائی

«...این مدائن مجموعه هفت شهر بود نزدیک هم که از آن جمله تیسفون مهمتر

بود و پایتخت بزرگ دولت ساسانی.»
بامداد اسلام تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب ص ۹۳

* * *

هفت روز هفته

مجموع هفت روز که نزد مسلمانان از شنبه شروع و به جمعه (آدینه) ختم میشود و نزد فرنگیان از دوشنبه آغاز و به یکشنبه پایان میپذیرد. (گویند وفات حضرت آدم روز جمعه بوده است.)

روز جمعه مخصوص عبادت خداست - روز شنبه برای آل محمد - یکشنبه برای شیعیان - دوشنبه مال بنی امیه - سهشنبه روز مناسبت و ملایمی است - چهارشنبه روز بنی عباس و فتح آنهاست - پنجشنبه برای امت حضرت پیغمبر مبارکست بویژه صبحگاهش. ایرانیان باستان ماه را به هفته تقسیم نمیکردند، بلکه هر ماه را به سی روز تقسیم مینمودند و هر روز بنامی خاص خوانده میشد، و ماه چهار هفته در میان ایرانیان پس از اسلام معمول شده است. و حتی کلمه «شنبه» در همه ایام هفته بجز آدینه (جمعه) هست لغتی است سامی ولی بدون شك ایرانیان عهد ساسانی از استعمال هفته در میان اقوام سامی آگاه بوده اند.

و نیز هفته قلعه ایست از بناهای شاپور که اسرای عرب را در آنجا نگاه میداشته است.

و همچنین هفته بمعنی کسی که از بسیار راه رفتن مانده شود.

باباطاهر عریان:

آلاله کوهساران هفته بی بنفشه جو کناران هفته بی
منادی میکرم شهر و بشهرو وفای گلعداران هفته بی

باباطاهر عریان:

زمان لالهزارون هفته بی که فصل نوبهاران هفته بی
غنیمت دان وصال یار جانی که وصل روی یارون هفته بی

* * *

هفته بازار

بازار مکاره - آسمان هفتم را سیر نمودن. کنایه از در فکر غوطه ور بودن است.

* * *

هفت در هفت

هر هفت - آرایش زنان یعنی: حنا - سرمه - وسمه - سرخاب - سفیدآب - زرك - غاليه.

عراقی:

شش بانوی پیر کرده هر هفت عالم ز تو دیده هفت در هفت

هفت توبه تو

جائی سخت مخفی و پوشیده. «هفت تو بتو آنرا قایم کردم» مخصوصاً در ولایات شمال ایران مستعمل است.

هفت نه

آرایش وزبور اسباب عروس ونه ده نیز گویند ومیتوان که هفت نه، مراد از تارهای ساز باشد چه بررباب و مثل آن هفت و نه تار می‌بندند و اغلب بصورت هر هفت باشد.

؟ :

عروس دولت تو باد هفت و نه کرده بنام قصر جلال تو تا ابد مسکون

امیر خسرو دهلوی:

هفت و نه این صنم عشوه باز طفل فریب آمد و برناواز

هفت روزه (روز)

آنکه یا آنچه هفت روز دوام کند.

حافظ:

نی دولت دنیا بهستم می‌ارزد نی لذت مستیش الم می‌ارزد

نه هفت هزارساله شادی جهان این محنت هفت روز غم می‌آرزد

هفت علفخانه فلك

بمعنی هفت کشور.

خاقانی:

آتش ز نیم هفت علفخانه فلك چون بنگریم نزل فراوان صبحگاه

يوم السبع (روز هفتم)

مراد از يوم السبع، يوم‌القیامت (روز قیامت) است.

هفت نوبت

هفت بار نوبت (نقاره) زدن بدرگاه سلاطین.

سعدی:

گر هفت نوبت بدر قصر میزنند نوبت بدیگری بگذاری و بگذری
در ایامی سه نوبت میزدند، روزگاری پنج نوبت و درعه‌دی هفت نوبت.

هفت دور

بمعنی هفت هزار سال که هر هزار به‌ستاره‌ای تعلق دارد. گروهی گویند هر دوری
هزار سال است و مجموع ادوار، چهل و نه هزار سال باشد و چون این ادوار تمام شود
قیامت قائم شود.

هفت اجرام (هفت اختر)

(هفت اختر) که نام فارسی آنها عبارتند از:
ماه - تیر - ناهید - خورشید (مهر) - بهرام - برجیس (اورمزد) - کیوان.
حافظ:

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی

* * *

هفت هیكل

کنایه از هفت آسمان و هفت زمین باشد و نیز هفت هیكل دعاست که در هر روز
هفته یکدعا از آنها خوانند که موجب امن و سلامت باشد.

* * *

هفت اختان (هفت خاتون) - (هفت بانو) - (هفت آینه)

کنایه از هفت کوکب است: زحل - مشتری - مریخ - آفتاب - زهره -
عطارد - قمر.

* * *

هفت پدر

کنایه از سبعة سیاره و هفت آسمان است.
«هفت پدرم پیش چشم آمد» - «هفت پدر آدم بدر میآید».

* * *

هفت سین ارتش

(هفت درجه سپاهی) ستوان - سروان - سرگرد - سرهنگ - سرتیپ -
سرلشکر - سپهد که معمولاً در روز عید نوروز این درجات را به سپاهیان میدادند.

* * *

هفت لشکر

کنایه از لشکرهای بسیار.

* * *

هفت ارکان

زین گونه گذشت سالیان بر هفت کاندر تعب است هفت ارکانم

* * *

هفت روی

آنچه که دارای هفت جانب باشد «اسطرلاب هفت روی».

* * *

هفت حال

همیشه و پیوسته.

* * *

هفت تیر

نوعی حربه آتشی کوچک دستی که هفت فشنگ در آن جای میگیرد. (هفت تیر بندنده و هفت تیر کش بصورت صفت فاعلی است از مصادر بستن و کشیدن).

* * *

هفت گوشه

کثیرالاضلاع هفت ضلعی را گویند.

* * *

هفت آباد

دهی است از بخش سلوانای شهرستان رضائیه.

* * *

هفت چشمه

نام محلی است در خوی رضائیه.

* * *

هفت حوض

نام میدانی است در نارمک تهران.

* * *

هفت لنگ

تیره‌ای از ایل بختیاری است.

* * *

کوچه هفت پیچ

راجع باین کوچه در هیچکدام از کتابهایی که در خصوص شیراز و محله‌های آن نوشته‌اند مطلبی دیده نشد.

اما آنچه که هست در ساختن کوچه بعدد هفت توجه داشته‌اند.

* * *

هفت کچلان

کنایه از داشتن عایله، مخصوصاً اطفال قد و نیم قد بسیار.

* * *

هفت تپه

از آثار باستانی ماقبل تاریخ خوزستان است.

* * *

هفت آشیان جیب

دهی است از بخش سنجابی کرمانشاه.

* * *

هفت آشیان صحبت

دهی است از بخش سنقر کرمانشاه.

* * *

هفت آسیا

دهی است از بخش فریمان مشهد، و نیز هفت آسیا کنایه از هفت فلک است.

* * *

هفتگل

از بخشهای تابع شهرستان مسجدسلیمان که بواسطه معادن نفت اهمیت بسیار دارد

* * *

هفت پستان

در همدان سنگی است دارای هفت برآمدگی و در آنجا چشمه آبی است، و آن محله را نیز بهمین اسم خوانند.

* * *

هفت شهر

در قرن آخر دولت ساسانیان، مداین مشتمل بر هفت شهر بود که اکنون خرابست.

* * *

هفت تپه روم

ناحیه شهر روم مرکب از هفت تپه بوده است.

* * *

هفت طبقه باغ تخت

«در دامن کوه باباکوهی، در زیر تکیه، عمارتی است که فعلا در اختیار مرکز پیاده است و سابقاً از باغهای معروف و عمارت دولتی بوده و آنرا باغ تخت مینامند. در داخل باغ دو عمارت کلاه‌فرنگی است بقرینه که دارای ایوانهای متعدد از تحتانی و فوقانی است و در سمت روبقیله هفت طبقه و مرتبه بوده است که فعلا وضع دیگر بخود گرفته و باشگاه افسران است.»

جلگه شیراز (علی‌نقی بهروزی)

* * *

هفت خوان

نام محلی است در دو فرسخی شمال تل بیضا در اطراف شیراز.

* * *

هشتنجان

نام محلی است در دو فرسخ و نیم شمال تل بیضا در اطراف شیراز.

* * *

چشمه هفت چاه

در نیم فرسخی قریه جم.

* * *

چشمه هفت خوان

از بلوک بیضا نزدیک به قریه هفت‌خوان است.

* * *

هفت جوش

نام قصبه‌ایست در جنوب فارس.

* * *

هفتوان

نام محلی است در خلیج فارس.

هفت آب انبار گراش

نام آب انباری است مجاور قبرستان خارج از شهر لار.

هفت هلکه

در اصفهان دو بناء قدیم است که از آثار هوشنگ: یکی مهرین و دیگری سارویه که امروز اصفهانیان آنرا هفت هلکه گویند، دارای آبی است که هیچکس نداند منبع آن از کجاست.

هفت برکه

در چهار فرسنگی جانب شرقی اصطهبانات (استهبان) کوهی است که آنرا قلات آبی نامند قلعه محکم و بر بالای آن گچ و سنگ ساخته بوده‌اند که اکنون خرابست. و در نزدیکی همین قلعه هفت برکه وجود دارد که آب آن برکه‌ها از چشمه بوده و آنرا بن‌دره خوانند.

بئر سبع

نام چاه‌یست که شبانان اسحق که هفت نفر بودند آنرا حفر کردند و آن چاه بدین جهت بئر سبع نامیده شد.

آسیای هفت سنگ

در قسمت شرقی بند امیر، آسیاهای عجیبی است، از جمله در يك‌جائی هفت سنگ آسیا در کار است که آنها بدور هم واقع شده‌اند یعنی به‌ردیف نیستند، بلکه

چون حلقه گرداگرد همد و از يك عمارتیكه سنگهای مذكوره در آن نصب است، آب از رودخانه داخل میشود و به صورتی میباشد كه همه آسیاها گردش می نمایند و آب از زیر پره هر سنگی از اطراف آن عمارت مدور، شعبه شعبه خارج میشود و فرو میریزد، بسیار تماشا دارد. «آثار عجم (فرصت شیرازی)

دكتر باستانی پاریزی در كتاب آسیای هفت سنگ چنین نگاشته است:
«در ادبیات فارسی، گردش زمان و دوران را به آسیا تشبیه کرده اند كه همه چیز چون دانه های گندم، در میان سنگ عظیم گردون گردان خرد و ناچیز میشود. بگمان من بهترین تشبیه در مورد سیاست نیز همانست كه آنرا به آسیا مانند كنیم، آسیائی كه افراد را بدون توجه خرد و درشت، جو یا گندم - بهر حال بی امان خرد و آرد میکند و در مرحله اول خرد شوندگان این دستگاه سنگین عظیم، دانه های درشت هستند كه عنوان وزارت و نیابت دارند:

آندم كه سنگ صاعقه از آسمان رسد اول بلا به مرغ بلند آشیان رسد این تشبیه وقتی كامل میشود كه سیاستهای متضاد باهم تصادم كنند و گفتگو از شمال و جنوب، سیاه و سفید و زرد و سرخ و چپ و راست و آزادی و استبداد و بد دین و بادین و غیر آن پیش آید. یکی از این جناحها را سنگ گردان و دیگری را سنگ زیرین میتوان دانست و مردم و سیاستمداران دانه های خوش باوری هستند كه به كام این دیو گردنده افتاده اند و راهی برای نجات ندارند. این سیاست آسیایش همه چیز را آرد میکند، در واقع آسیایش يك سنگ نیست، آسیای هفت سنگ است.

اگر تشبیه سیاست و گردشها و تقلبات سیاسی را به آسیای گردان قبول كنیم، سیاست علیه ما علیه را باید آسیای هفت سنگ خواند كه هر يك سنگ آن كافی است دانه های درشت و سنگینی را خرد و نرم كند.

در این آسیا، عوامل مختلف، سنگهای آن هستند و هر كدام بر محور خاص میچرخند و اگر با يك تقسیم بندی ابتدائی و بدون ترتیب بخواهیم انواع آنرا تفكیک كنیم باید بگوئیم:

- دخالت سیاستهای خارجی، سنگ اول این آسیاست.
- تعارض مذاهب و عقاید اجتماعی، سنگ دوم.
- برخورد طبقات فقیر و غنی، پیرو جوان، كهنه و نوسنگ سوم.
- رقابت مقام جویان و حسودان و دشمنان، سنگ چهارم.
- غرور و خودخواهی و خودگم كردن، سنگ پنجم.
- طمع مال اندوزی و حیف و ستم، سنگ ششم.
- تهور و بی باکی و عدم احتیاط سنگ هفتم.

هفت سوراخ

هفت سوراخ مختلف و نیز کنایه از سوراخهای متعدد.

مولوی:

واگشایم هفت سوراخ نفاق در ضیای ماه بی‌خف و محاق
و نیز عنوان هفت سوراخ سر که شامل دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهان
است «درطب مصر قدیم تعویذ و طلسم برای پیشگیری یا مداوای مرض بیش از دارو و
حب و شربت رواج داشت. اعتقاد ایشان چنان بود که چون شیطان بجسم آدمی درآید
بیمار میشود و علاج آن خواندن عزایم و اوراد است، مثلاً زکام را با خواندن این
عبارت سحری معالجه میکردند: «ای سرمای پسر سرما بیرون شو، ای که استخوان‌ها
را خرد میکنی و هفت سوراخ سر را بیمار میسازی... خارج شو و بروی زمین بیفت»
ای گند، ای گند!

تاریخ تمدن جلد اول - فصل هشتم (ویل دورانت) ترجمه احمد آرام

هفت خواص مویز

بلغم را بزطرف میکند - شادابی آورد - صفا را میبرد - عصب را محکم نماید -
خستگی و ضعف را رفع کند - موجب خوش خلقی است - اندوه را بزدايد.

هفت میوه

کشمش - طایفی - انجیر خشک - قیسی - شفتالوی خشک - خرماي خشک -
آلوبخارا.

میرزا ملك مشرقی:

چندین دل شکسته زسوی مزاج غم بیمار هفت میوه این سبز طارم است

هفت زرده

نرگس صد برگ را گویند و بربی عبهر مضاعف خوانند.

هفت زبان

مجموعه هفت زبان معمول درعالم و (بعقیده قدما). «به هفت زبان سخن میگویند.»
کنایه از زبانهای بسیار است.

* * *

هفت خزینه

کنایه از هفت عضو مهم بدن: مغز - قلب - معده - ریه - کبد - کلیه - طحال.
سنائی:

چون تو دادی دین دنیا در ره دین کی کنند
پنج حس و هفت اعضاء مر ترا فرمانبری

* * *

هفت مغز

آنچه از مغز (هسته) هفت میوه ترتیب دهند. حلوائی که از مغز بادام - مغز گردو - مغز زردآلو - مغز شفتالو - مغز پسته - مغز فندق و مغز چلغوزه درست کنند.

* * *

هفت بیچار

نوعی از ترشی که از هفت رقم سبزی درست کنند: جعفری - نعنا - ترخون -
مرزه - ریحان - اوجی - سوسن عنبر.

* * *

هفت دانه

آشی که در ایام عاشورا پزند و بفقرا و همسایگان دهند. عبارتند از: لویا -
عدس - نخود - برنج - جو - گندم - ماش.

* * *

هفت افزار

انواع دیگر افزار، آنچه برای خوشمزگی و گوارائی غذا بدان آمیزند.
نظامی:

چونکه پختم بدور هفت هزار دیک پختی چنین به هفت افزار

* * *

هفت اندام (هفت عضو بدن) - (نحرالبدن - اکحل)

سر - سینه - شکم - دو دست - دوپا.

: ؟

تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو زهفت چرخ شده مبتلا به هفت اندام
و نیز هفت اندام، رگی است که اگر آنرا بکشایند خون از همه بدن کشیده شود.

انوری:

از پی آنکه مزاجش نکند، فاسد خون سرخ بید از همه اعضا بکشاید اکحل

* * *

هفت خمره

هفت عدد خمره محتوی مسکوکات. این ترکیب در داستانهای بسیار مستعمل است
مثلا میگویند: «هفت خمره زر پیدا شد.»

* * *

هفت برگ

(مازیون - مازیون) درختی است شیردار شیبه به درخت سماق و برسه قسم
است: یک قسم آن برگهای سفید و بزرگ که آنرا شخیص میگویند و در معالجه
استسقا بکار میرود. قسمت دوم، برگهای زرد رنگ و آنرا هفت برگ مینامند. نوع
سوم که برگهای سیاه و آنرا خالق النمر و قاتل النمر نیز میگویند.

* * *

هفت جوش

فلزی مرکب از آهن - انتیمون - سرب - طلا - روی - مس - نقره و نیر
کنایه از آدم جان‌سخت و پرطاقت میباشد.
چار آئینه چهار ارکان بدن با ششتر هفتجوش گردون چکند؟

هفت حجله نور - هفت پرده چشم - (هفت خانه) - (هفت حجره) - (هفت راه)،
هفت طبق (طبقه)

صلبیه - مشیمیه - شبکیه - عنکبوتیه - قرنيه - ملتحمه - عنبیه.
حافظ:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم کشیده‌ایم بتحریر کارگاه خیال
حافظ:

اشک حرم‌نشین نهانخانه مرا از سوی هفت راه بیازار میکشی
خاقانی:

هر هفت طبق چنان جلا یافت کز نه طبق آسمان ضیا یافت

هفت رنگ (هفت کار)

نام گلی هندی که دارای چندین رنگ است و هرچیز که به هفت رنگ منقش
باشد و نیز الوان هفتگانه که به هفت سیاره تعلق دارد: رنگ سیاه به زحل - رنگ خاکی
به مشتری - رنگ سرخ به مریخ - رنگ زرد به آفتاب - رنگ سپید به زهره - رنگ
کیبود به عطارد و رنگ زنگاری به قمر.

ابن یمین

باز فراش چمن یعنی نسیم نوبهار بر چمن گسترد فرشی از پرند هفت کار

هفت رنگ اصلی

که عبارتند از سیاه - سفید - قرمز - زرد - سبز - آبی - بنفش وبقیه رنگها که از ترکیب دو یا چند رنگ درست میشود.

فرخی سیستانی:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار
همچنین رنگهای هفتگانه‌ای که در اطراف خورشید دیده میشود «طیف شمس» گویند.

هفت کوه مهم در آسیا

در آسیا هفت کوه مهم وجود دارد:
اورست - در هند رشته جبال هیمالیا.
ماکائو - در تبت رشته جبال هیمالیا.
کونگور - در تبت رشته جبال پامیر.
هندوکش - در ترکستان رشته جبال هیمالیا.
جان تینگری - در ترکستان رشته جبال تیانشان.
دماوند - در ایران رشته جبال البرز.
قره‌قوروم - در ترکستان رشته جبال هیمالیا.
دائرةالمعارف اجتماعی (عنايت‌اله شکیباپور)

هفت کشور مهم نفت خیز جهان

هفت کشور از لحاظ اهمیت مقام و میزان تولید نفت از اینقرار است:
ایالات متحده آمریکای شمالی مرکز آن در کالیفرنیا - تکزاس - پنسیلوانی.
وئروئلا در آمریکای جنوبی که ۶۰ درصد آن از نفت است.
اتحاد جماهیر شوروی شامل نفت قفقاز و بادکوبه (هفتاد میلیون تن در سال)
شیخ‌نشین کویت، بزرگترین تولید کننده نفت در خاور میانه.
عربستان سعودی که در سال ۱۹۳۵ شروع بکار کرده است.
ایران، شامل معادن آبادان - قم و کرانه‌های شرقی ایران.

عراق، از سال ۱۹۱۲ با دخالت عثمانی با سرمایه.
دائرة المعارف اجتماعی (عنايت الله شکیباپور)

هفت مدفونین قبرستان

معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی از وعاظ و شعرای شیراز (حدود سال ۷۹۱) در شرح احوال و تعیین محل قبر جمع‌کنندگی از زهاد و علماء و امراء و سلاطینی که در شیراز دفن شده بودند نوشته و چون نیت او این بوده است که این کتاب برای زوار مزارات شیراز در حکم رهنمائی باشد بعدد ایام هفته به هفت قسمت یا نوبت که هر قسمت شامل ذکر مدفونین یکی از قبرستانهای معروف شیراز باشد تقسیم نموده تا زیارت‌کننده هر کدام را بنوبت در یکی از ایام هفته و اگر نتواند هر کدام را در یک شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کند و باین ترتیب زیارت خود را از تمام آنها در هفت روز یا هفت هفته بانجام رسانیده و این قسمت یا نوبت بقرار ذیل است:

مدفونین قبرستان شیخ کبیر - مدفونین قبرستان باهلیه - مدفونین قبرستان دارسلم - مدفونین قبرستان ام‌کلثوم و شیرویه - مدفونین قبرستان باغ‌نو - مدفونین قبرستان مصلی - مدفونین قبرستان جامع عتیق.

در حال حاضر از هفت قبرستان فقط دارالسلام باقی مانده و بقیه جز مختصری و یا بکلی از بین رفته‌اند.

حکایت مناسب این مزار

«میگویند در سیرتی نوشته است که هفت مرد در راهی می‌رفتند و میتی دیدند که افتاده بود گفتند بیائید باتفاق هر یکی کاری از بهر این میت بگذاریم و او را دفن کنیم.

پس یکی از ایشان شیخ شمس‌الدین عمر ترکی بود فرمود کفن وی بامن و دیگر شیخ ابوالحسن گردویه بود فرمود که گور کردن او بامن و دیگر شیخ شهاب‌الدین محمد عمری بود فرمود غسل او بر من و دیگر شیخ زین‌الدین مظفر باغنوی بود فرمود او را برداشتن و در قبر نهادن بامن و دیگر زین‌علی تبریزی بود گفت نماز بروی کردن و تلقین دادن بر من و هفتم ایشان شیخ جمال‌الدین مذکور بود که بماند و بگفت چه بر من. بعد از آن هر یک از این مشایخ آنچه گفته بودند کردند و این میت غریب را بخاک سپردند چون فارغ شدند شیخ شمس‌الدین محمد ترک قدس سره فرمود ای عزیزان بیائید در اینکه ما را حواله شد معاملتی کشف گشته بدان ای فقیه زین‌علی امامت خلق و خطابه بر تو حواله شد ببرکت نماز و تلقین این بنده که دادی ای روزبهان (ظاهراً

یکی از هفت نفر شیخ روزبهان بوده که از قلم افتاده و شیخ شمس‌الدین بآن اشاره نمود) تورا آوازه باشد که بافاق برسد بسبب صلوات که بروی زدی ای شهاب‌الدین تورا فرزندان پاک خدایتعالی بدهد که مردمان ایشان را تبرک دارند ای مظفر منزلت تو و فرزندان تو بلند باشد تا روز قیامت‌ای ابوالحسن مقبره توجای صلحا و عباد گردد اما ای جمال‌الدین تو موافقت نکردی و زیارت نمودی در زیارت تو نیز رغبت کم کنند مگر کسی که نادر دست دهد بعد از آن چنانچه فرموده بود خالق میبینند و چند سال است که همچنان است.»

مزارات شیراز یا هزار مزار (معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی)

* * *

هفت

در امثال و حکم - پند - اصطلاحات -
روانشناسی و بازی

عدد هفت همچنانکه در طبیعت راه پیدا میکند برای خود
تعبیر جداگانه‌ای می‌یابد که ما، در زیرنویس آنها را عیناً ذکر
میکنیم.

خود را بیشتر شناختن، به آشفته‌گی و آرامش درونی پی بردن،
رخنه کردن در درون و بدنال عوامل آن بودن، این اولین گام در
راه شناخت روح و روان انسانی بود. پایه‌گذاری علمی که بعدها
روانشناسی‌اش خواندند، خودشناسی‌اش نامیدند.

روانشناسی اگر چه علمی تازه پا و نوپاست، اما در رهگذر
شناخت آداب و عادات بی‌شناسنامه فعلیش برای بشر همیشه مطرح
بود، انسانی که گاه بی‌جهت پا بدرون عوامل آگاه و ناخودآگاه
ذهنی خود میگذاشت و زمانی چنان آشفته و بیقرار میشد که راهی را
برای دلیل آن میجست. ما در رهگذر این خودشناسی هفت رادنبال
میکنیم:

آغاز این خودشناسی را بر تعبیر امام بزرگوار شیعیان حضرت
صادق (ع) قرار میدهیم. میدانیم که خواب حاصل اندیشه‌های خوب
و بد انسان است، نشانه‌ای از يك واکنش در عالم رویا، واکنشی
انسانی که در بیداری متالم شده متأثر از رویدادها گشته و به‌همین
دلیل در عالم خواب وقتی که همه چیز در آرامش و نوعی مرگ
موقت میگذرد، او هرچه را اندیشه میکرده بر زبان می‌آورد و در جلو

چشمان میگذرانند.

حضرت صادق (ع) باقائل شدن هفت وجه در تعابیر این رویاها گامی بزرگ در راه روانشناسی برمیدارد. ناگفته نگذاریم که نبایست این تعابیر را تنها يك نظریه و یا پیش بینی دانست بل آنها را ریشه های مسائلی دانست که انسان بدنبال آن روان بوده است. چنانچه امام، دیدن باغ را که نشانه ای است از سرسبزی و طراوت زندگی و طبیعت، منشاء اندیشه های میداند که همه وقت بدنبال عوامل خوبی مانند: همسر خوب، فرزند نیک، عیش و خوشی، مال و ثروت، شادی کنیزك و بلندی میداند و یا عواملی دیگر که عیناً در زیر از آن یاد میشود

هفت گناه خانمانسوز

«حضرت پیغمبر (ص) فرمود از هفت گناه خانمانسوز بپرهیزید:

شرك به خدا - آدم کشی بناحق - سحر و جادو - رباخواری - خوردن مال یتیم - پشت بچنگ کردن - زنان شوهر دار را بیاد تهمت گرفتن.»

تفسیر المیزان - تألیف آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی

جلد هفتم ص ۱۷۱

نقل از تعبیر خواب (محمد بن سیرین - دانیال نبی - امام جعفر صادق)

هفت وجه تعبیر خواب

بعضی معبران خواب گفته اند که دیدن باغ برسه وجه است: کدخدای - قیم زن - فرزند قره العین.

و باز امام صادق (ع) فرماید دیدن «پای» در خواب بر هفت وجه است: عیش - عمر - سعی - طلب مال - قوت - سفر - زن.

و در جای دیگر میفرماید دیدن «تخت» در خواب بر هفت وجه است:

عزو جاه - سفر - بلندی - ولایت - قدر و جاه - عالی شدن کارها.

و نیز در جای دیگر فرماید دیدن «چتر» بر هفت وجه است:

سلطنت - عزت - مرتبت - ریاست - رفعت - ولایت - صحبت با بزرگان.

و همچنین فرماید دیدن «چشم» در خواب برهفت وجه است:
روشنائی - دین هدی - اسلام - فرزند - مال - علم - زیادتی در دین و مال.
دانیاال نبی گوید اگر کسی در خواب ببیند با مادر یا خواهر یا کسی دیگر که
بروی حرامست مجامعت کرد، هفت خویشی از وی بریده شود و اگر زنده بود یا مرده
دلیل برغم واندوه باشد.

حضرت صادق فرماید «حجامت» در خواب برهفت وجه است:
امانت گذاردن - شرط خواندن - ولایت یافتن - شادمان شدن - با پیران
صحبت داشتن - سنت پیغمبر نگاهداشتن - اگر عالم است از علم معزول شدن خاصه
چون ببیند که حجام جوان است.

و باز میفرماید: دیدن «قلم» در خواب برهفت وجه است:
حکمت - فرمان - علم - فرهنگ - راست شدن چیزها - کار و کام و مراد
یافتن - ادب.

همچنین فرماید دیدن «دهان» در خواب برهفت وجه است:
منزل - خزانه - گشایش کارها - مال - حاجت - وزیر - دربان.
و باز فرماید دیدن «رود» در خواب برهفت وجه است:
حجج - بزرگی و جاه - پادشاهی نعمت - تجارت - ریاست - علم و ظفر.
میفرماید دیدن «ریحان» در خواب برهفت وجه است:
زن خواستن - کنیزک - دوست - فرزند - سخن خوش - مجلس علم -
کردار نیکو.

میفرماید زکوة مال دادن در خواب برهفت وجه است:
بشارت - خیر و برکت - روشن بودن کارهای مشکل - قضای حاجت -
روشنائی - از غم فرج یافتن - زیادتی مال.
میفرماید دیدن «گنگک» شدن در خواب برهفت وجه است:
درویشی - بدحالی - غم - نقصان عیش - مصیبت - نقصان مال - نقصان دین.

هفت علم

طبقه‌بندی علوم از نظر ارسطو چنین است: «طبیعی - نجوم - ریاضیات -
سیاست - اخلاق - هنر - منطق.»

هفت قسم خواب

خواب غفلت که خواب در مجلس ذکر است - خواب بدبختی که صبحگاه است - خواب کیفر گناه که خواب وقت نماز است - خواب لعنت که خواب بعد از طلوع فجر است - خواب راحت که نیمه روز است - خواب آزاد که بعد از عشا است و خواب حسرت که خواب شب جمعه است.

* * *

هفت قسم حیض

«اول حیض زنان - آزار و ناخوشی است که عارض زنان میشود هر کس با زنان نزدیکی کند باو هم اذیت خواهد رسید. (این هفت قسم حیض را علمای باطن در مقام کشف و شهود فرموده‌اند.)

دوم حیض مردان قرض‌دار - سوم صاحبان عقل و شعور - که در مقام مجادله و مباحثه مغلوب میشوند و چاره جز اذعان ندارند. چهارم حیض حکام - در عین خوشی و تر دماغی برمسند حکمرانی نشسته رتق و فتق امور میکند، در این اثنا از تلگراف خبر عزلش همان حالت زنان حائض باو دست میدهد و مثل زنی میشود که ناگهان طلاقنامه‌اش را دستش بدهند. و همچنین شخص محترم هر گاه دروغی بگوید و ظاهر شود کذب او از خجالت مثل زنان حائض بد حال میشود. پنجم حیض شعرا وقتی که با زحمت بسیار مدیحه بگویند و تقاضا کنند بگویند مضامین را دزدیده یا بگویند قصیده از دیوان فلان شاعر است تخلصش را باسم خود کرده صله هم باو ندهند شاعر بیچاره حیض میشود. ششم حیض اولیاء - بدین معنی که جمعی هستند میخواهند خلق آنان را نشناسند چون کرامتی در میان مردم از آنان بروز کند بد حال میشوند «الشهرة آفة والخمول راحته» از آن شهر بشهر دیگری میروند که معروف نباشند. هفتم حیض مقربان درگاه خداست:

یکقدم زد آدم اندر ذوق نفس شد فراق صدر جنت طوق نفس

عدد السنه در بیان حیض (حاج ملا اسماعیل سبزواری)

توضیح المسائل (سید محسن طباطبائی حکیم)

* * *

بدحالی آدم سیصد سال طول کشید، حالت آدم از حیض بدتر شد، لباسها از برش دور شد، مکشوف العورت گشت، پیش حور و غلمان خجالت کشید، از هر درختی که میخواست برگ بچیند درخت شاخه بالا میکشید و برگ نمیداد روی عورتش بگذارد.

طایفه نسوان کلا حیض می‌بینند مگر دونفر از زنان که حیض ندیدند «مریم» (ع)

وحضرت «فاطمه» (ع).

خداوند تبارک و تعالی حضرت حوا را جهت اکل شجره ده عقوبت فرمود که از

آنجمله یکی حیض است، اول قطره خونی که بروی زمین چکید خون حیض حوایب، یهود گمان میکنند اول خونیکه بر روی زمین ریخت خون هایبیل است که برادرش قایل او را کشت.

زنان درحالت حیض بسیار بدحال میشوند، بیمار میشوند و از قراریکه خودشان نقل میکنند حالتی بدتر از حالت حیض ندارند. زن قبل از حیض دیدن و بعد از زمان حیض، در قرشیه شصت سال و در سایر زنان پنجاه سال است حامله نمیشود که او رایائسه خوانند مگر ساره زوجه حضرت ابراهیم (ع) که نود و به سال (بروایتی صد و ده سال) از عمرش گذشته بود که حائض و حامله شد.

گاهی در زنان حالت حیض فراموش میشود که آنرا (ناسیه) گویند، اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهاییکه خون او نشانه حیض را دارد، حیض قرار دهد و اگر نتواند حیض را بواسطه نشانه‌های آن تشخیص دهد، بنابر احتیاط استجابی باید هفت روز اول را حیض بگیرد اگر چه مخیر است در تعیین مدت حیض از سه روز تا ده روز و آنچه را که اختیار میکند حیض گرفته و بقیه را استحاضه قرار دهد.»

* * *

در کتاب جامع عباسی (آداب غسل نمودن) نقل گردیده است که: «برجنب هفت امر مکروه است: اول عضوی از اعضای خود را بجلد مصحف رسانیدن یا بحاشیه آن. دوم زیاده برهفت آیه از سوره‌های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین، مطلق قرآن خواندن را برجنب حرام میدانند. سیم مصحف برداشتن خواه در دست و خواه در بغل. چهارم چیزی خوردن. پنجم آبنوشیدن. اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهیت برطرف میشود. ششم خضاب کردن. هفتم روغن بر بدن مالیدن.»

* * *

هفت از آن پس وارد تعابیر علمای روانشناسی بر پایه علوم و قواعد جدید قرار میگیرد، چنانچه «ژان - ل - ریوو آر» در مجموعه معارف عمومی با تکیه برهفت* در سنین کودکی خود سخنهای جالبی دارد که در جای خود بسیار خواندنی است.

با توجه به نفوذ این عدد و شروع و ختم آن در بسیاری از عوامل روانشناسی تکیه را تنها بر دلایل وجود آن میکنیم. چرا هفت میبایست در روانشناسی تا بدان مرز نفوذ کرده باشد که حتی به مرحله‌ای از تکامل و رشد انسانی برسد؛ چرا که پاسخش بسیاری چراهای دیگر به همراه دارد.

* طفل پس از اینکه یاد گرفت که چطور راه برود، بتدریج با افزایش توانایی پاهایش مهارت‌های زیاده‌تری را باین روش انطباق می‌دهد که در جزء آنها میتوان جهیدن، پریدن، جست‌وخیز کردن و لی‌لی کردن را بشمار آورد.

لی‌لی کردن و جهیدن هم یکی از اشکال پریدن است و برخی بچه‌ها تا قبل از سه‌سالگی میتوانند بجهند ولی معمولاً مهارت در این بازی تا قبل از شش‌سالگی تا هفت سالگی زودتر صورت نمی‌گیرد.

مغز انسان در سنین شش تا هفت و هشت‌سالگی دوره تکامل راسیر میکند. بطور کلی قلب بین سنین چهار تا ده سالگی به‌کندی گسترش پیدا میکند و بالاخص بدنبال گسترش بدن تا هفت سالگی بسیار بطیء رشد میکند.

در هفت ماهگی با دست شروع میشود، بطور متوسط بچه‌ها از پنج تا هفت‌ماهگی میتوانند فقط یک چیز را در دست نگاه‌دارند، در صورتیکه بچه‌های بین هفت تا ده‌ماهگی میتوانند دو چیز را در دست نگاه‌دارند.

در هفت سالگی مهارت دستی بچه گسترش پیدا میکند. بچه‌هایی که به‌سنین هفت تا هشت ماهگی برسند معمولاً عکس‌العمل سریعی در برابر رنگ قرمز، زرد و نارنجی پیدا میکنند.

در سن هفت تا هشت‌سالگی ارزش هر یک از سکه‌ها را کاملاً تمیز میدهد. بچه تا هفت‌سالگی مشغول بازی است، هفت‌سال بعد تعلیم و تحصیل، هفت سال بعد یاد گرفتن حرام و حلال.

تا هفت سال دختر تمام نشده، پدر نمیتواند او را از مادرش جدا کند.

* * *

امثال و حکم خود فصلی است از توقع درباره شناخت‌اندیشه‌های مردمی، تفکر و ذوق آدمهای کوچک و بزرگ، نسلهای گوناگون درباره چراها و به‌همین دلیل است که کمتر در امثال و حکم ماریشه‌های بی‌تجربه درمی‌یابیم. امثال و حکم را تجربه آدمها یاد میدهد، آدمهایی که خود در مرحله‌ای از ذوق و شناخت رسیده‌اند که بازگو کردن بسیاری از مسائل روزمره خود همت کرده‌اند. این تفکرات را بعدها گروهی از انسانهای والا و پیراج جمع‌آوری کردند از آنجمله باید از غول ادب پارسی «دهخدا» یاد کرد. مردی که عمری را در راه زنده نگاهداشتن فرهنگ و سنت این قوم گذراند. دهخدا با جمع‌آوری امثال و حکم، گروه مردم، توده‌های با ذوق و بی‌نام

ونشان را بازگو کرد. زبان آنان را ارج نهاد. درحقیقت کار وی تنها یک جمع‌آوری نبود بلکه میخواست بدین وسیله از به‌در رفتن کلام انسانهای جامعه خودش جلوگیری کند. او نمیخواست باین آسانی شاهد بی‌اعتنائی نسبت به فرهنگ و آداب و رسوم جامعه‌اش باشد. راهی که بعدها دیگران آنرا دنبال کردند.

مردم در زبان روزمره‌شان برای هفت، جایگاه مستحکمی ایجاد نموده‌اند چه درمثنی‌های روزمره‌شان، چه در اعتقاداتشان و چه در شناختشان، کلامی که از زبانی بزبانی دیگر منتقل شد و گاه برای ثبت آن ابتدا آنرا از زبان بزرگان یاد کردند و سپس رایج‌سازی کردند. از آنجمله یاد میکنیم کلام رسول خدا را در ارائه پندهای هفتگانه. پیغمبر، مردم را از هفت کار دور نگاه میدارد، هفت پند که در آنها راز انسان بودن و پرهیز از خودخواهی و مال‌پرستی بچشم میخورد. گاه این پندها را پیامبر خدا به مولای بزرگ شیعیان علی میدهد. علی را با آنهمه گستردگی اندیشه، خطاب ترار میدهد. او میداند علی را انسانی نیست که هشدار بدهد، علی کامل است، نمونه تجلی انسانست، علی دریای معرفت و شعور است. اما علی را مخاطب قرار میدهد تا یاران علی را بیدار کند و عجباً که پیغمبر خدا در هر مرحله‌ای که قصد بیدار کردن و جلوگیری از سقوط دارد، هفت را عنوان میکند. هفت در فرهنگ عامیانه بیشتر از زبان مردان بزرگ* خدا نقل میشود:

* پندهای هفتگانه (حدیثهای پیغمبر ص)

حضرت پیغمبر از هفت کار جلوگیری کرد و هفت عمل را دستور داد.
هفت کار ممنوع عبارت است از:

انگشتر طلا بدست کردن - نوشیدن از ظرف طلا و نقره - سوار شدن بر «میشره» (دوشکجه‌های بسیار نرمی بوده که روی مرکب می‌انداخته‌اند که نرم باشد و شاید علت منع این است که غالباً ابریشمین بوده) پوشیدن لباسهای «قسی» (که کتان و حریر مخلوط بوده) - پوشیدن حریر - پوشیدن دیبا - پوشیدن استبرق (که نوع ضخیم دیبا است).

وهفت گار دستوری عبارت است از:

تشییع جنازه - عیادت مریض - تعارف با عطسه کننده (بگوید یرحکم الله) - یاری مظلوم - بهمه سلام کردن - پذیرفتن دعوت - برآوردن خواهش قسم دهنده. نماز را در هفت مکان ممنوع فرمود: محل زباله - کشتارگاه - قبرستان - وسط راه - حمام - خوابگاه شتران (کنار آب) - بام خانه کعبه. بعلی در ضمن سفارشهایش فرمود: هفت چیز گوسفند حرام است: خون - آلت‌های تناسلی - مثانه - مغز حرام - غده‌ها - سپرز - کیسه صفرا. مواعظ الععدیه (نصایح)

از جمله سفارشهایی که بعلی کرده است:

ای علی هفت صفت در هر که باشد حقیقت ایمان را بکمال رسانده و درهای بهشت همه برویش گشوده است. شاداب وضو گرفتن - نیکو نماز خواندن - زکات مال پرداختن - خشم را فروخوردن - زبان را حبس کردن از گناه - استغفار نمودن - خیرخواهی نسبت بخاندان پیغمبر (ص)

حضرت میفرماید «من هفت کس را لعنت کنم»:

کسیکه چیزی بکتاب خدا بیفزاید - آنکه قضا و قدر را تکذیب کند - کسیکه با سنت و روش من مخالفت کند - آنکه بعترت من تعدی نماید - هر که سلطنت را بزور بگیرد تا عزیزان خدا را ذلیل گرداند و ذلیل‌های او را عزیز - جباری که اموال عمومی مسلمانان را بنفع خود ضبط کند - کسیکه حرام خدا را حلال و یا حلال را حرام شمارد.

و باز میفرماید دوستی من و خاندانم در هفت جای پر وحشت سودمند است:

وقت مرگ - در قبر - هنگام زنده شدن - موقع تحویل نامه‌های اعمال - در وقت حساب - سنجش اعمال - عبور از پل صراط.

بعلی فرمود من در پیغمبری از تو برترم که بعد از من پیغمبری نیست، و تو در هفت جهت از دیگران برتری که هیچیک از قریش در این صفات با تو قدرت معارضه ندارند: ایمانت از همه زودتر بود - در پیمان از همه وفادارتر - در کار خدا استوارتر - در تقسیم عادلتر - در میان رعیت دادگراتر - در قضاوت بیناتر - و در نزد خدا ارجمندتری.

در سال هفت روز است که هر که روزه بگیرد بهشت بر او واجب شود گرچه گناه کبیره کرده باشد، ببرکت این روزها گناهایش را بیامرزد و روز قیامت خدا از او راضی باشد.

۱- دهم محرم، (عاشورا) هر که از روی حزن و اندوه آن روز را روزه بگیرد گناه شصت سالش بخشوده شود.

۲- بیست و هفتم رجب (روز مبعث) آنهم کفاره شصت سال است.

۳- هفده ربیع‌الاول (که میلاد حضرت پیغمبر است) آن هم کفاره شصت سال گناه است.

۴- بیست و پنجم ذی القعدة (روز دحوالأرض) آن كفاره شصت ماه است.
۵- سوم ذی الحججه (روزی که توبه حضرت داود قبول شد) آن هم كفاره ده سال است.

۶- نهم ذی الحججه (عرفه) آن نیز كفاره شصت سال است.
۷- هیجدهم ذی الحججه (عید غدیر) نواب روزه يك عمر دارد.

* * *

(حدیثهای اهل سنت از پیغمبر اکرم)

در هفت خانه، رحمت نازل نشود:
خانهدی که در آن زن طلاق داده یا نافرمان باشد - خانهدی که در آن به امانت مردم خیانت کنند - خانهدی که مالی زکاة نداده باشد - خانهدی که مورد وصیت مرده‌ای باشد - خانهدی که در آن شراب باشد - خانهدی که زنی در آن زندگی کند که از مال شوهر بدزدد.
هر که پنج نماز بگذارد و از گناهان کبیره هفتگانه خودداری کند، روانه بهشت شود:

شرك بخدا - ظلم پیدر و مادر - تهمت بزنهاى پاك - قتل - فرار از جنگ - مال یتیم خوردن. و زنا.

روز قیامت خدا به هفت گروه نظر نکند و دستور دهد آنان را با آتش کشند:
لواط دهنده - کسی که با دست استمنا کند - با حیوانی جمع شود - لواط کننده - زنا کننده با دختر زن - زنا کردن با زن همسایه - و همسایه آزار.
ثواب هفت عمل بعد از مرگ در نامه عمل ثبت میشود:
درخت نشانیدن - چاه کردن - نهر آب جاری کردن - مسجد ساختن - قرآن نوشتن - علمی بیادگار گذاشتن - فرزند صالحی بجای گذاشتن که برای پدر استغفار کند.

«هفت جا سخن گفتن مکروه است و باید بذکر پردازد»:

بدنبال جنازه - قبرستان - بالای سرمریض - در مجلس علم - در مسجد - هنگام جماع - در حال مصیبت.

علم هفت مزیت برمال دارد: (مراد از علم اینجا علوم و معارف دینی است که سرمایه سعادت دوجهان است و سایر علوم درمقابل آن بی ارزش، چون حداکثر تأمین معاش دنیا کند و پیداست که علم دین هم بدون عمل سرابی بیش نیست و صورت خالی از حقیقت است، از اینرو فرموده علم مخصوص مؤمنان است).

علم میراث پیمبران است و مال میراث فرعونها - علم از بخشش و انفاق کسر نمیگردد، مال کسر میشود - علم نگهبان عالم و مال خود نیازمند نگهبان - علم در

کفن هم همراه، مال نیست - مال بدست کافر و مؤمن هر دو میرسد و علم مخصوص مؤمنان است - عالم در امر دین مورد حاجت همه مردم است و توانگر مورد نیاز عموم نیست - علم صاحبش را در عبور از پل صراط نیرو میدهد و مال ناتوان میسازد. در هفت مورد قرآن نخوانید:

رکوع - سجود - مزبله - حمام - در حال جنابت - در حال نفاس - در حال حیض.

در خانه‌یی که سائل را رد کنند تا هفت روز ملائکه داخل آن نشود. مواظب العدویه (نصایح) ترجمه حاج میرزا احمد جنتی اصفهانی

* * *

«حضرت سیدالشهداء از همه بیشتر یتیم‌نوازی میفرمود چنانچه نوشته‌اند در يك روز در مدینه هفت اسب بجهت خاطر طفلی یتیم کشت چون مادر آن طفل بیمار بود طبیب جگر اسب معالجه مادر آن طفل قرار داده بود، طفلك قصه خود را برای امام حسین عرض کرد فرمود اسبی کشتند آن طفل جگر اسب را بتز طبیب یهودی برد طبیب گفت این جگر معیوب است باز آنطفلك خدمت امام آمد کیفیت را عرض کرد و فرمود اسب دیگری کشتند بجهت خاطر آن طفل یتیم یهودی جگر آن اسب را هم نپسندید نا در مرتبه هفتم طبیب گفت آن اسبی که جگرش را معالجه درد مادر توانست فلان رنگ و ترکیب و عم آن طفل مرتبه هفتم خدمت آن سرور مشرف شد حکایت را بعرض رسانید حضرت آن اسب را که طبیب یهودی نشان داده بود بسیار دوست میداشت و اسب سواری خاصه آن حضرت بود معذالك فرمود آن اسب را کشتند و جگرش را بآن طفل یتیم دادند که دل شکسته نشود طبیب یهودی بهمین جهت مسلمان شد.

در تفسیر منهج الصادقین نقل کرده است که روزی طفل یتیمی از مهاجران خدمت حضرت پیغمبر رسید عرض کرد یا رسول الله من یتیم، پدر ندارم، خواهر و مادری دارم بیوه بجهت پرستاری ما شوهر اختیار نکرده. حضرت به بلال فرمود: برو بخانه زوجات و هرچه از خوردنی باشد بگیر و بیار، بلال رفت بیست و یک دانه خرما آورد، پیغمبر فرمود ای پسر هفت دانه از این خرما تراست و هفت دانه برای مادرت و هفت دانه برای خواهرت، معاذ بن جبل برخواست و دست بر سر آن طفل گذاشت و گفت: خداوند جبران یتیمی تو کند و ترا جانشین پدرت بگرداند.»

از سفارشات پیغمبر (ص) در کتاب عددالسنه (حاج ملا اسماعیل سبزواری)

حضرت یعقوب به توصیه پدرش (اسحاق) از سرزمین کنعان بشهر «ندان آرام» آمد تا از دختر خالویش خواستگاری نماید، لابان (خالو) در مقابل از یعقوب خواست که مدت هفت سال نزد او بماند و گوسپندان وی را بچرا برد. لابان دو دختر داشت. بنامهای لیا و راحیل و چون یعقوب از راحیل (دختر کوچکتر) خواستگاری کرده بود

و در آئین آن قوم معمول نبود که دختر كوچك را پيش از دختر بزرگ شوهر دهند
لذا هر دو دختر را بعقد يعقوب درآوردند و باز درمقابل هفت سال ديگر خدمت
خالوی خود (بعنوان كابين) كرد. و نيز گفته‌اند رمانيكه يعقوب وفات كرد مدت
هفت شبانه روز گريه وزاری ميکردند.

* * *

در امثال واصطلاحات و كنايات پارسی عدد هفت بسيار بكار رفته:
گريه هفت جان دارد = گريه از صدمه و زخمهای سخت برتتابد.
گريه هفت بار جای بچه‌هايش را عوض ميکند = مواظبت کودکان ضرور است.
هفت خانه بيك ديگ محتاج شدن = همه مردمان شهر يا ديهی فقير شدن.
هفت كوه درميان = عبارت تعويذ گونه‌ايست که پيش از نام بردن مصيبت يا
درد ورنجی صعب گویند.

هفت دريا سبو نمیدارد = هفت در جهان نميگنجد.
گر بريزی بحر را در كوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت يك روزه‌ای
كار هفت ملا كردن = مشهور است که هفت ملا نتوانستند که يك بار پياز را بر
استر بار كنند.
چون چند تن ميتوانند كاری را انجام دهند، گویند «كار هفت ملا را كرديد.»
هفت پادشاه را خواب دیدن = درمورد کسی گویند که زود بخوابد و خوابش
سنگين باشد.

هفت كفن پوساندن = ديرزمانی پيش مرده بودن.
هفت قرآن درميان = گوش شيطان كر - بدبواری می گویم.
عقلی که به هفت سال نيامد، به هفتاد سالگی نمی آید.
در هفت آسمان يك ستاره نداشتن = كنايه از تهيدست بودن و بيچارگی است.
هفت پر ثريا = كنايه از كوچكترين ستاره‌ای که در پروين است.
هفت درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگنجد = سازش عده
بسياری از ناتوانان وضعيفان و بي قدرتان با يکديگر امری عملی است در صورتیکه
سازش دو صاحب قدرت و نفوذ غالباً غير عملی و بلکه امکان ناپذير است.
هفت بخت يا هفت بختان = نجات داده هفت ستاره است.
آفتاب رلگن هفت است، شام و ناهار هيچ چيز = كنايه از تشريفات بي مورد و كار
عبث كردن.

هفت تا كفن پوساندن = كنايه از بسيار گذشتن فوت است. مثلا ميگویند: فلانی
تا بحال هفت تا كفن پوسانده است.
هفت مادر = هفت زمين
هفت لای = هفت پرده

هفت پشت (هفت جد) = هفت نسل گذشته. «برای هفت پشتم کافی بود» تا هفت پشش همه تاجر و پولدار بودند.

قطره‌ای گر بر تو نوشاند ز جود هفت پشت تواز آن یابند سود
هفت پشت کسی را بسگ آبی رساندن = کسی را بتعریف غیر واقع بکمال اغراق
و مبالغه ستودن. مثلاً شخصی در تعریف فردی یا چیزی اغراق از حد برد گویند: «آقا
بس کن هفت پشتش بسگ آبی رساندی.»
من کجا و اختلاط آن سگ کو کز شرف با سگ کویش رساند هفت پشت خویش را
هفت ماهه بودن = هفت ماهه بدنیا آمدن - بچه هفت ماه در شکم بودن، کنایه از
عجله و شتابزدگی است.

در زبان عرف گویند: «تو مگر هفت ماه بدنیا آمدی؟»
هفت پهلو = سخن تاریک و مبهم و کشدار. «جواب هفت پهلو داد»
هفت قلم بزرگ (آرایش) کردن = کنایه از زیبایی ساختگی و آرایش فراوان.
هفته شورون = در شیراز واژه‌ها و منلهائیست در مورد هفت، از جمله هفته
شورون است. و آن عبارتست هفته زن زائو - (هفت روز بعد از وضع حمل) که
معمولاً زن زائیده بحمام میرود و در چنین روزی عده زیادی از خویشان و دوستان زن
و شوهر به‌ناهار دعوت میشوند و بعضی از زنان همراه زائو بحمام میروند.
فتک و سینک (هفتک و سینه) = عبارتست از توسینه هم رفتن - تو خر هم
خواهیدن - مشاجره توأم با خشونت.

شوریده شیرازی:

هرچه کردند هفتک و سینک باری آخر حساب صاف نشد
امثال و حکم (علامه دهخدا)
فرهنگ عوام (امیر قلی امینی)
واژه‌های شیرازی و کازرونی (علی نقی بهروزی)

* * *

هفت گفتار

در کتاب تحلیل هفت پیکر نظامی بنقل از نامه «جاویدان خرد» آمده است:
«روزی نوشیروان نشسته بود، دستور یونان مؤبدان موبد، فرخزاد مهمان سالار،
خورشید خزینه دارد، نرسی و بوذرجمهر حاضر بودند نوشیروان گفت: این بزرگ
انجمنی است که ایزد اینجا گرد آورد، باید که هر يك سخن گویند چنانکه همه کس
را سود دارد و یادگار جاودان بماند.
(آنگاه یکایک این هفت تن بدین ترتیب سخن گفتند و اندرزا دادند: موبد.
مهر بود، مهمان بود، خورشید بود نرسی، بوذرجمهر (بزرگمهر) و نوبت به‌یونان
(دستور) پس انوشیروان به‌یونان (دستور) گفت تو چه داری؟ گفت:

جاوید زی. هفت چیز است هر کس آنرا بکار دارد از نیکنمانان باشد:
 نخست آنکه کاری خواهد کردن نیکوتر آنکه به کنکاش دانایان بود، دوم چیزی
 که بسزا باشد. سیم داد بنیاد کند. چهارم شکبیا باشد. پنجم سرکشی نکند. ششم از
 خواسته خویش جهانیان را با بهره کند. هفتم فروتنی گریند.
 پس هر هفت برپای خاستند وشاهنشاه رانماز بردند و گفتند که شاهنشاه ما را
 بهره کند از نیکوئیها که «خدای بدو داده وهوش وخرد مابندگان را زیور دهد
 نوشیروان هفت جام می بخورد و هر هفت را بخشش فرمود».

* * *

هفت آنگاه به علم راه پیدا میکند، فرضیه میشود وگاهی در رسوم معمولی، خود
 می نمایاند:

هفت دستور برای جلوگیری از سکتة قلبی

درسالهای اخیر میزان سکتةهای قلبی روبافزایش گذارد وتلفات زیادی بیار
 آورد. اخیراً پزشکان در اینباره هفت توصیه کرده اند که با پیروی از آنها انسان کمتر
 دچار سکتة قلبی میشود:

رژیم غذائی - مواظبت وزن بدن - ورزش کردن - ترك کردن سیگار -
 مراقبت از فشار خون - هنگام عصبانی شدن نباید خشم خود را فرو برد - تفریح و
 گردش در نقاط خوش آب و هوا.

روزنامه پارس دوشنبه ۲۷ دیماه سی و پنج

* * *

در روزنامه رستاخیز شماره ۶۵۷ (صفحه ۶) عنوان شده بود که: «عده ای از
 نقاشان گردهم آمده و تشکیل گروهی بنام هفت را داده اند.»

* * *

هفت مورد تشخیص سرطان

در طب آمده است که در مرحله نخستین تشخیص بیماری سرطان بسیار مشکل
 است، زیرا این بیماری درد وعارضه ای ندارد، از اینرو باید به هفت نکته جهت تشخیص
 ومبارزه با این بیماری مهلك توجه کامل مبذول داشت:

- ۱- هرگونه خونریزی و یا ترشح غیر عادی که بطور بی سابقه ای پدید آید.
- ۲- پیدایش هرگونه دردهائی که با درمان عادی بهبود نیابد.
- ۳- هرگونه برجستگی وبرآمدگی غیرعادی در پستان یا هر عضو دیگر بدن.
- ۴- بروز هرگونه تغییرات در ادرار و یا اجابت مزاج.

- ۵- دشواری بلع غذا و یاسوء هاضمه.
 ۶- دو رگه شدن صدا و گرفتگی گلو و سرفه‌های بی‌مورد.
 ۷- تغییر شکل زگیل و خال که بطور ناگهانی صورت گیرد.
 و عین همین مطلب در روزنامه آیندگان یکشنبه یازدهم مهر سی و پنج، صفحه پنج تحت عنوان «هفت علامت هشدار دهنده برای بیماری سرطان» متذکر شده است.

* * *

« کرود از دیه‌های کوهستانی بالاطالقان است و اهالی آن اسفندماه را که برابر با برج حوت عربی آفتاب به‌حوت نامند که در نظر آنان ارزش خاص دارد و آنروز را روز جشن و شادی میدانند. و همه معتقدند که بامداد روزاول اسفند باید کسی قدم‌به‌خانه بگذارد که خوش نیت، خوش بین و متدین بوده و قدمش خیر باشد. و بدین ترتیب است که اگر کسی که اول‌بار باید به‌خانه قدم بگذارد یکی از افراد خانه باشد که در نظر گرفته‌اند. او صبح خیلی زود قبل از همه از خانه خارج میشود و وضو میگیرد و بدست راست قرآن مجید و بدست چپ يك كاسه آب صاف میگیرد و سوره انا انزلنا را میخواند و صلوات میفرستد و وارد خانه میشود، و بعد از قدم به‌خانه گذاشتن رفت و آمد آزاد میشود، برای اینکار بیشتر بچه‌های نابالغ را در نظر میگیرند و میگویند چون کودک تا هفت سالگی گناهی نکرده و معصوم است، قدمش خیر است.

یکی از مراسم اراکیها، رسم ناقالی در آوردن است، پنجاه روز به‌عید نوروزمانده، مردم اراک و آبادیهای اطراف آن بعنوان سپری شدن زمستان و نزدیک شدن فصل بهار و فصل گرما جشن میگیرند، روی بام آتش میکنند و بعد از خوردن شام، به‌خانه‌های یکدیگر میروند و با خوردن شبچره و قصه گفتن و شادی کردن ساعتی چند دور هم هستند. و روز بعد هم دسته‌های «ناقالی» براه می‌افتند و این مراسم شش تا هفت روز ادامه دارد. مراسم و تشریفات ناقالی عبارتست از يك عده هفت نفری باهم قرار می‌گذارند که یکدسته درست کنند چونکه در این شهر چندین دسته ناقالی براه می‌افتند.

این جشن در قدیم مختص چوپانها بوده ولی حالا افراد عادی هم ناقالی میشوند. روز دهم بهمن که ناقالی‌ها توی شهر راه می‌افتند، حق دارند بدون اجازه به هر خانه‌ای وارد بشوند و مدتی چوب بازی کنند.

مردم نوش‌آباد معتقدند روز اسفند باید از هفت‌سین بخورند تا از گزند عقربهای هفت‌بند کاشان محفوظ بمانند.

در خال‌آباد، شب اسفند هر خانواده‌ای سفره اسفندی می‌اندازد (شیرینی، شاهدانه، شمع، پیازچه، زردک، سیر، تخم مرغ رنگ کرده، گندم بو داده و حلیم) وقتی همه سر سفره نشستند صاحب سفره یعنی پدر خانواده دعا میکند و میگوید: «بحق صاحب این سفره هفت بچه، بچه‌های مرا هیچ گزندی اذیت و آزار نرساند.» و معتقدند اگر کسی در عید نوروز چیزی نداشت و خوشحالی نکرد اهمیت ندارد، اما حتما باید در شب اسفند سفره هفت بچه بیندازد و شادی کنند.

در گبرآباد قهرود، اعتقاد دارند که باید روز اول اسفند هندوانه بخورند. کسانیکه در همین سال نوزادی دارند، روز اول اسفند، باقلا، سنگ و عدس می‌پزند و به هفت‌خانه میدهند و معتقدند تا هفت سال باین نوزاد اذیت و آزاری نمیرسد. جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان (جلد اول) ابوالقاسم انجوی شیرازی

* * *

در کتاب شاهد شیراز تالیف خان ملك ساسانی آمده است که: «در موقع اجرای صیغه عقد (فرنگیس با خسروخان) یکی از زنهای مجلس ابریشم هفت رنگ بسوزنی درشت کشیده و چیزی میدوخت، دیگری پرسید چه میدوزی؟ گفت: زبان مادرشوهر و خواهر شوهر و جاری عروس!! و در همین کتاب ذکر کرده است که: دريك قوری روی آتش هفت قسم ادویه می‌جوشانند: دارچین - هل - زنجبیل - میخک - فلفل فوفل - ریشه جوز و در سر عقد يك استکان آنرا بعروس و داماد دادند که با هم باشند و سردی در آنسان راه نیابد.

* * *

شهر مدینه در آخرالزمان دارای هفت در خواهد بود.

* * *

روایت کرده‌اند که چون پیامبر اسلام بیمار گشت، هفت مشك آب بروی ریختند.

* * *

نماز خواندن بر میت مسلمان واجب است اگر چه كودك باشد، اما باید پدر و مادر آن كودك یا یکی از آنان مسلمان باشند. (كودك باید هفت ساله باشد).

* * *

در خواص آبات، برای تکرار عملی عموماً عدد سه و هفت مقرر گردیده است. یادر مربع هفت در هفت سوره «کوثر» و «نادعلی» خواص فراوان نقل کرده‌اند.

* * *

معمولاً سنگ قبر، روز هفتم، یا سی‌ام یا چهلم انداخته میشود و کسانیکه سر قبر می‌روند باید فاتحه بخوانند و با میوه و شیرینی از آنان پذیرائی شود و هر کس باخواندن فاتحه بایستی هفت خط روی قبر بکشد تا روح مرده از فاتحه فیض برد. مستحب است قبر را مربع یا مربع مستطیل بسازند و باندازه چهار انگشت از زمین

بلند کنند و نشانه‌ای روی آن نگذارند که اشتباه نشود و روی قبر آب بپاشند و بعد از پاشیدن آب کسانی که حاضرند دستها را بر قبر بگذارند و انگشتها را باز کرده در خاک فرو برند و هفت مرتبه سوره مبارکه «انا اترلناه» رو بقبله بخوانند و برای میت طلب آمرزش کنند. و نیز مرسوم است که هفتم سوگواری میت رامیگذارند.»
به نقل از آداب و رسوم مردم شیراز (صادق‌همایونی)

* * *

روایت است که آرامگاه مومن بمقدار هفت ذراع وسعت مییابد و نیز معمول است که هفت قدم بهنگام حمل جنازه دنبال مرده راه میروند.

* * *

دیده و شنیده میشود که مواقع اضطراری هفت مرتبه صلوات میفرستند، و همچنین مربع هفت در هفت آیةالکرسی خواص بسیار دارد.

* * *

«خریبیل نجار که مرد با ایمانی بود دوان دوان بنزد موسی آمده گفت که اینک بزرگان درگاه فرعون با هم مشاورت کنند تا خون ترا نقصاص قانون بریزند هم اکنون از این شهر بیرون شو تا سلامت مانی. پس موسی رفع این غایله‌هایله را بی‌زاد و راحله از مصر بیرونشده هفت شبانه روز قوت از گیاه فرموده و راه پیمود تا درکنار مدیسی فرود آمده در سایه درختی که بر لب چاه آب بود بیارمید، چندتن از شبانان مدیانی را دید که باستعانت یکدیگر آب از چاه کشیده مواشی خود را سیراب نمودند و سرچاه را بسنگی گران استوار کرده مراجعت فرمودند و از آن پس دو تن از دختران که انتقال آن سنگ گران را احتمال نداشتند اغنام عطشان را از فضول موارد ایشان بهره میدادند. موسی را فتوت فطری و مروت ذاتی جنبش کرده پیش آمد. گفت شما را چه افتاده که رمه خود را از دور بداشتید و اینک با آب گل‌آلود سیراب میکنید؟ گفتند ما دختران شیعییم هفت تن میباشیم چون آن خواهران خردسال بکار خدمت نمی‌آیند لاجرم ما رمه پدر را شبانی کنیم.»

ناسخ‌التواریخ جلد اول (هجرت موسی) میرزاتقی‌خان سپهر

* * *

«در زمان پادشاهی شینک تانک در چین آثار بلاهویدا گشت و اسباب قحط و غلا فراهم شد سحاب از سیلان باز ایستاد و غمام از قطرات امساک نمود میاه دیگر نجوشید و مدت هفت سال عنا و بلا شایع و قحط و غلا مستمر بود و هیچگاهی در اینمدت قطره آبی از مشربه سحابی در حلق عطشانی نچکید و کار بر خلق صعب افتاد و مردم بنفیسر

آمدند، شينك تانك که بصفای نیت آراسته بود گفت در این مملکت جز من بافعال نکوهیده و اعمال ناستوده و صفات رذیله متصف نیست، همانا شومی و شامت من درخلق سرايت کرده و مردم را بدین بلا مبتلا ساخته اینک آتشی بایست افروخت و مرا بسوخت تا خلق از عنا خلاص شوند و بعنایت اختصاص یابند پس بفرمود حایطی وسیع معین کرده چوبهای خشک از هرسو کشیده برزبر هم نهادند و آتش در آن زده برافروختند و از جای بجست تا خویشتن را به آتش بسوزاند ناگاه سحابی در هوا پدید شده نیک متراکم گشت و باریدن گرفت پس بضراعت بزرگان درگاه پادشاه را در آن عزیمت فتوری راه یافت و آن سحاب هفت شبانه روز علی‌التوالی بیارید تا مردم از رحمت، زحمت گذشته را یاد نیاورند تا دیگر باره حراثت و زراعت آباد شد.»

ناسخ‌التواریخ جلد اول (جلوس شينك تانك) میرزاتقی‌خان سپهر

در کتاب مشکول (بیان خواص اسماء) نقل شده است که: «المصور، زنی که نزاید هر گاه هفت روز روزه بدارد بعد از این اسم را در جامی بنویسد و در وقت نوشتن سیزده مرتبه این اسم را بخواند پس آن جام را بشوید و آن آبرو بیاشامد روزی شود باو پسر صالح.»

و در جائی دیگر از همین کتاب ذکر شده است که: «الحسیب، کسیکه بگوید هفت هفته حسبی‌الله الحسیب و ابتدا کند از روز پنجشنبه و بگوید این اسم را در هر روز از هر هفته هفتاد مرتبه کفایت کرده میشود زحمت آنچه را طلب کرده و نجات می‌یابد از آنچه می‌ترسد از آن.»

در کتاب خزائن نراقی در فایده ختم انعام گوید: «طریق ختم انعام صغیر: بجهت بیمار هفت نفر در نزد بیمار نشسته در یک مجلس هفت نوبت بخوانند هر یک یکمرتبه و همه یکدفعه شروع کنند هر یک بلفظ ذوجلاله برسند در آیه شریفه رسل‌الله در مابین دو الله ایندعا را بخوانند چون تمام شود شروع بخواندن کنند تا سوره تمام شود ودعا اینست و بسیار مجربست بسم‌الله الرحمن الرحیم اللهم ارحم جلدہ الرقیق وعظمة الدقیق... تا آخر.

و هر گاه خواننده خود بیمار باشد بجای جلدہ وعظمة، جلدی وعظمی گوید و همچنین سایر ضمائر و افعال.»

هفت مورد تیمم بجای وضو وغسل

«اول - آنکه تهیه آب بقدر وضو یا غسل ممکن نباشد. دوم - اگر بواسطه

پیری، یا ترس از دزد و جانور و مانند اینها، یا نداشتن وسیله‌ای که آب از چاه بکشد. سوم - اگر از استعمال آب برجان خود بترسد، یا بترسد که بواسطه استعمال آن مرض یا عیبی در او پیدا شود. یا مرضش طول بکشد، یا شدت کند، یا بسختی معالجه شود. چهارم - هرگاه بترسد که اگر آب را بمصرف وضو یا غسل برساند، خود او یا عیال و اولاد او، یا رفیقش و یا کسانی که با او مربوطند نوکر و کلفت از تشنگی بمیرند، یا مریض شوند و نیز اگر بترسد حیوانی که مال خود اوست از تشنگی تلف شود باید آب را بآن بدهد و تیمم نماید. پنجم - کسیکه بدن یا لباسش نجس است و کمی آب دارد که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند، برای آب کشیدن بدن یا لباس او نماند، باید بدن یا لباس را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند. ششم - اگر غیر از آن، آب و ظرف دیگری ندارد، باید بجای وضو و غسل تیمم کند. هفتم - هرگاه وقت بقدری تنگ باشد که اگر وضو بگیرد، یا غسل کند تمام نماز، یا مقداری از آن بعد از وقت خوانده میشود باید تیمم نماید.»

توضیح المسائل (سید محسن طباطبائی حکیم)

* * *

«هفت امریکه در تیمم سنتست: اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی مخروبه بغیر خاک نباشد هر چند اطلاق اسم خاک بر آن توان کردن. دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد، مثل تلهای صحرا - سیم آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتانرا از یکدیگر دور سازند. چهارم آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست از خاک بپنکانند. پنجم آنکه کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک زند یا مسح کند. ششم آنکه تیمم را بآخر وقت اندازد هر چند معلوم باشد که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد. هفتم آنکه جهت هر نماز تیمم علیحده بکند هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد.» جامع عباسی (شیخ بهائی)

* * *

هفت غسل واجب

غسل جنابت - غسل حیض - غسل نفاس - غسل استحاضه - غسل میت - غسل مس میت - غسل نذر و قسم.

* * *

هفت احکام خنس واجب

منفعت کسب - معدن - گنج - مال حلال مخلوط بحرام - جواهری که بواسطه غواصی یعنی فرو رفتن در دریا بدست می‌آید - غنیمت جنگ - زمینی که کافر نمی از مسلمان بخرد.

* * *

هفت مبطلات وضو

بول - غایط - باد معده - خوابی که بواسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود ولی اگر چشم نبیند و گوش بشنود، وضو باطل نمیشود - چیزهایی که عقل را از بین میبرد، مانند دیوانگی، مستی و بیهوشی - استحاضه زنان - کاری که برای آن باید غسل کرد مانند جنابت.

* * *

هفت عمده معاملات مکروه

ملك فروشی - قصابی - کفن فروشی - معامله با مردمان پست - معامله بین اذان صبح و اول آفتاب - آنکه کار خود را خرید و فروش کند و جو مانند اینها قرار دهد - آنکه برای خریدن جنسی که دیگری میخواهد بخرد، داخل معامله شود.

* * *

هفت مورد فسخ ازدواج

اگر مرد بعد از عقد بفهمد که زن یکی از این هفت عیب را دارد میتواند عقد را بهم بزند: دیوانگی - مرض خوره - مرض برص - کوری - زمین گیر بودن - افضاء شده یعنی راه بول و حیض یا راه حیض و غایط او یکی شده باشد. آنکه گوشت، یا استخوانی در فرج او باشد که مانع از نزدیکی شود.

توضیح المسائل (سید محسن طباطبائی)
العروة الوثقی (سید محمد کاظم طباطبائی)

* * *

عفریتان هفتگانه

نامهای عفریتان هفتگانه که هفتاد عفریت عصر سلیمان از فرزندان آنان بودند و هفتاد نیز تکثیر عدد هفت است:
دنهش - شاخپا - مریبا - عبرا - مسمار - نمودرکی - بخطش.

* * *

هفت قفلی

نظامی:

بجوی زو نیازمندی چند هفت قفلی و چهار بندی چند
کنایه از تعلق بعالم جسمانیت و هفت قفل، هفت آسمان و چهار بند، چهار عنصر است.

* * *

هفت اساس رفتار آدمی با خویشان

کوشش - ترس از خدا - تحمل آزار - سختی کشیدن - بدنبال راستی و
اخلاص رفتن - بازگرفتن خواسته‌ها از نفس - و آنرا با تهیدستی سازش دادن.

* * *

هفت رکن معاشرت

حلم - گذشت - فروتنی - سخاوت - مهربانی - خیرخواهی - عدالت.

* * *

هفت خصلت جاهلان

غضب کردن بیجا - بخشش کردن بی‌موقع - فرق نکردن دوست از دشمن - بسیار
گفتن بیفایده - خود را نشناختن - متکبر بودن - بدگمان شدن در حق بندگان.

* * *

هفت علت

علت هر محدثی هفت است و تا هر هفت علت نباشد آن محدث موجود نشود: علت
فاعله اعنی صانع - علت آلتی - علت هیولانی - علت صوری - علت مکانی - علت
زمانی - علت تمامی.

* * *

هفت روز نحس ماه

از هفت روز در ماه روزهای سوم - پنجم - سیزدهم - شانزدهم - بیست و یکم -
بیست و چهارم - بیست و پنجم باید برحذر بود بدین معنی (عروسی و سفر کردن

و لباس نوپوشیدن) حضرت صادق فرماید: «نحوست این ایام با صدقه دادن رفع میشود.»
شخصی روزهای سعد و نحس ماه را در شعری عربی چنین بیان کرده:
محبك یسرعی هواك فهل تعود لبال یظل الامل
حروف این شعر ، بترتیب نقطه‌دارها نحس و بقیه سعد است.

* * *

در قدیم برای جشن عروسی، هفت شبانه‌روز مرسوم بود.

* * *

گویند ملا صدرا شیرازی (صدرالمتالهین) هفت مرتبه پیاده به حج رفته است.

* * *

هفت چشمه (گوهر)

دارای هفت چشمه (گوهر) و نیز کمربندی که دارای هفت عدد گوهر باشد.
تاج برفرق سر نهادنش کمر هفت چشمه دادنش

* * *

هفت گوهر (جوهر)

هفت‌دانه گوهر - هفت فلز - هفت نوراظلی شامل:
ابداع - جوهر عقل - مجموع عقل (عقل و معقول) نفس - جد - فتح‌خیال -
و اندر عالم صغیر که مردم است، آثار از آن به هفت جوهر ابداعی نیز هفت است:
حیات - علم - قدرت - ادراك - فعل - ارادت - بقا.

* * *

هفت ذرع

هفت‌گر، این ترکیب در تداول بصورت واحدی برای اندازه گرفتن طول بکار
میرود: «هفت ذرع کفن» و یا در مثل عام گویند: «هفت تا کفن پوسانده.»

* * *

در مورد خواندن يك حمد و هفت قل‌هوالله اثراتی است که مردم زیاد بآن
توجه دارند.

* * *

در قرآن نام بیست و شش نفر از پیامبران برده شده است که تنها از این عده پنج تن «الوالعزم» و صاحب کتاب و شریعت هستند و اگر بودا و زردشت را هم به آنها اضافه کنیم جمعاً هفت نفر میشوند.

* * *

بروایتی حضرت موسی بن جعفر هفت سال در زندان بوده است.

* * *

شیخ روزبهان دانشمند و عارف مشهور قرن ششم مدت هفت سال اواخر عمر در کوی بموی شیراز بر ریاضت، مجاهدت و عبادت مشغول بود.

* * *

مادر هفت نفر از ائمه (ع) کنیز بودند، از حضرت صادق تا حضرت حجت.

* * *

اولاد زنا تا هفت پشت نجیب نمیشود.

* * *

شیخ محمد بن احمد نصری در کتاب «فتح المتعال فی مدح النعال» هفت صورت از نعل پیامبر (ص) نگاشته و خواص بسیار جهت آنها ذکر کرده است.

* * *

هفت گوهری که زن در مرد می‌جوید

مهربانی - آداب دانی - تفاهم داشتن - عدالت خواهی - صراحت - متانت - بردباری.

* * *

اگر کسی دو زن شیرده داشته باشد و یکی از آنان بچه‌ای را مثلاً هشت مرتبه و دیگر را هفت مرتبه شیر بدهد آن بچه بکسی محرم نمیشود.

* * *

عموماً روز هفتم، نوزاد را عقیقه میکنند.

خداوند پی بهانه میگرد تا بندگانش را بیمارزد، در غیر اینصورت غفوری و رحیمی خدا بکجا می‌رود؟! از گناهان عاق والدین است و با این اختلافی که در گناهان کبیره هفت تا گفته‌اند، بعضی هفتاد و گروهی هفتصد، با این اختلاف کلی در عاق والدین اختلافی نکرده‌اند که از معاصی کبیره آمرزیده نمیشود.

در تاریخ تمدن ویل دورانت جلد اول (فصل هشتم) ذکر گردیده است که: «ثروتمندان مصری در گور مردگان خویش هفت نوع روغن و کرم قرار میدادند.»

هفت گنج (هفت گنجینه)

طلا - نقره - قلع - مس - سرب - برنج - آهن.
در قدیم رسم سلاطین ایران بود که هفت‌جا خزانه میداشتند، یا آنکه هفت گنجینه مراد از هفت گونه بخشش پادشاهان باشد، (چنانکه هفت گنج پرویز شهرت دارد).
نقود - جواهر - البسه - حیوانات - اطعمه - اراضی - باغات.

نظامی:

در هفت گنجینه را باز کرد برسم کیان خلعتی ساز کرد

هفت کهنه

یار کهنه - کتاب کهنه - شراب کهنه - حمام کهنه - شمشیر کهنه - چینی کهنه - مصاحب کهنه.

هفت شرط مشورت کردن

حضرت آدم وصیت کرد هیچ کاری را بی‌شور مکن، اگر من یا ملائکه شور می‌کردم نمی‌گذاشتند از شجره بخورم، همه دردها و مصیبتها را از اینکار کشیدم.
گر در آن ساعت نمودی مشورت در پشیمانی نگفتی معذرت
حضرت پیغمبر به امیرالمؤمنین هنگام وداع سفارش میکرد که باهفت نفر نباید

مشورت کرد:

با بخیل - بازن - باینده سفله - باجاهل بی تجربه - بادشمن - جبون درحرب - بی عقل.

عدد السنه (حاج ملا اسماعیل سبزواری)

هفت مورد در محفوظ ماندن از عیوب

از بعضی حکما و دانشمندان سؤال شد که از عیوب و بدیها چگونه محفوظ میمانید؟

«عقل» را امیر خودش کند.

«احتیاط» را وزیر خود سازد.

«موعظه» را زمام خود قرار دهد.

«صبر» را پیشه خود سازد.

«تقوی» را پشتیبان خویش نماید.

فکر «فانی بودن دنیا» را انیس خود قرار دهد.

توجه و مراقبت به تقوی را جلیس خود کند.

ترجمه از کتاب اثنی اعشریه (قاسم غیاثی جزینی)

هفت شرط شکار کردن با سگ شکاری

«اگر سگ شکاری حیوان حلال گوشتی را شکار کند پاك بودن آن حیوان هفت شرط دارد:

اول سگ بطوری تربیت شده باشد که هر وقت آنرا برای گرفتن شکار بفرستند برود و هر وقت از رفتن جلوگیری کنند بایستد، و نیز باید عادتش این باشد که تا صاحبش نرسد از شکار نخورد، ولی اگر اتفاقاً شکار را بخورد اشکال ندارد. دوم صاحبش آنرا بفرستد و اگر پیش خود دنبال شکار رود و حیوانی را شکار کند خوردن آن حیوان حرام است، و اگر پیش خود دنبال شکار رود و بعد صاحبش بانگ بزند که زودتر آنرا بشکار برساند، و بواسطه صدای صاحبش شتاب کند، خوردن آن اشکال دارد. سوم کسیکه سگ را میفرستد باید مسلمان باشد یا بجهت مسلمان باشد که خوب و بد را بفهمد و اگر کافر یا کسیکه اظهار دشمنی با اهل بیت پیغمبر میکند سگ را بفرستد شکار آن سگ حرام است. چهارم وقت فرستادن سگ نام خدارا ببرد و اگر عمداً نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر فراموش کند اشکال ندارد. پنجم شکار بواسطه زخمی که از دندان سگ پیدا کرد، بمیرد پس اگر سگ، شکار را خفه کند،

یا شکار از دیدن یا ترس بمیرد حلال نیست. ششم کسیکه سگ را فرستاده، وقتی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است باندازه سربریدن آن وقت نباشد و چنانچه وقتی برسد که باندازه سربریدن وقت باشد، مثلاً حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را بزمین بزند، چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد حلال نیست. هفتم حرکت صاحب صید یعنی صیاد بسوی صید بنحو متعارف باشد یعنی نه تند و نه کند باشد.»
توضیح المسائل (سید محسن طباطبائی حکیم)

هفت کاسه (سبعه نائمه)

در شرح مطلع غزل حافظ:

ساقی حدیث سرو و گل لاله می‌رود وین بحث با ثلاثه غسله می‌رود
آذری طوسی مؤلف جواهر الاسرار گوید: «بدانکه حکمای یونان در ترتیب تشریب اصطلاحی دارند که علی‌الصباح سه کاسه می‌خورند، و آنرا «ثلاثه غسله» می‌گویند که غسل معده می‌کند، و بعد از طعام پنج کاسه می‌خورند برای هضم و آنرا «خمسه هاضمه» مینامند، و بعد از آن هفت کاسه دیگر می‌خورند و آنرا «سبعه نائمه» خوانند که خواب می‌کند.»

در محافل و مجالسیکه بخواهند با دیوان حافظ شیرازی تفأل بزنند، بیشتر سعی میشود که بیش از هفت نفر انجام نشود و اگر تعداد آنان زیادتر باشد، به‌دور دوم موکول می‌نمایند تا تقدس عدد هفت در این مورد حفظ و فالشان نیکو گردد.

هفت خال (هفت بازی نرد)

«مجموع نقطه‌های هر دو سمت مقابل از طاس (کعبتین): در کعبتین مقابل یک نقطه، شش نهاده‌اند - در مقابل دو، پنج و در مقابل سه، چهار، بنابراین که خواستند نقش را از بالا و زیر چون جمع کنند از هفت که عدد سیارات است تجاوز نکنند. این بازی دنبال اختراع شطرنج است، بزرگمهر آنرا ساخت و بنام اردشیر نام گذاشت که همان نرد امروز و منطبق با وضع طبیعت است.

تخته آن مظهر زمین - سی مهره‌اش نشانه سی روز، پانزده مهره سپید اشاره به روز و پانزده مهره سیاه نشان شب و گردش طاسها گردش اختران و خال هر طاس سنبل خدای یکتا - دو خال نشانه آسمان و زمین - سه خال مظهر گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک - چهار خال نشانه چهار جهت اصلی - پنج خال نشانه پنج روشنی (خورشید، ماه، ستاره، آتش، و برق) و شش خال منظور شش جشن بزرگ قدیم است.

باباطاهر عریان:

فلک زارو تزارم کردی آخر جدا از گل‌گذارم کردی آخر
میان تخته نردم نشاندی شش و پنجی بکارم کردی آخر
(فرصت شیرازی: «نرد هفت بازی دارد: فرد (فارد) - زیاد - ستاره (سه‌تا) -
خانه - طویل - هزاران یا ده هزار - منصوبه»
فرهنگ دکتر معین و دائرةالمعارف اجتماعی

بازی هفت سنگ

نوعی بازیست که بچه‌ها با چیدن هفت سنگ بر روی هم در کوچه و بازار بازی میکنند.

و از بازیهای دیگر شیراز که معمول است «شش خانه» باضافه يك نیم‌دایره «کوری» که مجموعاً هفت خانه میشود.

در کتاب بازیهای محلی فارس تألیف ابوالقاسم فقیری، بازی ذکر گردیده بانام «قطور» که شروع و مرحله آخر آن عیناً نگاشته میگردد:
«وسیله بازی پنج‌عدد ریگ - ابتدا بازیکنان دور هم نشسته «بار» می‌اندازند. تا معلوم شود چه کسی بایستی اول بازی را شروع کند و
آخرین مرحله بازی «هفت تک سینه» میباشد. در این قسمت ریگها را هفت مرتبه بالا می‌اندازد و در هر نوبت که ریگی به‌بالا پرتاب شد میبایستی یکمرتبه دست را بزمین و یکمرتبه هم دست را به‌سینه زد آنگاه در مرحله هفتمی بایستی ریگها را از زمین بردارند. (این بازی بیشتر مخصوص دختران است).
«حکم» که نوعی بازی در ورق است عموماً باشدن هفت دست برنده اعلام میگردد و نیز در بازی پاسور که داشتن هفت خاج امتیاز است از سیزده برگ گشنیز.

در بازی کاراته نیز کمربندهائی وجود دارد: سفید - سبز - قهوه و سیاه.
کمر بند سفید = پنج درجه (کیو)
کمر بند سبز = پنج درجه (کیو)
کمر بند قهوه = هفت پلان

کمر بند سیاه = هفت دان (مقام استادی)

* * *

و بدین ترتیب ختم کلام ما در شرح هفت مجلس نوشیروان عادل و سخن فردوسی بزرگ، هفت گفتار را در راه نیکی برشمردیم، باشد که با این راه خود به جمع نیکان پیوندیم. شکیبائی پیشه کنیم، از سرکشی پرهیزیم و فروتنی را تجربه نماییم!

هفت گفتاری که مرد بزرگ طوس در توصیفش تاخت و تازی عجیب دارد:

نباشد شگفت ار برنجست نیز:
ندارد غم آن کزو بگذرد
نه گر بگذرد، زو بود تافته
نگوید که بار آورد شاخ بید
ز نابودنیها هراسان شود
یکی آنکه خشم آورد بی گناه
نه زان مزد یابد نه هرگر جزا
تن خویش را در نهان ناشناس
بگوید، برافزاد آواز خویش
تن خویش دارد بدرد و گزند
همی پرنیان جویدار خاربار
به بی شرمی اندر بجوید فروغ.

چونادان کند خوی با هفت چیز
نخست آنکه هرکس که دارد خرد
نه شادی کند زانکه نایافته
بنابودنیها ندارد امید
چو از رنج و از بد تن آسان شود
ز نادان که گفتیم هفت است راه
گشاید در گنج برنا سزا
سه دیگر بیزدان شود ناسپاس
چهارم که با هرکسی راز خویش
به پنجم بگفتار ناسودمند
ششم گردد ایمن بنا استوار
بهفتم که بستیهه اندر دروغ

نیز در بزم پنجم انوشیروان، مؤبد مؤبدان،

درفشان شود فر و دیهیم و گاه
بماند پس از مرگ نامش بلند
نجوید ز کزی بگیتی فروغ
ز تاجش زمانه پرآرایش است
نجوشد سر نامور پیشگاه
که نامش نگرده بگیتی کهن
چنان مهر دارد که بریخت خویش
زبانش بگفتن توانا بود
باندیشگان مغز را سوختن
خرد نام و فرجام را پرورد.

چنین داد پاسخ که از داد شاه
چو با داد بگشاید از گنج بند
دگر کو بشوید زبان از دروغ
سه دیگر که باداد و بخشایش است
چهارم که از کهنتر پرگناه
به پنجم چنان باشد اندر سخن
ششم بر پرستنده تخت خویش
بهفتم سخن گرچه دانا بود
نگردد دلش سیر از آموختن
دلت مگسل ای شاه هیچ از خرد

در رهگذر این دستاویز اگرچه بسیاری از تعابیر خود پندی
آموزنده بود اما این هفت گفتار نه در هیات يك پند بل يك هشدار
توقفگاه این قلم می‌گردد، تا اگر روزگاری کسی را برسبیل تفنن
لختی درنگ افتد، راه صواب را دوباره تجربه کند!

پایان

فهرست مآخذ

- | نام کتاب | نام نویسنده - مؤلف یا شاعر |
|---|---|
| ۱ - منتهی الارب فی لغة العرب | علامه عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور |
| ۲ - جنة العالیه و جمعة العالیه | شیخ علی اکر مجتهد نهاوندی |
| ۳ - فصل الخطاب | حاج محمد کریمخان کرمانی |
| ۴ - تفسیر اتقان فی علوم القرآن | ابوالفضل عبدالرحمن بن کمال الدین سیوطی |
| ۵ - طبقات آیات | خلیل الله صبری |
| ۶ - ناسخ التواریخ (جلد اول) | میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر |
| ۷ - آفرینش و تاریخ | مطهر بن طاهر مقدسی (ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی) |
| ۸ - تاریخ تمدن - جلد اول (مشرق زمین گاهواره تمدن) | ویل دورانت (ترجمه احمد آرام) |
| ۹ - مشکول | ملاحاجی بابا قزوینی |
| ۱۰ - تاریخ فارس نامه ناصری | حاج میرزا حسن حسینی فسایی |
| ۱۱ - مائده های زمینی | آندره ژید |
| ۱۲ - شاهنامه فردوسی | ابوالقاسم فردوسی |
| ۱۳ - فردوسی و شاهنامه او | حبیب یغمائی |
| ۱۴ - زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه | محمد اسلامی (ندوشن) |
| ۱۵ - حماسه سرائی در ایران | دکتر ذبیح الله صفا |
| ۱۶ - فردوسی و حماسه ملی | هانری ماسه فرانسوی (ترجمه مهدی روشن ضمیر) |

- ۱۷- فردر شاهنامه
 ۱۸- با کاروان حله
 ۱۹- بحثی در تصوف
 ۲۰- مثنوی مولوی
 ۲۱- شرح مثنوی شریف (مولوی)
 ۲۲- شرح مثنوی مولوی (جلد سوم)
 ۲۳- دیباچه‌ای بر عرفان مولانا
 ۲۴- تاریخ معارف اسلامی
 ۲۵- منطق الطیر
 ۲۶- بسوی سیمرغ
 ۲۷- تفسیر کیوان
 ۲۸- تفسیر نوین
 ۲۹- اثنی عشریه
 ۳۰- اصول کافی
 ۳۱- العروة الوثقی
 ۳۲- مناسک حج
 ۳۳- عددالسنه
 ۳۴- توضیح المسائل
 ۳۵- مکاتیب فارسی
 ۳۶- قرآن مجید
 ۳۷- قرآن حسینی یا تفسیر مولوی
 ۳۸- علل الشرایع
 ۳۹- قصص قرآن با فرهنگ قصص
 ۴۰- مواظب‌العددیه (نصایح)
 ۴۱- سرگذشت موسیقی ایران
 ۴۲- تاریخ موسیقی ایران از کورش تا پهلوی
 ۴۳- موسیقی برای همه
 ۴۴- بحورالحان
 ۴۵- فارس‌نامه
 ۴۶- بهار عجم
 ۴۷- المنجد
 ۴۸- آثار عجم
 ۴۹- قاموس کتاب مقدس
- علیقلی اعتماد مقدم
 دکتر عبدالحسین زرین کوب
 دکتر قاسم غنی
 مولانا جلال‌الدین محمد بلخی
 استاد فروزانفر
 دکتر محمد تقی جعفری
 دکتر علی مقدم
 دکتر سید هاشم گلستانی
 شیخ عطار نیشابوری
 نعمت‌الله قاضی شکیب
 شیخ عباس کیوان قزوینی
 محمدتقی شریعتی
 قاسم غیائی جزینی
 محمدبن یعقوب کلینی رازی
 سید محمد کاظم طباطبائی یزدی
 ترجمه سید محمود طالقانی
 حاج ملا اسماعیل سبزواری
 سید محسن طباطبائی حکیم
 عبدالله قطب شیرازی
 به‌تصحیح هفت نفر از علمای حوزه
 علمیه قم
 محمدبن علی بن محمدالحسینی
 شیخ صدوق
 سید صدرالدین بلاغی
 ترجمه حاج میرزا احمد جنتی اصفهانی
 روح‌الله خالقی
 عزیز شعبانی
 عزیز شعبانی
 فرصت شیرازی
 ابن بلخی (بکوشش علی نقی بهروزی)
 تیک چند متخلص به‌بهار
 الاب لوبس معلوف البسوعی
 فرصت الدوله شیرازی
 جیمز هاکس

- ۵۰- فرهنگ نوبهار
 ۵۱- فرهنگ اصطلاحات علمی
 ۵۲- فرهنگ شاهنامه
 ۵۳- فرهنگ خواص خوراکیها
 ۵۴- فرهنگ عوام
 ۵۵- فرهنگ عقاید و قوانین اسلامی (جلد اول)
 ۵۶- فرهنگ ایران باستان
 ۵۷- فرهنگ امیرکبیر
 ۵۸- فرهنگ مترادفات و اصطلاحات
 ۵۹- فرهنگ آندراج
 ۶۰- فرهنگ عمید
 ۶۱- فرهنگ تاریخ و جغرافیای عمید
 ۶۲- فرهنگ رشیدی
 ۶۳- فرهنگ غفاری
 ۶۴- فرهنگ خیام
 ۶۵- فرهنگ آموزگار
 ۶۶- فرهنگ کاتوزیان
 ۶۷- فرهنگ نفیسی
 ۶۸- فرهنگ (لغت نامه) دهخدا
 ۶۹- فرهنگ دکتر معین
 ۷۰- فرهنگ اساطیر یونان و روم
 ۷۱- برهان قاطع
 ۷۲- لغت فرس
 ۷۳- اقلیم پارس
 ۷۴- دائرةالمعارف فارسی (جلد اول)
 ۷۵- شاهد شیراز
 ۷۶- شیراز
 ۷۷- شیراز در گذشته و حال
 ۷۸- واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی
 ۷۹- جلگه شیراز
 ۸۰- بازبهای محلی فارس
 ۸۱- شیرازنامه
- محمدعلی تبریزی خیابانی
 انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
 دکتر رضازاده شفق
 احمد سپهر خراسانی
 امیرقلی امینی
 عفیف عبدالفتاح (ترجمه سید احمد
 طبیبی شبستری)
 استاد پورداوود
 محمدعلی خلیلی - علی اصغر شمیم
 محمد پادشاه (شاد)
 محمد پادشاه (شاد)
 حسن عمید
 حسن عمید
 محمدعباسی
 امیر جلال‌الدین غفاری
 (مهندس الممالک)
 م- ع- ت
 آموزگار
 محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)
 دکتر علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطبا)
 علامه دهخدا
 دکتر معین
 پیرگریمال - ترجمه دکتر احمد بهمش
 خلف تبریزی
 اسدی طوسی
 سید محمد تقی مصطفوی
 غلامحسین مصاحب
 خان‌ملک ساسانی
 علی سامی
 حسن امداد
 علی‌نقی بهروزی
 علی‌نقی بهروزی
 ابوالقاسم ققیری
 ابوالعباس زرکوب شیرازی

- ۸۲- آداب و رسوم مردم شیراز
- ۸۳- مزارات شیراز
- ۸۴- مجموعه معارف عمومی شماره ۶۶
- ۸۵- دائرةالمعارف اجتماعی
- ۸۶- هفت هات
- ۸۷- آسیای هفت سنگ
- ۸۸- تحلیل هفت پیکر نظامی
- ۸۹- از کوزش تا پهلوی
- ۹۰- کتاب سال کیهان جلد سوم
سال ۴۳
- ۹۱- جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان
جلد اول
- ۹۲- امثال و حکم
- ۹۳- تعبیر خواب
- ۹۴- تحفه حکیم مؤمن
- ۹۵- گیاه شناسی
- ۹۶- رباعیات خیام
- ۹۷- دوبیتیهای باباطاهر عربان
- ۹۸- التفاصيل
- ۹۹- مجله هنر و مردم
- ۱۰۰- مجله بررسی های تاریخی
- ۱۰۱- مجله مرزهای نو
- ۱۰۲- کتاب مقدس عهد عتیق (تورات)
- ۱۰۳- کتاب مقدس عهد عتیق (تورات)
جلد سوم و چهارم
- ۱۰۴- کتاب مقدس عهد جدید (انجیل)
- ۱۰۵- بیست و پنج قرن تاریخ هنر
- ۱۰۶- ترجمه تفسیر المیزان
- ۱۰۷- بامداد اسلام
- ۱۰۸- اخلاق ناصری
- صادق همایونی
- معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی
- ژان - ل - ریووار (ترجمه یدالله
همایون فر)
- عنایت‌الله شکیباپور
- دکتر علی اکبر جعفری
- دکتر باستانی پاریزی
- دکتر معین
- فردریک تالبرک (نشریه دانشگاه پهلوی)
- انتشارات کیهان
- ابوالقاسم انجوی شیرازی
- علامه دهخدا
- محمدبن سیرین - دانیال نبی - امام
جعفر صادق
- محمد مؤمن حسینی طبیب
- استاد حسین گل‌گلاب
- خیام نیشابوری
- بکوش وحید دستگردی
- فریدون توللی
- انتشارات وزارت فرهنگ و هنر سال
۴۹ شماره ۹۰
- انتشارات ستاد بزرگ ارتشتاران
- دوره بیستم، شماره نهم مهرماه ۴۵
- ترجمه شده از زبانهای اصلی عبرانی،
کلدانی و یونانی به‌همت انجمن
پخش کتب مقدسه در میان ملل.
- ترجمه شده از زبان اصلی یونانی عبرانی
- ترجمه شده از زبان اصلی یونانی
- هادی سیف
- تألیف حاج محمد حسین طباطبائی
- تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب
- تألیف خواجه نصیرالدین طوسی

۱۰۹- الإنسان الكامل

۱۱۰- خط سوم

۱۱۱- سماع در سلسله هو

-

تأليف دکتر ناصرالدين صاحب الزمانى

مهين جهاننگلو (تجدد)

فہرست اعلام

افراسیاب ۹۳ - ۹۵ - ۱۰۳ - ۱۰۴
 اوریاییل ۳۹
 انجوی شیرازی - ابوالقاسم ۱۶۹
 احمر ۳۹
 ادہم - سلطان ابراہیم ۳۹
 ابالخیر (سلطان ابوسعید) ۳۹
 اسماعیل بن جعفر ۵۲ - ۵۳
 امام ابوحنیفہ ۵۲
 امام شافعی ۵۲
 امام مالک ۵۲
 امام احمد بن حنبل ۵۲
 امام ابو یوسف ۵۲
 امام محمد باقر ۵۲
 امام جعفر ۵۲
 رازی - امین احمدی ۶۱
 انصاری - عبداللہ ۶۱
 انصاری - کاظم ۶۲
 ایسخولس ۶۲
 اشیل ۶۲
 ابن مقفع ۶۴
 اسفندیار ۹۳ - ۹۴
 ایرج ۱۰۴
 اشکان ۹۵
 اردشیر ۹۵ - ۱۷۹
 اسمردیس ۹۷ - ۹۸
 اژہ ۱۰۰

آ

آدم ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱ -
 ۵۳ - ۵۷ - ۱۷۷
 آرام - احمد ۴۴ - ۹۵ - ۱۰۸ -
 ۱۴۶
 آلکس - ریچارد ۶۲
 آریان ۱۰۰
 آرس ۱۰۱
 آپولو ۱۰۱
 آدراسٹ ۱۰۵
 آذریون ۱۲۹
 آرتیمس ۱۳۳ - ۱۳۴
 آپولون (ردس) ۱۳۵

الف

ابراہیم (خلیل اللہ) ۱۷ - ۱۸ - ۲۱ -
 ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۵۳
 اسماعیل ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -
 ۲۵ - ۲۶ - ۵۳
 ایوب ۱۹ - ۲۰
 اسحاق ۲۵ - ۱۴۴ - ۱۶۴
 ابوبکر ۲۹
 ابی بن کعب ۳۶
 ابن مسعود ۳۶
 ابوالدرداء ۳۶
 اشعری - موسیٰ ۳۶

پ
 پاریزی - دکتر باستانی ۶۲ - ۶۳ -
 ۱۴۵
 پرتو - ش ۶۲
 پورداود (استاد) ۶۵ - ۱۲۴
 پازیفائہ ۱۰۰
 پیران ۱۰۵
 پوزیدن ۱۰۱
 پطرس ۵۳

ت
 تیمانی - الیفز ۱۹ - ۲۰
 تبریزی - شمس ۶۲ - ۷۸ - ۷۹
 تاس ۶۲
 تهمورث ۶۵
 تاودوسیوس ۸۳
 تزه ۱۰۰
 توللی - فریدون ۱۲۸
 تبریزی - محمدعلی ۱۲۵
 تبریزی - زینعلی ۱۵۱
 تانک - شینک ۱۷۰ - ۱۷۱

ث
 ثابت - زیدبن ۳۶

ج
 جبرائیل (جبرئیل) ۱۷ - ۳۹
 جرهم ۲۴
 جسد یابییل ۳۹
 جامی - مولانا نورالدین ۶۱ - ۱۲۸
 جمشید ۶۵ - ۹۴
 جمالالدین ۱۵۱
 جهانگللو (مہین) ۱۱۷
 جزینی - قاسم غیائی ۱۷۸
 جنتی اصفہانی - حاج میرزا احمد ۱۶۴
 جعفری - دکتر محمدتقی ۶۹ - ۶۳

اسلم - عبدالرحمن زید ۱۰۳
 امینی - امیرقلی ۱۶۶
 افلاطون ۱۰۷ - ۱۰۸
 ارسطینوس ۱۰۷
 اسقلینوس ۱۰۸
 احمد - سیدمیر (شاہچراغ) ۱۰۸ -
 ۱۰۹
 ابوالہول ۱۳۴
 انوری ایوردی ۱۴۸
 ابن یمین ۱۴۹
 ام کلثوم ۱۵۱
 ابیض ۳۹

ب
 بالاق ۵۶
 بلعم ۵۶
 باقر - محمد ۵۷
 باکوس ۱۰۱
 بہروز - علی تقی ۶۳ - ۱۴۳ - ۱۶۶
 بصری - حسن ۱۰۲
 باپرون - لرد ۱۰۶
 برمانیدش ۱۰۸
 باربد ۱۱۶
 بہرام گور (بہرام پنجم ساسانی) ۱۲۹
 بخت النصر ۱۳۴
 باغنوی - شیخ زین الدین مظفر ۱۵۱
 بوذرجمہر (بزرگمہر) ۱۶۶ - ۱۷۹
 بودا ۱۷۶
 برقان ۳۹
 بسطامی - سلطان بازید ۳۹
 بصری - ابو عمرو ۳۶
 بلاغی - صدرالدین ۲۱ - ۲۴ - ۴۳ -
 ۸۳
 بہائی - شیخ ۱۷۲

جعفری - علی اکبر ۱۰۰
جالینوس ۱۰۸

چ

چوبینه - بهرام ۱۰۵
چنگیز ۸۹
چخوف - آنتوان ۶۲

ح

حکمت - علی اصغر ۱۷ - ۴۸ - ۱۰۱
حسینی - محمد بن علی بن محمد ۳۷
حسین بن علی ۵۰
حوا ۵۷
حسنى - سعدى ۶۲
حجازی - فخرالدین ۶۳
حسینی طبیب - محمد مؤمن ۱۲۵
حافظ شیرازی ۷۲ - ۷۳ - ۷۶ - ۱۳۵
۱۳۲ - ۱۳۷ - ۱۳۹ - ۱۴۹ -
۱۷۲

خ

خلیلی عراقی - شیخ رمضانعلی ۶۲
خدیجه ۵۰ - ۵۱
خواند میر ۶۳
فرجردی - هاتفی ۶۱
خلیلی عراقی - شیخ رمضانعلی ۶۲
خراسانی - محمود تفضلی ۶۲
خسرو ۶۵
خاقانی ۶۶ - ۸۸ - ۱۴۹ - ۱۲۶ -
۱۳۱
خیام ۱۲۵
خریبیل ۱۷۵
خسروخان ۱۶۹
خالقی - روح الله ۱۱۶

د

دمشقی - ابن عامر ۳۶
دورانت - ویل ۴۴ - ۹۵ - ۱۰۸
۱۴۶
داوود ۴۵
دفتری - مصطفی بن احمد ۶۲
دنه ری ۶۲ - ۱۱۸
دهلوی - امیر خسرو ۶۳ - ۱۳۷
دقیانوس ۸۳ - ۸۶
دبرنوش ۸۴
داریوش ۸۹ - ۹۸
دیوکس ۹۸
دمی تر ۱۰۱
دیلیم - علی ۱۰۶
دیلمی - عضدالدوله ۱۰۸ - ۱۰۹
دهخدا - علی اکبر ۱۶۰ - ۱۹ - ۱۶۶
درستی ۱۲۹
دیوجانس ۱۰۷
دقوقی ۶۹ - ۷۱ - ۷۲

ر

رازی - فخر ۲۱
رفاییل ۳۹
رهنما - رضا ۶۱
رازی - امین احمد ۶۱
راسین ۶۲
رودریک ۱۰۶
راست روشن ۱۲۹
روزبهان ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۷۶
ریوآ ۱۵۹
راحیل ۱۶۴
رستم ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۳ - ۱۰۵

ز

زید ۲۹

ش
 شیطان (ابلیس) ۱۶ - ۱۸ - ۲۰ --
 ۳۹ - ۲۱
 شوخانی - بلد ۱۹
 شیخ ۵۳
 شایان - منوچهر ۶۲
 شیرازی - علامه قطب‌الدین ۶۳
 شیرازی - ملاصدرا ۷۲ - ۱۷۵
 شادنوش ۸۴
 شیرویه ۹۵ - ۱۵۱
 شاپور ۹۵
 شفیع - دکتر محمد ۹۷
 شیرازی - محمد ۱۰۶
 شاملی - حاج شیخ محمد جعفر ۱۰۹
 شیرازی - فرصت ۱۱۶ - ۱۴۵
 شعبانی - عزیز ۱۱۶
 شکیباپور - عنایت‌الله ۱۳۵ - ۱۵۰
 شیرازی - معین‌الدین ابوالقاسم جنید
 ۱۵۱ - ۱۵۲
 شعیب ۱۷۰
 شورش ۳۹
 شمایل ۳۹
 شیرازی - شوریده ۱۶۶

ص
 صبری - خلیل‌الله ۱۴
 صفدی ۱۲
 صادق - جعفر ۲۶ - ۱۵۵ - ۱۵۶ -
 ۵۲ - ۵۷ - ۱۵۷
 صفیه ۵۱
 صدوق ۵۷
 صفا - دکتر ذبیح‌الله ۱۰۴
 صاحب‌الزمانی - دکتر ناصرالدین ۷۸

ض
 ضحاک ۱۰۵

زردشت (زرتشت) ۴۳ - ۹۳ - ۹۵
 زرین‌کوب - دکتر عبدالحسین ۵۷ -
 ۷۵
 ژنوس (ژوپیتر) ۱۰۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴

ژ
 ژید - آندره ۱۰۱
 ژان - ل ۱۵۹

س
 ساره ۲۲
 سعدی - شیرازی ۲۸ - ۷۶ - ۹۷ -
 ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۳۸
 سیوطی ۲۹
 سپهر - میرزاتقی‌خان ۲۵ - ۲۶ -
 ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۱۰
 سنجر - سلطان ۳۹
 سامانی - سلطان اسماعیل ۳۹
 سام ۵۳
 ساسانی - خان ملک ۶۳ - ۱۶۹
 سیاوش ۹۴ - ۹۵ - ۱۰۴ - ۱۰۵
 سیف - هادی ۹۹
 سندباد ۱۰۱
 سامی - علی ۱۰۷
 سلمان - مسعود سعد ۱۱۷ - ۱۲۷
 سیستانی - فرخی ۱۳۸ - ۱۵۰
 سیمیرامیس ۱۳۴
 سیرین - محمدبن ۱۵۶
 سزواری - حاج ملا اسماعیل ۱۵۸ -
 ۱۶۴ - ۱۷۷
 سام ۵۳
 سلیمان ۴۵
 سزواری - ملاهادی ۷۲
 سی‌تهین ۸۹
 سلاخی - محمدهادی ۱۰۹

فرعون ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۱۳۳

۱۷۵

فلسفی - دکتور سید حسنعلی ۶۲

فریدون ۹۴ - ۹۵ - ۱۵۵

فرود ۱۵۵

فیثاغورس ۱۵۷

فورک ۱۲۹

فیلا دلفوس - بطلمیوس ۱۳۵

فاطمه ۱۵۸

فرنگیس ۱۶۹

فقیری - ابوالقاسم ۱۸۵

فروزانفر - استاد بدیع الزمان ۶۹

فیوضات - حبیبہ ۶۲

فردوسی - ابوالقاسم ۹۲ - ۹۳ - ۹۴

۹۵ - ۱۰۶ - ۱۳۱ - ۱۸۱

ق

قزوینی - شیخ عباس کیوان ۳۳

قباد ۴۵

قزوینی - ملاحاجی بابا ۴۸

قبطیان ۵۴

قازیاری ۶۲

قزوینی - محمد ۶۹

ک

کرمانی - حاج محمد کریمخانی ۱۱

کوفی - حمزه ۳۶

کوفی - عاصم ۳۶

کوفی - کسائی ۳۶

کاظم - موسی ۵۲

کاشانی - محتشم ۶۱

کلرویل ۶۲ - ۱۱۸

کیخسرو ۹۴ - ۹۵ - ۱۵۴

کمیوجیه ۹۷ - ۹۸

کیکاووس ۹۵

کتوبس ۱۳۴

ط

طالقانی - سید محمود ۱۷

طباطبائی - حاج سید محمد حسین ۳۴ -

۵۷ - ۱۷۱

طربزونی - رمضان ۶۲

طوماس - هانری ۶۲

طوسی - اسدی ۱۳۲

طباطبائی حکیم - سید محسن ۱۵۸ -

۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۹

طباطبائی - سید محمد کاظم ۱۷۳

ع

عبدالله بن مأمون ۲۶ - ۵۳

عثمان ۲۹ - ۳۵

عغان - عثمان بن ۳۶

عزراییل ۳۹

عناییل ۳۹

عزرا ۴۴

عطار - شیخ فریدالدین ۶۱ - ۷۳ -

۷۴

عریان - باباطاهر ۶۶ - ۱۲۶ - ۱۳۶

عراقی - فخرالدین ۱۳۷

عمر - شیخ شمس الدین ۱۵۱ - ۱۵۲

عمری - شیخ شهاب الدین محمد ۱۵۱ -

۱۵۲

علی (امیر المؤمنین) ۱۱ - ۳۴ - ۳۶ -

۵۳ - ۵۷ - ۹۱ - ۱۵۳ - ۱۶۱

۱۶۲ - ۱۷۷

غ

غزالی - امام محمد ۲۷

غزنوی - سلطان محمود ۳۹

غورس ۱۵۸

غنی - دکتور قاسم ۶۶

ف

فراهانی - ادیب الممالک ۳۸ - ۴۹

مدنی - نافع ۳۶

مذہب ۳۹

مرہ ۳۹

میموم ۳۹

مریم ۵۵ - ۱۵۸

معزالدین - قاضی الدین ابوالمظفر ۶۲

موریس - زیگموند ۶۲

مراغہای - اشرف ۶۳

موریس - کریس ۶۳

مکشلینا ۸۴

مشیلینا ۸۴

مرطونش ۸۴

مصاحب - غلامحسین ۱۰۱

مینوتور ۱۰۰

مسعودی ۱۰۵

مرئد ۱۱۰

ملینس ۱۰۸

موسولوس ۱۳۴ - ۱۳۵

مشرقی - میرزاملک ۱۴۶

میکر نیوس ۱۳۴

مینوس ۱۰۰

مرنوش ۸۴

مولہ - ماریزان ۷۸

مکی - ابن کثیر ۳۶

ن

نعمانی - صوفر ۱۹

نوشیروان (انوشیروان) ۴۰ - ۱۶۶ -

۱۸۱

نوعی زاده عطائی - عطاء اللہ ۶۲

نوائی - علیشیر ۶۳

نراقی ۶۶

تسفی - عزیزالدین ۷۸

نیشابوری - نظیری ۹۷

کفرن ۱۳۴

کلبی ۱۰۳

کوروش ۸۹ - ۹۷ - ۹۸

گ

گنجوی - نظامی ۳۸ - ۴۹ - ۶۱ -

۶۶ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -

۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۴۸ -

۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۷۷

گنابادی ۶۲

گلستانی - دکتر سید ہاشم ۶۶

گیو ۹۴

گیدو ۱۱۵

گل گلاب - حسین ۱۲۵

گرودیہ - شیخ ابوالحسن ۱۵۱ - ۲۵۲

ل

لامعی - محمود بن عثمان ۶۲

لودی - امیر شیر علیخان ۸۸

لارا ۱۰۶

لیا ۱۶۴

لوط ۵۶

لقمان ۱۰۲ - ۱۱۰

م

مقدم - دکتر علی ۱۱ - ۷۶

مسیح (عیسی) ۱۳ - ۳۵ - ۴۷ - ۴۸ -

۵۳

محمد (رسول) ۱۶ - ۲۹ - ۳۸ - ۵۰ -

۵۱ - ۵۳ - ۱۶۴

معین - دکتر محمد ۲۸ - ۲۹ - ۵۲ -

۶۵ - ۸۴ - ۹۸ - ۱۲۵ - ۱۳۰ -

۱۳۲ - ۱۸۰

مجلسی - علامہ ۳۱

مولوی - مولانا جلال الدین ۳۲ - ۶۲

۶۹ - ۷۲ - ۷۹ - ۱۴۶

۱۹۴



هارون ۵۵
هفتواد ۱۰۴
هرکول ۱۰۴ - ۱۳۲
هيدر ۱۰۴
هاگبالد ۱۱۵
همايوني - صادق ۱۷۰
هرمس ۱۰۱
هستيا ۱۰۱

ی

يهود ۲۷ - ۴۷ - ۵۰
يوحنا ۴۷ - ۵۳
يوشع ۵۶
يميلیخا ۸۴
ياجوج و ماجوج ۸۹
يغمائی - حبيب ۹۳
يزدگرد (يزدجرد) ۹۴ - ۱۰۷
يغماناز ۱۲۹
يعقوب ۱۶۴ - ۱۶۵

نورالنساء ۱۰۲
نحوی - يحيی ۱۰۸
نازیری ۱۲۹
نسرین نوش ۱۲۹
نصری - شيخ محمدبن احمد ۱۷۶
نمرود ۸۸
نويدی شیرازی - عبدی بيك ۶۲
نوح ۱۸ - ۴۷ - ۵۳
نبی - دانیال ۱۵۶

و

ولی کرمانی - شاه نعمت‌الله ۶۲
ويونگهان ۶۵
وحيد - طاهره ۹۷

ه

هاکس - جيمز ۱۳
هاجر ۲۲ - ۲۳ - ۲۵
هود ۴۹ - ۱۱۰